



بسوی سوسیالیسم ۲

دوره سوم

تاریخ انتشار: مهر ۱۳۸۷ - اکتبر ۲۰۰۸

سر دبیر: صلاح مازوجی

آدرس ایمیل نشریه:

[b.s.socialism@googlegmail.com](mailto:b.s.socialism@googlegmail.com)

---

## فهرست:

- گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه له به کنگره سیزدهم تیرماه ۱۳۸۷ ۴
- اوضاع سیاسی کنونی ایران ۴
- جنبش کارگری ۱۸
- جنبش زنان ۲۳
- جنبش دانشجویی ۲۸
- اوضاع سیاسی کردستان ایران ۳۳
- اوضاع سیاسی عراق و کردستان عراق ۴۱
- بحثی در باره چند عرصه از فعالیتهای ما در کردستان ..... ۵۰
- مبارزه مسلحانه ۶۰
- روابط خارجی ۶۴
- نگاهی به وقایع و تجارب جنبش دانشجویی ۷۳
- زن کمونیست الگوی زن رها ۸۹
- اعلام فراکسیون فعالیت بنام کومه‌له ۹۸
- دفاع از سوسیالیسم نقدی بر مواضع جمع فعالیت بنام "کومه له" ۱۱۶

# گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه له

## به کنگره سیزدهم

تیرماه ۱۳۸۷

### اوضاع سیاسی کنونی ایران

#### بحران اقتصادی و عوارض آن

بحران اقتصادی عمیقی نظام سرمایه داری ایران را در بر گرفته است. تشدید این بحران در شرایط کنونی اگرچه عمدتاً دلایل سیاسی دارد اما اساساً بحرانی ساختاری است که نظام سرمایه داری در این کشور سالهاست بدان گرفتار است، در آن دست و پا میزند و راه برون رفتی نمی یابد.

## ۱\_ پیشینه بحران:

برای روشن شدن ابعاد این بحران باید به انقلاب ۵۷ و پیامد و تاثیراتی که بر مناسبات طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر بر جای گذاشت مراجعه کرد.

انقلاب ۵۷ که خود ریشه در تناقضات و بحران سیاسی و اقتصادی سرمایه داری ایران داشت خواسته ها و مطالباتی را به میان کشید که در محتوای خود از مضمون و خصلتی ضد سرمایه داری برخوردار بودند. حضور طبقه کارگر در این انقلاب و جایگاه و نقشی که ایفا کرد ظرفیت و توان این طبقه را در مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران به همگان نشان داد. در مقابل روند رو به رشد رادیکالیزاسیون و بلوغ انقلاب در آن مقطع قدرت های بزرگ سرمایه داری جهانی با کمک ارتجاع مذهبی جمهوری اسلامی، انقلاب ایران را به شکست کشاندند. بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی و سرانجام استقرار آن محصول شکست این انقلاب بود. این رژیم با یورش وحشیانه به پایگاه های اصلی انقلاب، این انقلاب را بخون کشاند. اما در عین حال رژیمی که در نتیجه شکست این انقلاب بر سر کار آمد بعد از گذشت ۳ دهه از انقلاب هنوز هم نتوانسته است شرایط متعارف تولید و باز تولید و انباشت سرمایه داری را برای طبقه سرمایه دار ایران تامین کند. سرمایه داری جهانی به کمک جمهوری اسلامی انقلاب ایران را شکست داد اما در مقابل، به سر کار آمدن رژیمی تن داد که نظام مناسبات بین المللی هنوز هم نتوانسته است از شر مزاحمت های آن خود را خلاص کند. طبقه سرمایه دار ایران که وحشت انقلاب و به زیر کشیده شدن نظام سرمایه داری را با تمام وجود احساس کرد، نجات نظام سرمایه داری ایران را مدیون همین رژیم جمهوری اسلامی است اما هیچگاه آن را رژیم مطلوب و متعارف طبقه سرمایه دار ایران ندانسته است.

طبقه سرمایه دار ایران در طی سه دهه گذشته با غرولند کردن و گاها با فشار آوردن تلاش کرده است تا رژیم جمهوری اسلامی را در جهت تبدیل شدن به یک رژیم مطلوب طبقه سرمایه دار برای تامین شرایط متعارف انباشت سرمایه داری اصلاح کند، و یکی از ریشه های وجود جناح بندی در درون رژیم جمهوری اسلامی ناشی از وجود همین واقعیت است. از نظر بورژوازی ایران آن شرایطی متعارف است که بتواند تولید و بازتولید و انباشت سرمایه داری را مطابق الگوی سرمایه داری در عصر جهانگیری آن تامین کند. برای طبقه سرمایه دار ایران در این عصر که سرمایه های ملی هر چه بیشتر در بازار جهانی ادغام می شوند، شرایط متعارف یعنی اینکه مطابق الگو و برنامه های دیکته شده از جانب نهادهای مالی بین المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در سیستم اقتصاد نئولیبرالی که امروزه در جهان رواج دارد ادغام شوند. سرمایه داری ایران برای ادغام در بازار جهانی باید دستورالعمل های مراجع مالی جهانی را مورد بمورد به اجرا گذارد و از این طریق شرایط سرمایه گذاری در ایران، صدور سرمایه و تولید برای بازار جهانی را تامین کند. دولت ۸ ساله رفسنجانی با خصوصی سازی بخش هایی از صنایع و خدمات که بیکارسازی های گسترده کارگران را بدنبال داشت، ایجاد برخی از محدودیت ها در زمینه دخالت دولت در اقتصاد، حذف سوبسید ها و کاستن از معدود خدمات دولتی، پایین نگاه داشتن دستمزدهای واقعی گامهایی در جهت پاسخگویی به نیاز طبقه سرمایه دار ایران برداشت. دولت خاتمی با تداوم همان استراتژی اقتصادی خواست تا تغییرات و اصلاحات مورد نظر طبقه سرمایه دار ایران را در رژیم جمهوری اسلامی بوجود آورد و روبروای حقوقی و سیاسی را مطابق نیاز این استراتژی اقتصادی اصلاح کند.

اما همه این تلاشها با شکست روبرو شدند. خاتمی بیش از آنکه از محافظه کاران و جناح رقیب هراس داشته باشد از جنبش های اجتماعی وحشت داشت. شکست اصلاح طلبان نه

به دلیل سرسختی جناح رقیب بلکه بخاطر حضور جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی در صحنه سیاسی بود که مترصد فرصتی هستند که با هر ضعف، و تغییر و نقل و انتقال قدرت در بالا رویه تعرضی تری بخود بگیرند. اساس معضل طبقه سرمایه دار ایران و رژیم حاکم وجود همین نیروهای اجتماعی در معادلات سیاسی است. وجود همین جنبش های اجتماعی است که طبقه سرمایه دار، جناح های حاکم، ابوزیسیون بورژوائی ایران و قدرت های سرمایه داری جهانی را در تلاش برای ایجاد تغییر در رژیم سیاسی ایران محتاط و دست به عصا کرده است.

اما عوارض این بحران بیش از همه بر دوش کارگران و توده های تهیدست و کم درآمد سنگینی میکند و زندگی روزمره آنان را تحت تاثیر قرار داده است. این تاثیرات را میتوان چنین خلاصه کرد:

### نا امنی در مقیاس اجتماعی:

اگر رژیم اسلامی در طول حیات خود همواره مخالفین سیاسی خویش را سرکوب، زندانی و شکنجه کرده است، اگر آنها را تک تک و یا به صورت دسته جمعی اعدام کرده است و با همه این اعمال فضای سیاسی ایران را برای مخالفین سیاسی خود نا امن ساخته است، این نا امنی اکنون به اعماق زندگی اجتماعی کشیده شده است. این نا امنی سایه سیاه خود را بر سر زندگی دهها میلیون انسان کارگر و مردم تهیدست و محروم گسترانیده است. چه بسا خانواده هایی که در اضطراب دائمی از بیکار شدن تنها نان آور خانواده شان به سر می برند. چه بسا خانواده هایی که مدام نگران آیند که آیا دستمزد کارشان به موقع پرداخت خواهد شد یا نه؟ آینده فرزندان شان چگونه خواهد بود؟ خروج کارگاههای کوچک از شمول قانون

کار، قراردادهای سفید امضا، بازبودن دست کارفرما در اخراج کارگران، در کنار همه اینها گسترش مجموعه ای از آسیبهای اجتماعی نظیر اعتیاد (آنهایی که معتاد شده اند به نوعی و آنهایی که نگران اعتیاد جوانانشان هستند به نوعی دیگر)، تن فروشی، فروش کودکان، خودکشی و دهها پدیده دیگر. همه اینها جامعه را در یک حالت نگرانی و اضطراب دائمی نگاه داشته است. طرح 'تأمین امنیت اجتماعی'، امنیت را از زندگی مردم سلب کرده است. اعدام و شلاق زدن در ملاء عام تعادل روانی بسیاری را به هم زده است.

### تورم و گرانی:

بنا به گزارش منابع مستقل قیمت ۱۶ قلم کالا و خدمات که بهای مسکن، نان، گوشت، برق و گاز را نیز شامل می شود در مقایسه با سال گذشته بیش از ۵۰ درصد افزایش را نشان می دهد. آمار و ارقام مربوط به نرخ سرسام آور تورم و گرانی به تنهایی عمق و دامنه وخامت وضعیت اقتصادی مردم را نشان نمی دهد مگر اینکه در کنار این آمارها به دستمزدهای واقعی کارگران و حقوق بگیران پایین جامعه نیز نگاهی بیاندازیم. درمقابل این غول عظیم تورم و گرانی، نرخ افزایش حداقل دستمزدها از سوی دولت و شورای عالی کار در سال جاری تنها بیست درصد تعیین شده است. در حالی که در همین سال بهای کالاهای ضروری مورد نیاز مردم ۵۰ درصد افزایش یافته است. سال گذشته نهادهای وابسته به دولت و کارفرمایان حداقل دستمزد را ۱۸۳ هزار تومان در ماه تعیین کردند، این در حالیست که بر اساس گزارش بانک مرکزی که نتایج بررسی بودجه یک خانواده ۵ نفره را منتشر کرده است، متوسط مخارج چنین خانواده ای در سال ۱۳۸۵ در مناطق شهری ایران



۶۶۴ هزار تومان در ماه بوده است و برای استان تهران این رقم در حدود یک میلیون تومان است.

### فقر:

مطابق آمار رسمی وزارت رفاه و تامین اجتماعی ۹ میلیون نفر از مردم ایران زیر خط فقر زندگی می کنند. تازه این در حالی است که این نهاد دولتی مبنای خط فقر را چهارصد هزار تومان قرار داده است. در حالی که خط واقعی فقر بالای ۶۰۰ هزار تومان در شهرستانها و یک میلیون تومان در تهران تخمین زده شده است. با این حساب بیش از ۵۰ درصد مردم ایران زیر خط فقر به سر میبرند و در استان سیستان و بلوچستان این آمار به ۷۰ تا ۸۰ درصد می رسد. حدود ۷۰ درصد از کارگران در کارگاههای کمتر از ۱۰ نفر مشغول به کار هستند، کارگران فصلی و همچنین کارگران بیکار از شمول قانون کار خارج هستند و افزایش ۲۰ درصد دستمزدها را شامل نمی شوند. کارگران تحت این شرایط دیگر قادر به تامین یک زندگی بخور و نمیر برای خود و خانواده هایشان نیستند و نمی توانند با دستمزدهای فعلی حتی اجاره بهای منزل مسکونی خود را نیز تامین کنند.

### مجازات‌ها و محاصره اقتصادی:

اگرچه مقامهای دولتی ایران ادعا می کنند که تحریمها و مجازاتهای دولتهای غربی علیه ایران تاثیری بر اقتصاد این کشور ندارد، اما عواقب و آثار مخرب این تحریمها بر وخامت اوضاع اقتصادی ایران افزوده است. اگر تحریمهای شورای امنیت عموماً بخشهای نظامی

ایران را هدف قرار داده است، اما تحریمهای خارج از شورای امنیت که ایالات متحده آمریکا و دیگر دولتها و موسسات غربی تحت فشار آمریکا بر علیه ایران وضع کرده اند، ابعاد بسیار گسترده ای دارند و اثرات مخرب آنها بر اقتصاد ایران به تدریج در حال آشکار شدن است. هم اکنون شمار زیادی از بانکهای بین المللی از معامله با ایران خودداری می کنند. ورود بسیاری از تولیدات صنعتی غرب، بویژه محصولات که موسسات آمریکایی به نحوی در فرایند تولید آن نقش دارند، به ایران ممنوع شده است. سرمایه گذاریهای کلان در بخش نفت و گاز ایران از سوی شرکتهای غربی کاملاً متوقف شده و شرکتهای تاکنون فعال در صنعت ایران نیز در حال بررسی وضعیت خود و احتمال خارج شدن از چرخه اقتصاد ایران هستند. دامنه تحریمها حتی به ابزارآلات ساده صنعتی هم رسیده است و شرکتهای بزرگ ابزار سازی غرب از فروش ابزارهای صنعتی و قطعات یدکی آنها به ایران خودداری می کنند. مشکلات تامین برخی مواد اولیه از کشورهای غربی موجب احتکار اینگونه مواد در بازار داخلی ایران و افزایش شدید قیمت آنها شده است. مطابق آمارهای معتبر حجم سرمایه های خارجی وارد شده به ایران در سال ۲۰۰۶ بیش از ۳۰ درصد نسبت به سال قبل از آن کاهش داشت و در سال ۲۰۰۷ آمارها باز هم کاهش بیشتری را نشان می دهد.

فشارها و تحریمهای اقتصادی از یک سو و مانورهای جمهوری اسلامی در میان قطبهای مختلف امپریالیستی، اقتصاد ایران را جولانگاه محصولات چین کرده است. سرازیر شدن تولیدات ارزان چین به بازار ایران، کمر تولیدات داخلی ایران را شکسته است. موج تعطیلی کارگاههای کوچک در شهرکهای صنعتی اطراف تهران و شهرهای بزرگ که توان رقابت با محصولات چینی را ندارند، به دلیل مشکلات مستقیم و غیر مستقیم ناشی از تحریمها، افزایش پیدا کرده است.

## عکس العمل رژیم به بحران اقتصادی

رژیم جمهوری اسلامی فاقد یک برنامه دراز مدت برای مقابله با این بحران است و در پیش گرفتن سیاستهای متناقض اقتصاد ایران را به کلاف سردر گمی تبدیل کرده است. دولت احمدی نژاد برای مقابله با این وضعیت روی دلارهای نفتی حساب باز کرده است. این دولت تنها در سال ۱۳۸۶ حدود ۸۶ میلیارد دلار درآمد ارزی داشت، و در طول حاکمیت سه ساله خود درآمد ناشی از نفت به ۱۷۰ میلیارد دلار بالغ شده است. این رقم بیش از درآمد نفتی تمام دوره ۸ ساله ریاست جمهوری رفسنجانی و حدوداً برابر با دوره ۸ ساله خاتمی بوده است. اما تجربه نشان داده که اتکاء به دلارهای نفتی و درپیش گرفتن راه حل‌های مقطعی و موردی در کاهش نرخ تورم کارساز نیستند. تزریق بخش زیادی از این دلارها به نیروها و دستگاه عریض و طویل بسیج و سپاه پاسداران که پایگاه اصلی دولت احمدی نژاد هستند و از این طریق به بازار، بازهم بر بالا رفتن نرخ تورم افزوده است.

## موقعیت کنونی دولت احمدی نژاد

احمدی نژاد در دوره نهم انتخابات ریاست جمهوری اسلامی بر بستر شکست اصلاح طلبان حکومتی، ضعف و درماندگی لیبرالیسم بورژوائی ایران در ایجاد مفری برای برون رفت از بحران موجود، ناتوانی طبقه سرمایه دار ایران در تحمیل آرایش حکومتی مورد نظر خود در فردای بعد از دولت اصلاحات، و اساساً با اتکا به نیروی سازمانیافته سپاه پاسداران، نیروی بسیج و دسته های اوباش و چماقدار رژیم که از حمایت خامنه ای هم برخوردار بودند بر سر کار آمد. در واقع احمدی نژاد با یک شبه کودتای انتخاباتی قدرت را در دست گرفت و

از همان فردای کودتا برای همه روشن بود که در درون جناح بندی های رژیم اینبار این سپاه پاسداران و نظامیان هستند که حرف آخر را می زنند.

دولت احمدی نژاد در رودرروئی با جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش انقلابی کردستان با شدت بیشتری عمل کرد. یورش به صف کارگران معترض و بگیر و ببند فعالین کارگری، سرکوب زنان تحت عنوان اجرای طرح امنیت اجتماعی، یورش به دانشگاه ها و سرکوب خونین در کردستان در دوره احمدی نژاد نیز با شدت ادامه یافت تا بلکه از این راه بی کفایتی دولت اصلاحات خاتمی را در خاموش کردن این جنبش ها و تامین امنیت برای سرمایه داران نشان دهد.

دولت احمدی نژاد در عرصه سیاست بین المللی با این ارزیابی که تصور می کرد دولت های پیشین با کم بها دادن به قدرت و اهمیت ژئوپولیتیک ایران در منطقه، کم بها دادن به دامنه نفوذ جمهوری اسلامی بر کانونهای بحران در خاورمیانه، مانند فلسطین، لبنان و عراق، کم اهمیت دادن به جایگاه و ظرفیت های بالقوه ایران با بازار ۷۰ میلیونی، در میدان دیپلماسی با امریکا و غرب منافع جمهوری اسلامی را ارزان فروش کرده اند، با اقدام به ماجراجوئی در عرصه سیاست خارجی خواست تا ابتکار عمل در این عرصه را بکلی از جناح های دیگر رژیم بگیرد. این سیاست ها و ماجراجوئی تیم احمدی نژاد این امکان را برای بوش و محافظه کاران جدید امریکا فراهم آورد تا با علم کردن تهدیدات و پاره ای نقل و انتقالات نظامی و براه انداختن جنگ روانی در این رابطه، قدرت های اروپائی و حتی تا اندازه ای چین و روسیه را برای تحت فشار دادن بیشتر ایران بخود نزدیک کند و میدان مانور جمهوری اسلامی را در بین قطبهای امپریالیستی را محدودتر کند. انزوای بیشتر جمهوری اسلامی در سطح بین المللی و گسترش دامنه محاصره اقتصادی جمهوری اسلامی پیامد همین سیاست ها بود. این موقعیت با استراتژی اعلام شده اقتصادی رژیم که تداوم برنامه

های قبلی است و با منافع طبقه سرمایه دار ایران و صاحبان صنایع که به شدت به تکنولوژی غرب، مواد خام و سرمایه گذاری های کلان خارجی و بازار خارجی نیاز دارند خوانائی ندارد.

طبقه سرمایه دار ایران در مقابل عوارض و پیامد این سیاست ها در حالی که توان سازماندهی یک مقاومت سیاسی در مقابل دولت نظامی احمدی نژاد را ندارد و در حالی که اپوزیسیون بورژوا لیبرال ایران مفلوک تر از آن است که بعنوان یک آلترناتیو حکومتی بتواند به آن امید ببندد، به مقاومت در عرصه اقتصادی روی آورده است. اگر سرمایه داران ایران علیرغم تشویق های مکرر دولت از سرمایه گذاری در عرصه صنعت و تولید سر باز می زنند، و فرار سرمایه ها از ایران افزایش یافته است بیانگر همین مقاومت هاست.

این انزوای بین المللی، رشد بیکاری، گرانی و تورم افسار گسیخته و نابسامانی های اجتماعی که زمینه های عینی اعتراضات کارگری و توده ای را تشدید کرده است از عواقب و پیامدهای سه سال ریاست جمهوری احمدی نژاد است. احمدی نژاد با این کارنامه سه ساله مطلوبیت خود را برای کلیت رژیم و کلیه جناح های آن از دست داده است. از همین رو است که در کنار رفسنجانی و اصلاح طلبانی که در مجلس حضور دارند و از همان ابتدا مخالف احمدی نژاد بودند، طیف نسبتا وسیعی از اصول گرایان هم که اکنون لاریجانی رئیس مجلس آنها را رهبری می کند، آشکارا از سیاست های خارجی و اقتصادی احمدی نژاد انتقاد می کنند و روحانیون حکومتی هم که احمدی نژاد با افراطی گری های ایدئولوژیک موقعیت انحصاری دستگاه آنها را به چالش کشیده است از وی ناراضی هستند. اما واقعیت این است که احمدی نژاد در طول سه سال زمامداری خود در بطن این روندها، موقعیت سیاسی و اقتصادی سپاه پاسداران یعنی پایگاه حکومتی خود را در درون جناح بندی

های حاکمیت چنان تحکیم کرده است که قدرت و موقعیت آن تنها با جناحی از خود سپاه پاسداران می تواند به چالش کشیده شود.

سپاه پاسداران ایران در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد به تدریج به قدرت سیاسی و اقتصادی اش افزوده شده است. سپاه با کنترل بیش از ۱۰۰ شرکت و بیش از ۱۲ میلیارد دلار سرمایه در تجارت و ساخت و ساز ایران گلوگاه های استراتژیک اقتصادی ایران را در اختیار دارد. نکته مهم این است که هیچ عامل کنترل کننده ای برای نظارت بر فعالیت های اقتصادی سپاه پاسداران ایران وجود ندارد. در داخل و خارج از ایران، بسیاری از پروژه های احداث خط لوله، جاده ها، پل ها و به میزان رو به رشدی، پروژه های نفت و گاز در اختیار شاخه مهندسی سپاه پاسداران است.

در دوره زمامداری محمود احمدی نژاد موقعیت سپاه پاسداران در درون حکومت هم تحکیم شده است اکنون حدود ۱۴ عضو از کابینه ۲۱ نفری دولت را فرماندهان سابق سپاه تشکیل می دهند. ضمناً، اکثریت کرسی های مجلس به جبهه اصول گرایان اختصاص دارد که عمدتاً سابقه فعالیت در سپاه پاسداران را دارند. نیروهای وابسته به سپاه در شوراهای محلی و شهرداری ها هم حضور پیدا کرده اند.

اما نقطه ضعف احمدی نژاد در کشمکش و مقابله با جناح های رقیب درون حاکمیت این است که علی لاریجانی، مذاکره کننده اصلی ایران در مناقشه هسته ای و رئیس کنونی مجلس جمهوری اسلامی که تازگی ها در راس اصول گرایان منتقد دولت قرار گرفته است، نیز قبلاً از مسئولین و اعضای سپاه پاسداران بوده است. شواهد نشان میدهد که جناح های مختلف درون حکومت برای کنار گذاشتن احمدی نژاد در "انتخابات" ریاست جمهوری سال آینده بر روی لاریجانی حساب باز کرده اند.

## تلاشهای رژیم برای بقا و کسب یک موقعیت منطقه ای

امریکا و دولت های اروپایی ، اهرم های فشار خود علیه جمهوری اسلامی را بکار گرفته اند تا رژیم را وادار به قبول شرایط مورد نظر خودشان کنند. اتحادیه اروپا در ادامه همین سیاست بررسی تحریم نفت و گاز و بخش انرژی ایران را در دستور کار کنفرانس سران اتحادیه قرار داده است تا در صورت رد شرایط آنها، محاصره اقتصادی تازه بر آن کشور اعمال شود.

همزمان مطبوعات امریکا و اروپا در یک اقدام هماهنگ و گسترده طی گزارشاتی مفصل هدف از مانور نظامی ارتش اسرائیل در ماه ژوئن سال جاری را تمرین برای بمباران بالقوه تاسیسات اتمی ایران ذکر کردند تا از این طریق بر تشدید فشارها بیافزایند.

این بحران که بر محور جدال قدرت های غربی با جمهوری اسلامی بر سر برنامه های هسته ای رژیم جریان دارد و به یکی از عوامل اصلی بحران رژیم در سطح داخلی و در سطح بین المللی تبدیل شده است در واقع کشمکشی است میان اهداف استراتژیک جمهوری اسلامی از یک طرف و اهداف آمریکا از سوی دیگر . رژیم جمهوری اسلامی در جدال با قدرت های غربی و بویژه آمریکا این استراتژی را دنبال می کند که در رقابت با قدرت های منطقه ای نظیر اسرائیل و ترکیه و حضور روز افزون نظامی آمریکا در این منطقه به یک قدرت اصلی در خاورمیانه تبدیل شود تا از این طریق بقا و تداوم حاکمیت خود را تضمین کند، حمایت طبقه سرمایه دار و ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی را تامین نماید و با فراغ بال بیشتر به رودرروئی و سرکوب جنبش های اجتماعی در داخل ایران پردازد. از سوی دیگر امریکا هم که در شرایط افول قدرت اقتصادی اش سودای سرکردگی بی منازع جهان در دوران بعد از

جنگ سرد را در سر دارد می خواهد با بزرگ نمایی در مورد قدرت اتمی جمهوری اسلامی و با بهره گرفتن از ماجراجویی های احمدی نژاد با تداوم میلیتاریزه کردن منطقه و تشدید فضای جنگی هژمونی بلامنازع خود بر اقتصاد و سیاست منطقه خاورمیانه را تامین کند و مزاحمت های رژیم اسلامی را خنثی نماید. بنابراین بحران حاضر در روابط رژیم جمهوری اسلامی و دولت آمریکا که بر محور مسئله هسته ای ادامه دارد نه مقابله "دموکراتیزاسیون" و "مدرنیسم" با اسلام پیشا مدرن است، نه ربطی به جلوگیری از گسترش سلاح های کشتار جمعی دارد و نه مقابله یک کشور جهان سومی با زورگوئی های امپریالیستی را نمایندگی می کند. اهداف این کشمکش از جانب هر دو سوی این بحران، سرمایه دارانه و ارتجاعی است.

علنی شدن گزارش چند ماه پیش سازمان های جاسوسی آمریکا مبنی بر اینکه "جمهوری اسلامی از سال ۲۰۰۳ پروژه تولید سلاح اتمی را متوقف کرده است"، مناسبات جمهوری اسلامی و آمریکا بر سر بحران اتمی را وارد دوره جدیدی کرد، این امر نشان از آن داشت که فشارهای سیاسی، تبلیغات جنگی و روانی در عقب نشاندن جمهوری اسلامی موثر واقع شده است و از طرف دیگر میتواند بیانگر تعدیل سیاستهای آمریکا در قبال جمهوری اسلامی باشد. این تغییر مواضع در دو طرف منازعه نشانه آن بود که هر دو طرف این منازعه در دستیابی به اهداف استراتژیکی که در متن این کشمکش ها تعقیب می کنند به امتیازاتی دست یافته اند، جمهوری اسلامی تا حدودی بقای حاکمیت خود را از جانب آمریکا و متحدینش تضمین شده تر می بیند، و آمریکا کم کم ظرفیت های این رژیم را در حل بحرانها و منازعات منطقه ای بیشتر برسمیت می شناسد، در همانحال جمهوری اسلامی چه در عراق و چه در منطقه ظرفیت انطباق سیاستهای خود با منافع و سیاستهای آمریکا را از خود نشان داده است.



روند اوضاع نشان می دهد که دو سوی این منازعه برای پایان دادن به این بحران هنوز ارزیابی دقیقی از ظرفیت ها و توانایی های یکدیگر ندارند. جمهوری اسلامی علیرغم نفودی که بر کانون های بحران در خاورمیانه دارد و از نفوذ خود برای فشار آوردن بر امریکا و غرب استفاده می کند، اما نگرانی سران رژیم از رشد و پیشروی جنبش های اجتماعی در داخل و اعتراضات توده ای توانائی رژیم در مانور دادن و تداوم این بحران را کاهش داده است.

در شرایط کنونی هر دو طرف این بحران ضمن اینکه تلاش می کنند امکانات و ظرفیت های خود را برای تحمیل شرایط مورد نظر خود به طرف مقابل بکار گیرند در همان حال بدنبال فورمولبندی و طرح سازشی می گردند که در انظار عمومی شکست تلقی نگردد.

این تغییرات در مناسبات آمریکا و جمهوری اسلامی جنبش انقلابی و سرنگونی خواهی در ایران را وارد فاز تازه ای می کند. تحت تاثیر این تحولات امید به دخالت آمریکا برای سرنگونی رژیم که تا هم اکنون هم ضعیف تر شده است از بین می رود و باور به اینکه امر انقلاب و سرنگونی رژیم تنها می تواند نتیجه پیشروی جنبشهای اجتماعی و در پیشاپیش همه جنبش کارگری باشد در میان مردم قوت می گیرد، با این اعتبار تحولات اخیر تاثیرات مثبتی بر جنبش های اجتماعی خواهد گذاشت. بهانه نظامی کردن فضای جامعه و پشت گوش انداختن خواسته های مردم به بهانه خطر دخالت نظامی آمریکا از دست رژیم گرفته می شود.

رژیم هر چند بخواهد سازش احتمالی با امریکا را یک پیروزی برای خود و مردم ایران تلقی کند اما مردمی که عواقب و پیامد های ویرانگر سیاست تقابل ارتجاعی جمهوری اسلامی با ارتجاع امپریالیستی امریکا بر سر برنامه های هسته ای این رژیم را تجربه کرده اند و نتایج

تحریم های اقتصادی بر بالا رفتن نرخ تورم و و گرانی افسار گسیخته و تشدید فقر و فلاکت اقتصادی را با گوشت و پوست خود احساس کرده اند، ناتوانی و یاس و استیصال رژیم در تداوم این بحران را نتیجه مبارزات خود می دانند.

در این شرایط تشمت و تفرقه در درون صف نیروهای بورژوا لیبرال که به تشدید فشارهای غرب بر جمهوری اسلامی امید بسته بودند بیشتر می شود. این طیف از اپوزیسیون بار دیگر به تغییر و اصلاح رژیم از درون امید می بندند و در مقابله با روند رادیکالتر شدن جنبش های اجتماعی، با رژیم همگراتر می شوند.

## جنبش کارگری

۱\_ امروز این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که طبقه سرمایه دار ایران به یاری و حمایت بی دریغ رژیم جمهوری اسلامی یکی از سیاه ترین دوره های فلاکت اقتصادی را به کارگران ایران تحمیل کرده است. تحت این شرایط تأمین نیازهای ابتدایی و روزمره زندگی برای اکثریتی عظیم از خانواده های کارگری به امری شاق تبدیل شده است. در مقابل این غول عظیم تورم و گرانی، روال هر ساله افزایش حداقل دستمزدها که از سوی دولت و شورای عالی کار تعیین می شود بهیچوجه پاسخگوی جبران این اوضاع فلاکتبار اقتصادی نیست و بخش های وسیعی از طبقه کارگر ایران به زندگی در پایین تر از خط فقر رانده شده اند.

رژیم جمهوری اسلامی این اوضاع فلاکتبار اقتصادی را با تشدید سرکوب جنبش طبقه کارگر و اعتصابات و مبارزات آن توأم ساخته است. با صدور حکم شلاق و زندان برای فعالین و برگزار کنندگان اول ماه مه سنندج، تعقیب، بازداشت و آزار فعالین و پیشروان

اعتصابات کارگران نیشکر هفت تپه، و گاهاً یورش نیروهای گارد ضد شورش واشغال برخی واحدهای تولیدی و بگیر و ببند دیگر فعالین کارگری نشان داد که برای سرکوب و خفت دادن کارگران از بکار گرفتن وحشیانه ترین شیوه ها ابائی ندارد.

جنبش کارگری ایران در مقابل این عطش سود پرستی طبقه سرمایه دار و وحشیگری های رژیم که بیانگر هراس و وحشت آن از رشد و پیشروی جنبش کارگری است، از پا ننشسته است. اگر چه رشد مبارزه و اعتراضات خصلت نمای دوره ۷ سال اخیر جنبش کارگری ایران بوده است اما در یک سال اخیر رشد نسبی مبارزات کارگری کاملاً مشهود بوده است. در یک سال اخیر ما شاهد صدها اعتراض و اعتصاب پر شور کارگری در رشته های مختلف تولیدی و خدماتی بوده ایم که اعتصابات پی در پی کارگران نیشکر هفت تپه نمونه بارز آن بوده است.

اما مبارزه کارگران در رشته های مختلف بصورت پراکنده، جدا از هم و در بسیاری از موارد بدون آنکه هیچ ارتباطی با هم داشته باشند تداوم یافته است. زمانی که اعتصاب کارگری در نیشکر هفت تپه و یا ایران خودرو از حمایت و هم‌رزمی کارگران در دیگر واحد های صنعتی و خدماتی بهرمنند نمی شود، صاحبان این صنایع و رژیم براحتی می توانند تمام ظرفیت های خود را برای به شکست کشاندن این اعتصابات و عقیم گذاشتن مبارزه کارگران در رسیدن به خواستههایشان بکار گیرند.

یکی از عوامل اصلی پراکندگی مبارزات کارگران نبود یک خواست و مطالبه محوری و سراسری است که بخشهای مختلف جنبش کارگری حول آن بسیج شوند و برای تحقق آن یک مبارزه سراسری و هماهنگ را پیش ببرند. در سالهای اخیر مبارزه بخشهایی از طبقه کارگر ایران بر محور خواست پرداخت دستمزدهای معوقه و جلوگیری از تعطیلی کارخانه و

اخراج کارگران شکل گرفته و تداوم داشته است. اما این مطالبات، تنها در آن بخشی از صنایع و مراکز تولیدی به محور مبارزه و اعتراض کارگران تبدیل شده است که آن کارخانه در معرض سیاست خصوصی سازی و یا ورشکستگی و تعطیلی قرار گرفته است. بنابراین این مطالبات، خواست سراسری کارگران ایران نیستند.

تلاش برای پایان دادن به پراکندگی مبارزات کارگران و متحد و سراسری کردن این مبارزات حول خواسته‌های محوری طبقه کارگر همچنان یکی از اولویت‌های فعالین و پیشروان جنبش کارگری ایران است. در شرایط کنونی طرح خواست افزایش دستمزدها به نسبت افزایش تورم از طرف جنبش کارگری از مقبولیت اجتماعی برخوردار است. این زمینه عینی وجود دارد که بخش‌های مختلف طبقه کارگر ایران حول این خواست بسیج و متحد شوند. فعالین و پیشروان جنبش کارگری متشکل در تشکل‌های مختلف نباید این زمینه عینی را از نظر دور دارند.

یکی دیگر از عوامل اصلی پراکندگی مبارزات کارگران فقدان تشکل‌های طبقاتی و توده‌ای کارگران است. در سه، چهار سال اخیر فعالین و پیشروان جنبش کارگری با درک این نیاز و ضرورت مبرم، تلاش‌های ارزنده‌ای را انجام داده و در این راه از خود مایه گذاشته‌اند و از دستگیری و زندان و شکنجه نهراسیده‌اند. تحرک و جنب و جوش فعالین کارگری برای ایجاد تشکل‌های طبقاتی کارگران از دستاوردهای مهم جنبش کارگری ایران در سال‌های اخیر است. این بخش از فعالین کارگری به دلیل درک متفاوت از تشکل توده‌ای کارگری و پروسه تشکیل آن در تشکل‌های مختلفی گرد آمده‌اند. این تشکل‌ها که مستقل از هم هر کدام بسته به وسعت و دامنه نفوذشان فعالیت‌های مثبتی را پیش می‌برند، مانع اصولی سر راه آنها برای اتحاد عمل و همکاری‌های مشترک وجود ندارد. در شرایطی که اختناق سیاسی و وضعیت فلاکت‌بار اقتصادی طبقه کارگر همچنان از موانع اصلی سر راه تشکل‌یابی

طبقه کارگر بحساب می آیند، اتحاد عمل و همکاری فعالین کارگری متشکل در تشکل های مختلف در غلبه بر این موانع اهمیت دارد.

در شرایطی رژیم جمهوری اسلامی در هراس از پیشروی جنبش کارگری در چند سال اخیر بی وقفه فعالین کارگری را دستگیر و زندانی کرده است تا از این راه از دیگر فعالین کارگری زهر چشم بگیرد، تشکیل کمیته دفاع از کارگران زندانی اهمیت زیادی دارد.

۲\_ تجربه تاریخی مبارزه طبقه کارگر در سطح ایران و جهان نشان داده است که ایجاد تشکل های طبقاتی و توده ای کارگری تنها می تواند نتیجه مبارزه کارگران باشد. تشکل طبقاتی کارگری را باید با اتکا به دخالت توده هر چه بیشتری از کارگران تشکیل داد و علنا اعلام کرد و با مبارزه متحد خود آنرا عملا به دولت و کارفرما تحمیل کرد. این تشکل ها در دل مبارزه کارگران پدید می آیند. برای اینکه کارگران ایران بتوانند با اتکا به تشکل های طبقاتی خود بعنوان طبقه پر قدرت اجتماعی در مقابل سرمایه داران و دولت حامی آنها ظاهر شوند و پا به میدان نبرد سیاسی و اجتماعی بگذارند، راه دیگری جز دامن زدن به جنبش مطالباتی کارگران، به مبارزه اقتصادی کارگران وجود ندارد. در دل این مبارزات و اعتصابات است که زمینه برای گسترش آگاهی طبقاتی و ضرورت تشکل یابی در ابعاد میلیونی فراهم می آید. رشد مبارزات کارگری بویژه در یک سال اخیر شرایط مناسبتری را برای ایجاد این تشکل ها فراهم آورده است. حضور فعال در مبارزات کارگری، کمک به امر تشکل یابی کارگران، فعالیت تبلیغی و ترویج سوسیالیستی در میان آنان از وظایف تعطیل ناپذیر فعالین حزب در میان کارگران است.

در کردستان با توجه به اینکه مبارزات کارگری علیه سرمایه داران و دولت بر متن گسترش مبارزات کارگری در سطح ایران بدون وقفه در جریان بوده است؛ با توجه به اینکه طی دو

دهه و نیم گذشته در جریان اعتصابات کارگران کوره های آجرپزی، اعتصابات در دیگر مراکز کارگری، برگزاری مراسم و آکسیونهای اول ماه مه، تلاش سازمان یافته برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری و... نسلی از پیشروان و فعالین کارگری و سوسیالیست بار آمده اند که در میان کارگران از نفوذ و ظرفیت بالایی در سازماندهی اعتراضات برخوردارند؛ با توجه به اینکه این طیف نسبتاً گسترده از فعالین کارگری در مراکز کارگری و شهرهای مختلف کردستان ارتباط تنگاتنگی با همدیگر دارند؛ نظر به اینکه توه کارگران در جریان مبارزات خود در یافته اند که هرگونه پیشروی و تثبیت دستاوردهایشان در گرو ایجاد تشکلهای توده ای کارگری است؛ لذا به توجه به همه این فاکتورها شرایط ذهنی برای برپائی تشکل های توده ای کارگری در کردستان مساعدتر است و فعالین و پیشروان کارگری لازم است با به دست گرفتن ابتکار عمل، با دخالت دادن توده هر چه بیشتری از کارگران این تشکل ها را ایجاد کرده و با مبارزه متحدانه کارگران آن را به رژیم و کارفرمایان تحمیل کنند

جریان ما بعنوان بخشی از کمونیست های ایران بنا به ماهیتی که دارد نمی تواند منافعی جدا از منافع طبقه کارگر داشته باشد بنابراین باید در جهت تقویت نهادها و تشکل های کارگری موجود که خود حاصل مبارزه و نقطه عطف های سالهای اخیر جنبش کارگری هستند تلاش کنیم. باید رسانه های تبلیغی خودمان را در خدمت معرفی اهداف این تشکل ها بکار گیریم. اطلاعیه ها و مواضع آنها را از طریق رسانه های حزب به اطلاع توده وسیعتری از کارگران برسانیم.

## جنبش زنان

در جامعه ایران که ۵۱ درصد از جمعیت ۷۴ میلیونی آن را زنان تشکیل می دهند، حاکمیت سرمایه در آمیخته با قوانین و شرع اسلامی، با بکار گرفتن کلیه ارگانهای سرکوب و به خدمت گرفتن نهادهای آموزشی و مذهبی و رسانه های اجیر و با اتکا به فرهنگ مردسالارانه، موقعیت فرودست زنان و تحقیر هر لحظه آنان را چنان در جامعه نهادینه کرده است که ایران به یکی از برجسته ترین نمادهای بیحقوقی و موقعیت بردگی آور زنان در جهان تبدیل شده است.

امروز و در اوایل قرن بیست و یکم، سهم زنان از بازار کار ایران فقط ۱۵ درصد است و این نشان دهنده تبعیض جنسی آشکار در بازار کار ایران است. در مناسبات تولید سرمایه داری ایران مانند بسیاری از کشورهای موسوم به جهان سوم حتی راه یافتن زنان به عرصه تولید اجتماعی که پیش شرط رهایی زنان است، بمعنی آزادی و فارغ شدن زنان از وظایف شاق کار خانگی و مسئولیت سنگین تربیت و پرورش فرزندان نیست. از طرف دیگر نظام سرمایه داری و مرد سالار در آمیخته با مذهب، تبعیض جنسی و راندن زنان به موقعیت جنس دوم را در بازار کار نیز چنان ساختاری و نهادینه کرده است که مبارزه زنان برای کسب استقلال اقتصادی از مردان را بسیار پیچیده و دشوار کرده است. شیوه تفکر غالب و فرهنگ جامعه که فرهنگ طبقه حاکمه است، در راستای بازتولید نیروی کار ارزان برای سرمایه داران تنها مرد را نان آور خانه می داند و این خود یکی از عوامل سلطه این نظام تبعیض جنسی در بازار کار است. این نظام تبعیض جنسی، زنان را بمثابة بردگان بی اجر و مزد سرمایه، بدون بهره مندی از بیمه بیکاری و دیگر تامین های اجتماعی در کنج خانه رها

کرده است. این عدم استقلال اقتصادی مانند وزنه سنگینی به پای زنان در مبارزه آنان برای احقاق برابری حقوقی با مردان عمل می کند.

اگر چه سهم زنان در بازار کار بسیار محدود است اما در همین محدوده نیز جداسازی جنسیتی در طبقه بندی مشاغل نقش ایفا می کند. مشاغل با دستمزدهای پایین، فقدان مهارت، کارهای نیمه وقت و موقت و روزمزدی با مزایای پایین عمدتاً به زنان اختصاص دارد. افزایش سریع جمعیت زنان تحصیلکرده و دارای دانش عالی در میان زنان آماده بکار تغییر چندانی در این ساختار سنتی بوجود نیاورده است. و این نابرابری جنسیتی در تقسیم مشاغل، نابرابری در دستمزدها را بدنبال دارد. در این بازار کار مبتنی بر آپارتاید جنسی زنان اولین کسانی هستند که تحقیر و اذیت و آزار می شوند و زیر تیغ اخراج قرار می گیرند.

در کردستان زنان در موقعیت دشوارتری قرار دارند. زنان علاوه بر کار خانگی، اغلب به کار کشاورزی، قالی بافی و کارهای دستی خانگی اشتغال دارند و یا به همراه خانواده های خود در گرمای طاقت فرسای تابستان با کم ترین امکانات زیستی در آجرپزی ها کار میکنند. زنان خانه دار و بخش کشاورزی و دامپروری هیچ دستمزد و بیمه ای را شامل نمیشوند و زنان قالی باف و سایر زنان کارگر که اکثراً در منازل یا کارگاههای کوچک کار میکنند مشمول قانون کار نیستند. در نوار مرزی کردستان ایران و عراق کم نیستند زنانی که بناچار برای تامین معیشت به کار کولبری پرداخته اند.

با این نظام آپارتاید جنسی در محیط زندگی و بازار کار در جامعه ای که بنا به آمارهای رسمی ۲۰٪ درصد و بر طبق آمار مراکز پژوهشی مستقل ۵۰٪ در صد مردم آن زیر خط فقر بسر می برند، فقر هر روزه بیشتر چهره زنانه پیدا می کند، بازار تن فروشی و تجارت سکس رونق می یابد، بر شمار دختران فراری افزوده می شود، زنان بیشتری جان و تن خود



را به شعله های آتش می سپارند و در یک کلام زنان بیشتر از همه اقشار دیگر جامعه قربانی آسیب های اجتماعی می شوند. در زمینه سلامتی زنان، جدا از بیماری های ناشی از سوء تغذیه در خانواده های کم درآمد و مرگ و میر ناشی از فقر، اضطراب، بیماری های روانی و افسردگی در میان زنان بشدت افزایش یافته اند. در روستاها بدلیل فقر شدید، سلامتی زنان و کودکان بسیار پایین بوده و زنان زیادی هنگام زایمان جان خود را ازدست میدهند و یا از سوء تغذیه و بیماریهای دیگر رنج میبرند. در سالهای اخیر متاسفانه، آمار خودکشی و خودسوزی در میان زنان کردستان بالا رفته است. قتل ناموسی و ناقص سازی جنسی زنان و محروم نمودن آنان از لذت جنسی در مناطقی از ایران بمنظور حفظ عفت آنان، از جمله در مناطقی از کردستان هنوز متداول است.

جنبش زنان ایران در این شرایط فلاکتبار اقتصادی و در حالی که زنجیر قانون ارزش نیمه مرد قائل شدن برای زنان در کلیه شئون زندگی اجتماعی را بدست و پا دارد همچنان به مبارزه خود ادامه داده است. در حالی که با موج دوم سرکوب دولت احمدی نژاد هزاران تن از زنان به اتهام عدم رعایت قوانین اسلامی بازداشت و به بیدادگاه های جمهوری اسلامی احضار شدند، زنان در محیط کار، در محیط خانواده و در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی با قوانین زن ستیز رژیم سرمایه داری مذهبی دست و پنجه نرم کردند. به شمار زنان مراجعه کننده به دادسراها در اعتراض به قوانین و موقعیت خفت بار زنان در خانواده افزوده شد. زنان بیشتری علیه قوانین مردسالار عصیان کردند. روی آوری زنان به تحصیلات عالی افزایش پیدا کرد. در سالی که گذشت زنان به یک پای جنبش رادیکال دانشجویی تبدیل شدند. زنان در کردستان در صف مقدم دفاع از حقوق کودکان و هم سرنوشتان خود قرار گرفتند و دوشادوش طبقه کارگر کردستان آتش جنبش انقلابی کردستان را شعله ور نگاه داشتند. در عرصه مطبوعات و روشننگری نیز تعداد و حجم

مقالات، نشریات، وبلاگ ها و سایت هایی که از جانب فعالین جنبش زنان انتشار یافته و یا اداره می شوند و رواج آگاهی نسبت به موقعیت زنان در جامعه، در تاریخ مبارزات زنان ایران بی سابقه بوده است.

امروز در جامعه ایران گستردگی و عمق نابرابری و بی حقوقی زنان و وسعت مطالبات آنان برای رفع این تبعیضات شرایطی را فراهم آورده است که نیروهای مختلف اپوزیسیون قانونی و غیر قانونی هر کدام با طرح گوشه ای از این مطالبات مدعی دفاع از حقوق زنان هستند. اما این نیروها بنا به ماهیت طبقاتی خود هر کدام استراتژی سیاسی معینی را در پیشاروی جنبش زنان قرار می دهند.

فمینیسم لیبرال با به انحراف کشاندن توجه زنان از ریشه های ستمکشی زنان نه تنها نظام سرمایه داری را زیر ضرب خارج می کند، بلکه با دست گذاشتن در دست فمینیسم اسلامی و با امید بستن به تعدیل قوانین زن ستیز رژیم اسلامی از طریق تفسیر و قرائت جدید از قرآن و قوانین اسلامی و با در پیش گرفتن استراتژی اصلاح و بقا جمهوری اسلامی و سیاست زدائی از جنبش زنان، این جنبش را در مبارزه علیه قوانین اسلامی نیز عقیم می گذارد. کمپین یک میلیون امضا که خود بازتاب شکست اصلاح طلبان حکومتی و رانده شدن آنها از قدرت دولتی است به بارزترین شکل ناکارائی استراتژی سیاسی و تاکتیک های آلترناتیو لیبرالی در جنبش زنان را بر ملا می کند.

در میان این گرایشات، تنها گرایش سوسیالیستی می تواند پیشروی جنبش زنان را تامین کند، جنبش زنان را از مرحله کنونی عبور دهد و قادر است نیروی عظیم زنان کارگر و زحمتکش را به میدان مبارزه متحدانه بکشد. جنبش زنان تا زمانی که ظرفیت ها و

تحركات خود را به فعالين و نخبگان محدود سازد نمى تواند جاىگاه واقعى و شايسته خود را باز يابد.

### خطوط اصلى استراتژى سوسياليستى در جنبش زنان

\_ ريشه ستمكشى زنان در نظام طبقاتى سرمايه دارى نهفته است. بدون رواج آگاهى به ريشه هاى ستمكشى زنان و مبارزه براى ريشه كن كردن اين ستمكشى زنان قادر نخواهند بود مبارزه مؤثرى عليه فرهنگ مرد سالارانه و قوانين زن ستيز ارتجاع مذهبى را پيش ببرند.

\_ بدون تعرض به مناسبات سرمايه دارى جنبش زنان حتى نمى تواند به نابرابرى هاى حقوقى با مردان كه ريشه در نابرابرى هاى اقتصادى دارد پايان دهد. هر گونه پيشروى جنبش زنان در زمينه دستيابى به حقوق برابر با مردان در گرو تعرض به مناسبات سرمايه دارى و به عقب نشاندين آن است.

\_ شرط پيشروى جنبش زنان توده اى شدن و اجتماعى شدن اين جنبش است. براى تبديل شدن جنبش زنان به يك جنبش توده اى و اجتماعى بايد توده زنان كارگر و زحمتكش را در ابعاد مليونى به ميدان مبارزه آورد و براى انجام اين امر بايد بر استقلال اقتصادى زنان و بر خواستها و نيازهاى رفاهى زنان تاكيد كرد و مسير تحقق اين خواستها را نشان داد.

\_ ليبراليسم بورژوازى ايران از آنجا كه حريم مالكيت خصوصى را مقدس مى شمارد و استراتژى آن پيروى از برنامه هاى نئوليبراليسم اقتصادى رايج در سطح جهان است نمى تواند خواستهاى حقوقى زنان را متحقق كند.

\_ طبقه کارگر بنا به ماهیت خواستههایی که دارد و از آنجا که اکثریت زنان را زنان کارگر و زحمتکش تشکیل می دهند متحد استراتژیک جنبش زنان است.

\_ جنبش زنان با خواستههایی که دارد در اولین قدم با سد اختناق رژیم جمهوری اسلامی روبرو می شود. برای در هم شکستن این سد اختناق جنبش زنان نمی تواند در انزوا از دیگر جنبش های دمکراتیک اجتماعی مبارزه خود را پیروزمندانه به پیش برد. برای پس راندن اختناق جمهوری اسلامی همکاری و اتحاد عمل با جنبش های دمکراتیک دیگر ضروری است.

فعالین سوسیالیست در جنبش زنان با آگاهی بر مبانی استراتژی سوسیالیستی در جنبش زنان، بدون آنکه نگران مخدوش شدن خط و مرزهایشان با دیگر گرایشات درون جنبش زنان شوند می توانند هر بخشی از خواستها و مطالبات زنان ( این مطالبات در برنامه حزب کمونیست ایران، بیانیه حقوق زن، برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان نیز بیان شده است) را مبنای اتحاد عمل خود با گرایشات دیگر در جنبش زنان قرار دهند، و در هر مبارزه ای برای خواستههای ولو جزئی زنان فعالانه شرکت کنند.

## جنبش دانشجویی

روند مبارزات و رویدادهای جنبش دانشجویی در چند سال اخیر نشان می دهد که پیشروی های این جنبش در این دوره اساسا در نتیجه فعالیت های بخش چپ و سوسیالیست این جنبش بوده است. بخش چپ جنبش دانشجویی در چند سال اخیر با برا افراشتن پرچم مطالبات دمکراتیک و رادیکال و با دفاع از خواستها و مبارزات طبقه کارگر و تاکید و

پافشاری بر استراتژی اتحاد با جنبش کارگری و دیگر جنبش های پایدار اجتماعی و تلاش برای ایجاد پیوند و همبستگی با فعالین و رهبران عملی دیگر جنبش ها، فصل نوینی در تاریخ این دوره از حیات و پیشروی جنبش دانشجویی گشود.

حرکت و جریان چپ و سوسیالیستی در درون دانشگاه ها از یک سو با مبارزه سرسختانه علیه سیاستهای سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی برای تشدید اختناق، مبارزه برای آزادی دانشجویان در بند، مبارزه برای برچیدن بساط نهادهای مذهبی و نیروهای سرکوبگر از محیط دانشگاه، مبارزه برای آزادی بی قید و شرط بیان و عقیده، در دانشگاه ها، و از سوی دیگر مقابله با لیبرالیسم بورژوازی ایران در اشکال مختلف آن که خود بازتاب عینی شرایط مبارزه طبقاتی در جامعه است پا به میدان نبرد گذاشت.

انتشار چندین نشریه و دهها سایت و وبلاگ دانشجویی که بخش چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی از طریق آنها به تبلیغ و رواج ایده های سوسیالیستی و مارکسیستی می پرداختند و در مورد وقایع اجتماعی در جامعه از موضعی رادیکال عکس العمل نشان می دادند، برگزاری نشست ها و تجمعات علنی، براه انداختن کمپین های تبلیغی برای جلب حمایت مالی از فعالین کارگری در بند، به چالش کشیدن آشکار نهاد ها و ارگانهای وابسته به رژیم و تحمیل عملی درجه ای از آزادی عمل و بیان در محیط دانشگاه از دستاورد همین دوره از جنبش دانشجویی بود که اساسا به همت نقش و فعالیت چپ ها و سوسیالیست های جنبش دانشجویی میسر شد.

بدنبال وقایع آذر ماه گذشته، دستگیری و بازداشت طیفی از فعالین جنبش دانشجویی و رویدادهای متعاقب آن، مشاهدات عینی بیانگر این واقعیت است که جنبش دانشجویی در

مقابل موج بگیر و ببندها و سرکوبگریهای رژیم بخشی از دستاوردهای خود را از کف داده است و از برخی مواضع خود عقب نشسته است.

در ارزیابی از روندهایی که منجر به ضربه آذر ماه و عقب نشینی تحمیلی به بخش چپ جنبش دانشجویی حداقل در محدوده برخی از دانشگاه های تهران شد، نباید سیر تکوین و رشد دوباره نیروهای چپ در دانشگاه ها را از نظر دور داشت. بدنبال شکست اصلاح طلبان حکومتی و جریانات وابسته به آن در درون جنبش دانشجویی، و از طرف دیگر تحت تاثیر رشد جنبش دوره جدیدی از فعالیت محسوس و تجدید حیات چپ در جنبش دانشجویی از کانال نشریات و شکل گیری محافل رو به گسترش چپ در سال ۱۳۸۲ آغاز شد.

این چپ بزودی به قطب نسبتاً نیرومندی در درون دانشگاه ها و بویژه دانشگاه های تهران تبدیل شد و فضای سیاسی دانشگاه را تحت تاثیر قرار داد. این چپ در مسیر فعالیت خود برای احیای سنت های چپ در جنبش دانشجویی همزمان در دو جبهه مبارزه خود را پبش می برد. از یک طرف با سرکوب گریهای رژیم هار جمهوری اسلامی روبرو بود و از طرف دیگر با با بقایای سازمان تحکیم وحدت و دیگر لیبرالهای سکولار رفراندوم طلب دست و پنجه نرم می کرد.

چپ دانشجویی در این دوره اساساً تحت تاثیر سیاسی و معنوی احزاب و سازمان های درون جنبش چپ و کمونیستی ایران شکل گرفته است و رگه فکری جداگانه ای را تشکیل نمی دهد. این چپ هم به دلیل شرایط عینی که در آن قرار گرفته بود، مبارزه سخت و دشوار تحت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی، رودرروئی به طیفهای رنگارنگ لیبرال، و هم چنین به دلیل ناآشنائی توده وسیعی از فعالین چپ به تغییر و تحولات، انشعابات و پولاریزاسیونی

که جنبش چپ و کمونیستی ایران تا آن مقطع از سر گذرانده بود، عمدتاً بصورت جبهه ای عمل می کردند

اما این یک دوره گذار بود. نیروهای چپ در درون جنبش دانشجویی با خود آگاهی بیشتر و با گسترش فعالیت های خود و تحمیل درجه ای از آزادی عمل در محیط دانشگاه از یک طرف، و تشدید مبارزه طبقاتی در جامعه، اوضاع متحول سیاسی، تشدید بحران در مناسبات جمهوری اسلامی با امریکا بر سر برنامه های هسته ای رژیم، و ارزیابی های سیاسی مختلف از جانب نیروهای فعال در جنبش چپ و کمونیستی ایران از این روندها همه و همه زمینه تجزیه نیروهای چپ جنبش دانشجویی را فراهم آورد.

روند این تجزیه از مدتها قبل از آذرماه امسال شروع شده بود اما وقایع و رویدادهای آذرماه امسال به روند این تجزیه شتاب بیشتری بخشید. برخی از مواضع، تاکتیک ها و سبک کار طیفی از فعالین جنبش دانشجویی و تحلیل و ارزیابی آنها از کشمکش جمهوری اسلامی با امریکا بر سر برنامه هسته ای و احتمال وقوع جنگ و موضع غیر سوسیالیستی در قبال آن نشانگر این بود که بخشی از فعالین و رهبران دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب علیرغم اعلام رسمی استراتژی سوسیالیستی که بر محوریت نقش طبقه کارگر در ایجاد هر گونه تحولی در جامعه و اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش کارگری تاکید می کرد، در عمل و پراتیک سیاسی خود این مبانی را زیر پا گذاشته و خلاف منافع عمومی جنبش دانشجویی عمل کردند. این مواضع و ارزیابی نادرست، اتخاذ تاکتیک های ناسنجیده و در پیش گرفتن اقدامات ماجراجویانه در برخی از نوشته های فعالین این جنبش، و چه در سبک کار، تاکتیک ها و وقایع این دوره بوضوح خود را نشان داد.

حال اگر از پیامدهای کاربست یک استراتژی غیر سوسیالیستی و تحلیل و ارزیابی نادرست از اوضاع سیاسی گامی فراتر نهمیم، وقایع جنبش دانشجویی برای فعالین نیروهای کمونیست نیز که استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی را دنبال می کنند نیز این درس و تجربه را در بر دارد که باید رابطه و تفاوت کار علنی و کار حزبی را بخوبی در یابند و در فعالیت های خود اصول ناظر بر این نوع از کار را بطور اکید رعایت کنند.

در ادامه ارزیابی از شرایطی که به وقایع آذرماه منجر شد، باید بر این کمبود اساسی هم انگشت گذاشت که آن طیف از فعالین سوسیالیست جنبش دانشجویی نیز که اتفاقاً تصویر شفاف و روشنی از شرایط مبارزه طبقاتی در ایران و روند اوضاع سیاسی داشتند و خود در تبیین مبانی استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی نقش اساسی ایفا کردند، اما نتوانستند در عمل سبک کار، تاکتیک ها و روش های فعالیت متناظر بر این استراتژی سوسیالیستی را در جنبش دانشجویی در پیش گیرند و در غیاب عمل کردن به چنین رسالتی بود که تاکتیک ها و روش و سبک کار مبتنی بر یک استراتژی غیر سوسیالیستی، و تحلیل و ارزیابی نادرست از اوضاع سیاسی بعنوان تنها آلترناتیو حی و حاضر در دسترس بخشی از جنبش دانشجویی قرار گرفت. بنا براین هر چند نباید در نقد و ارزیابی وقایع آذرماه به نقد تاکتیک و سبک کاری خودمان را محدود کنیم و ریشه آن را باید استراتژی سیاسی ناظر بر این فعالیت ها جستجو کرد، اما اکنون که بر مبانی یک استراتژی سوسیالیستی توافق نظر وجود دارد، باید تلاش کرد تا سبک کار و مبانی تاکتیک سیاسی متناظر با یک استراتژی سوسیالیستی را هر چه بیشتر روشن کرد.

گرایش سوسیالیستی با اتکا به مبانی یک استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی و روشن کردن سبک کار و مبانی تاکتیک و سازمانی متناظر با آن، اینبار در موقعیت رهبری جنبش دانشجویی بدون آنکه نگران مخدوش شدن خط و مرزهایش با دیگر گرایشات چپ



درون جنبش دانشجویی باشد، باید قادر باشد نه تنها دیگر گرایشات چپ بلکه تمام ظرفیت های مبارزاتی موجود در جنبش دانشجویی را در راستای پیشروی جنبش دانشجویی و در مقابله با سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی بسیج کند.

## اوضاع سیاسی کردستان ایران

اوضاع سیاسی کردستان تا آنجا که به رابطه جامعه کردستان با دولت مرکزی مربوط می شود در همان چهارچوب اوضاع سیاسی عمومی ایران قابل بررسی است. آنچه که در این بخش از گزارش بایستی روی آن تاکید نمود در واقع ویژگیهای وضعیت سیاسی کردستان ایران است. این ویژگیها را میتوان در فاکتورهای زیر مشاهده کرد:

وجود ستم ملی که در رژیمهای پادشاهی و اسلامی بر مردم کردستان روا داشته شده است. پیشینه مقاومت در برابر این ستمگری، نقش احزاب سیاسی، مکان اجتماعی که جریان چپ و کمونیست به دست آورده است، تاثیرپذیری جامعه کردستان از رویدادهای بخشهای دیگر کردستان در کشورهای دیگر.

### ۱- ستم ملی:

ستمگری ملی را در جامعه کردستان در واقعیتهای زیر به روشنی میتوان مشاهده کرد:

\_ رشد سرمایه داری در ایران مانند هر جای دیگر در اینجا نیز به مردم کردستان به مثابه یک ملت هویت اجتماعی بخشیده است. رژیم ایران حقوق اولیه این ملت را انکار می کند و اجازه نمی دهد که این ملت سرنوشت سیاسی خود را به اراده خود تعیین کند .

\_ هر حرکت آزادیخواهانه ای که بر علیه این ستمگری برپا میشود مورد یورش سرکوبگرانه قرار میگیرد.

\_ کردستان از لحاظ اقتصادی و رشد صنعتی مطابق یک سیاست آگاهانه عقب نگاه داشته شده است. سطح خدمات اجتماعی در همه زمینه ها پایین است و از این لحاظ از جمله فقیر ترین مناطق ایران است.

\_ حق ابتدایی خواندن و نوشتن به زبان مادری انکار میشود.

\_ دخالت بوروکراتیک دولت مرکزی در کلیه امور مربوط به زندگی مردم کردستان، مداوما اعمال میشود. دولت مرکزی مستقیماً در تعیین کلیه مسئولان محلی کرد و غیر کرد از بالا دخالت می کند.

## ۲\_ جنبش رفع ستم ملی:

جنبش رفع ستم ملی عکس العملی توده ای در مقابل تبعیضات ، نابرابریها و بی حقوقی های ناشی از وجود این ستم است. اما با وجود جنبه های همگانی این ستمگری ملی، عوارض آن و بازتاب در نزد همه اقشار و طبقات جامعه کردستان به یکسان نیست. امروز سرمایه داران و صاحبان ثروت در کردستان ، بوروکراتهایی که دارای مقامهای بالایی در ادارات محلی

هستند، فشار چنین ستمی را چندان بر زندگی خود احساس نمی کنند و نفع مادی خود را اساساً در ادامه وضع موجود جستجو میکنند، این ها به پایه مادی برای نفوذ رژیم حاکم در صفوف جنبش ملی تبدیل شده اند. اما برای کارگر و زحمتکش کرد و از آنجا که زمانی رفع ستم ملی به معنی واقعی تغییری در شرایط زندگی می باشد که رفع این ستمگری در عین حال به معنای زندگی اقتصادی آسوده تر و محیط سیاسی بازتر برای خود وافق روشن و آینده ای بهتر برای فرزندان باشد. به همین دلیل است که در این دوره شعار حل مسئله ملی حول اهداف اجتماعی مبهم به تنهایی نمی تواند توده های وسیع کارگر و زحمتکش را در مقیاسی وسیع حتی برای رفع ستم ملی هم به میدان بیاورد. اگر مشکل رفع ستم ملی در این جامعه به نیروی اکثریت اعضای آن جامعه که مردم کارگر و زحمتکش هستند رفع خواهد شد، در این صورت شعارها و استراتژی مبارزه انقلابی در کردستان نیز لازم است که همزمان همه عرصه های دیگر زندگی اجتماعی را در بر بگیرد. کومه له در ۳ دهه اخیر پرچمدار چنین استراتژی بوده و به همین اعتبار جنبش کردستان را به عنوان جنبش انقلابی مردم کردستان<sup>۳</sup> خصلت نمایی کرده است.

### ۳\_ ناسیونالیزم کرد:

ناسیونالیزم ایدئولوژی و اهداف سیاسی معینی است که در جامعه کردستان هم مانند همه جوامع دیگر همزاد پیدایش و رشد نظام سرمایه داری بوده است. احزاب سیاسی و طیفی از برنامه های سیاسی مختلف بر اساس این ایدئولوژی بنیانگذاری و تدوین شده اند. این ایدئولوژی دارای جهان بینی، استراتژی سیاسی، فرهنگ و سنتهای خاص خود است. تاریخ رشد و گسترش سرمایه داری نشان می دهد که ایدئولوژی و برنامه ناسیونالیسم بر اساس

نیاز سرمایه داری هر ملت به ایجاد بازار داخلی و منحصر کردن این بازار در چهارچوب مرزهای معین و ضرورت حفظ این مرزها به نیروی توده اهالی، شکل گرفته است. ناسیونالیسم، فرهنگ و ادبیات و هنر و سمبل های خاص خود را برای تسهیل امر بسیج توده ای در خدمت تحقق این هدف طبقاتی بوجود آورده است. اما امروز که با رشد خارق العاده سرمایه داری و جهانگیری آن همه مرزها بر روی حرکت کالا و سرمایه باز شده است، پایه های اقتصادی این ایدئولوژی در همه جهان در آستانه از بین رفتن است و اساسا به عنوان یک ایدئولوژی در میدان سیاستهای روز و مقطعی، در روبنای جامعه و در میدان فرهنگ و ادبیات و هنر به حیات خود ادامه میدهد. بقایای ستم ملی در گوشه و کنار جهان هنوز ظرفیتهای محدودی را برای حضور ناسیونالیسم در عرصه سیاسی حفظ کرده است.

کارکرد ناسیونالیسم در دوره ما زمانی برجسته میشود که جامعه دچار یک موقعیت بحرانی (و نه موقعیت انقلابی) می گردد. همانگونه که در اتحاد شوروی سابق شاهد آن بودیم که به شیوه ای آرام به استقلال جمهوری های شوروی منجر و به شیوه ای خشن و خون آلود به تجربه یوگسلاوی منجر گردید. در چنین حالتی است که ناسیونالیسم به مثابه یک ابزار در دسترس، اگر بدیلی در مقابل خود نداشته باشد به سنگری برای مقابله و مقاومت در این جوامع تبدیل میشود.

ناسیونالیسم در کردستان یک جریان ریشه دار اجتماعی است که از وجود ستم ملی تغذیه می کند. این جریان انعکاس تاریخی آرزوهای بورژوازی تازه به دوران رسیده کرد بود که از موقعیتی برابر با بورژوازی غیر کرد حاکم در ایران برخوردار نبود. بر اساس این جریان اجتماعی بود که احزاب سیاسی با ایدئولوژی ناسیونالیستی در کردستان ایجاد گردیدند. احزابی که در چهارچوب نظام سرمایه داری و مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه ایران خواهان مشارکت در قدرت سیاسی محلی و سراسری ایران بودند. آنها برای کسب نفوذ و

پیشبرد برنامه سیاسی خود به حلب تودهایی که از وجود ستمگری و تبعضات ملی رنج می بردند نیاز داشتند.

اما این احزاب به حکم تحولات اجتماعی و اقتصادی چند دهه اخیر بیش از پیش خود را با گرایش و آرزوهای پایگاه طبقاتی خود منطبق کرده اند و به جای آنکه رفع ستم ملی را هدف خود قرار داده باشند، تنها به کسب بخشی از قدرت محلی، از هر طریقی که باشد، رضایت می دهند. حمله رژیم جمهوری اسلامی به کردستان و مقاومت آنها در برابر این تهاجم تا حدودی پایه اجتماعی آنها را در میان اقشاری از جامعه گسترش داده است.

اگرچه این احزاب هر کدام برنامه معینی برای مسئله ملی ارائه می دهند اما در میدان عمل واقعی تنها برای کسب بخشی از قدرت محلی و یا سراسری برای حزب خودشان، می کوشند. ستم ملی نردبان به قدرت رسیدن آنهاست بدون آنکه حل واقعی این ستم هدف آنها باشد. آنها هیچ مطالبه ای بر علیه مناسبات کار و سرمایه، بر علیه مناسبات سرمایه داری ندارند و از این نقطه نظر طرفدار حفظ وضع موجود هستند. اما وضع موجود چیزی جز ادامه سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بورژوازی نیست. به این اعتبار است که این احزاب را به عنوان احزای بورژوایی در اپوزسیون خصلت نمایی می کنیم.

به هر درجه ای که جنبش مردم کردستان از جنبش سراسری مردم ایران منزوی تر شود احزاب ناسیونالیست کردستان فرصت بهتری خواهند یافت که افق و اهداف جنبش مردم کردستان را محدودتر بکنند و بر سر راه رشد جنبش انقلابی خلق کرد سنگ اندازی نمایند. پیروزی جنبش انقلابی خلق کرد در گرو رشد آگاهی مردم کردستان و فاصله گرفتن از افق و سیاستهای احزاب ناسیونالیست کرد است.

#### ۴\_ جریان لیبرال و اصلاح طلب:

اگرچه بعد از شکست پروژه اصلاح طلبان حکومتی که با هدف خارج ساختن رژیم اسلامی از بحران مطرح شد، جریان لیبرال در کردستان نیز بسیار تضعیف شده و نقش مهمی در میدان سیاسی ایفا نمی کند، اما با همه اینها هنوز وجودش از جانب رژیم اسلامی تحمل می شود و کم و بیش به آن فرصت فعالیت علنی و قانونی داده می شود. این جریان بویژه در میان قشر بالای کارمندان دولتی و قشر بالای طبقه متوسط و بورژوازی کردستان دارای پایگاه اجتماعی میباشد. این جریان می کوشد در فرصتهای مختلفی که برای ابراز وجود علنی و قانونی آن پیدا میشود، ابراز وجود کند. این جریان در درون جنبش زنان و در میان بعضی از سازمانهای غیر حکومتی استانهای کرمانشاه و کردستان و آذربایجان غربی حضور نسبتاً ضعیفی دارد و تا حدودی رد پای فعالیت آنها دیده میشود. این جریان اساساً جایگاه و مکان خود را در درون جبهه لیبرال و اصلاح طلب سرتاسری پیدا میکند. این جبهه میکوشد رژیم جمهوری اسلامی را از بحران کنونی نجات دهد و به رژیم متعارف بورژوایی در ایران تبدیل کند. سردمداران این حرکت در ادامه این پروژه خود می خواهند در کردستان نیز از چنان ظرفیتی برخوردار باشند که کار کنترل جنبش مردم کردستان را برای رژیم مرکزی تسهیل کنند. این جریان می خواهد از طریق تقلیل حقوق مردم کردستان تا سطح اصلاح فرهنگی و سیاست زدائی از جنبش مردم کردستان و اشاعه سبکترین نظریه های پست مدرنیستی تحت عنوان اندیشه نو و تبلیغ آن در میان روشنفکران کردستان، تبلیغ بر علیه مبارزه مسلحانه و ایجاد روحیه پشیمانی و احساس بی حاصلی رنجهایی که برده اند، جنبش انقلابی مردم کردستان را خاموش کنند. این جریان بخشی از نقشه عمومی و اعلام نشده لیبرالهای ایران برای ایجاد یک رژیم متعارف بورژوایی در این کشور است. به دلیل مبارزه و مقاومت دراز مدت مردم کردستان، به دلیل حضور اجتماعی نیروی رادیکال و سوسیالیست در این

منطقه، به دلیل بی اعتمادی توده ها به افقی که این جریان نشان میدهد، به همه این دلایل زمینه رشد جریان لیبرال اصلاح طلب در کردستان ضعیف است. در دوره حکومت احمدی نژاد رژیم این جریان را بیشتر از گذشته تحت فشار قرار داده و دامنه فعالیت آنها را محدودتر کرده است. با وجود این کار روشنگرانه در مورد ماهیت و اهداف این جریان بویژه در متن جریانات اجتماعی و مبارزاتی کردستان یکی از وظایف کومه له است.

## ۵\_ جریان اسلامی:

جریان اسلامی در کردستان پایگاه اجتماعی خود را از ستمی مذهبی کسب می کند که رژیم جمهوری اسلامی بر علیه طرفداران مذهب سنی اعمال می کنند. پیشینه این جریان به مثابه یک حرکت اپوزیسیون، بر میگردد به ماههای ابتدای سرکار آمدن رژیم اسلامی در ایران. رژیم ایران وجود آنها را هم علیرغم همپیمانی با رژیم اسلامی، تحمل نکرد. و این جریان هم به بخشی از اپوزیسیون رژیم در کردستان تبدیل شد. اگرچه طرفداران این جریان کم و بیش تحت نظر و تعقیب دستگاههای اطلاعاتی رژیم بودند، اما جمهوری اسلامی ایران به منظور گسترش افکار و سنتهای خرافی و ارتجاعی بر علیه اپوزیسیون غیر اسلامی، در همان حال که آنها را کنترل می کند، راه را هم برای ادامه حیات و فعالیتشان باز میگذارد. در سالهای اخیر رژیم ایران به منظور دخالت در امور کردستان عراق به جریانات وهابی و سلفی و افراطی اسلامی چراغ سبز داده تا از طریق کردستان ایران نقشه های خود را در کردستان عراق پیش ببرند. حتی در مواردی کمکهای مالی و تدارکاتی در اختیار آنها گذاشت و مراکز آموزشی برایشان ترتیب داد. به علاوه مبلغان این جریانات اجازه پیدا کردند که در روستاها و از طریق بعضی از مساجد در شهرها مردم را دور خود جمع کنند و افکار خود را گسترش

دهند. نشانه‌ها حاکی از آن است که گروه‌های سلفی و وهابی و افراطی اسلامی نتوانسته‌اند در کردستان از موقعیت تحت ستم بودن مردم سنی مذهب برای گسترش پایگاه و نفوذ توده‌ای خود بهره‌ای ببرند. این جریانات برای آینده کردستان ایران یک خطر جدی به حساب نمی‌آیند. اما در عین حال این ارزیابی به معنای آن نیست که کار تبلیغی و سیاسی روشنگرانه ما در این زمینه کم اهمیت داده شود.

## ۶\_ جریان سوسیالیست:

پیدایش و رشد این جریان اساساً ریشه در تحولات اجتماعی دهه ۴۰ شمسی و فرجام یافتن تحول جامعه کردستان از فئودالیسم به سرمایه‌داری و سرباز کردن تضادهای جدید طبقاتی در این جامعه دارد. این جریان حضور سیاسی خود را در مقیاس توده‌گیر در دوره انقلابی سال ۱۳۵۷ نشان داد.

سازمانهای چپ مبارز در کردستان و در راس آنها کومه‌له در سرتاسر کردستان به سرعت رشد کردند. حضور وسیع مردم حول شعارها و سیاستهای این جریان، میزان نفوذ اجتماعی آنها به همگان نشان داد. مقاومت در برابر هجوم رژیم اسلامی پایگاه اجتماعی این جریان را در میان مردم کردستان محکمتر کرد. تحولات مهم اجتماعی و سیاسی ۳ دهه اخیر در کردستان نشان داد که ناسیونالیسم کرد دیگر مانند گذشته در میدانی بی‌بدیل حضور ندارد و جریان چپ و سوسیالیست ریشه اجتماعی خود را محکم کرده است. طی سه دهه اخیر مبارزات کارگران، زنان، دانشجویان و دانش‌آموزان و حرکت‌های پیشرو اعتراضی اساس مهر این جریان را بر خود داشته است.



کومه له بعنوان بخشی از یک حزب کمونیستی در ایران، که هدف خود را پایان دادن به حاکمیت سیاسی و اقتصادی طبقه سرمایه دار و الغای مالکیت خصوصی قرار داده است، امروز به بخش جدایی ناپذیری از این روند اجتماعی سوسیالیستی تبدیل شده است. کومه له در راس جنبش انقلابی مردم کردستان همزمان با مبارزه برای رفع ستم ملی در رابطه با دولت مرکزی، به ضرورت مبارزه برای تحول اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در درون جامعه کردستان نیز پاسخ داده است و راه حل خود را برای همه معضلات این جامعه به بخشی از فرهنگ عمومی تبدیل کرده است.

## اوضاع سیاسی عراق و کردستان عراق

به دلیل تاثیراتی که شرایط کنونی عراق کم و بیش بر اوضاع سیاسی ایران دارد و ارتباطی که مسائل سیاسی این دو منطقه به همدیگر پیدا کرده است، لازم است اوضاع سیاسی کنونی در عراق نیز مورد بحث و بررسی قرار گیرد. در این بحث البته گوشه نگاهی به مسائل عمومی خاورمیانه نیز خواهیم داشت اما تمرکز اصلی بر روی اوضاع سیاسی عراق خواهد بود. برای کسب یک شناخت دقیق از وضعیت کنونی لازم است فاکتورها، منافع و جریان‌های را مورد بررسی قرار دهیم که هر کدام به نوعی در شکل دادن به آینده سیاسی عراق نقش دارند.

### ۱ - جنبش اسلامی:

جنبش اسلامی، سیاسی در سالهای دهه هفتاد میلادی توانست به مثابه آلترناتیوی در برابر ناتوانی و بن بست احزاب کمونیست وابسته به اتحاد شوروی و نیز احزاب ناسیونالیست و لیبرالی که نتوانسته بودند خلاء وجود یک اپوزسیون جدی را در کشورهایشان پر بکنند، ظهور کرد و بر پایه فقر و بی افقی مردم فقیر و زحمتکش به سرعت گسترش یافت. این جنبش محصول نابرابریهای اجتماعی موجود در جوامع مسلمان نشین بود و جنبه های افراطی آن فرزندان سرکشی است که در دهه هشتاد مورد استفاده دولت آمریکا و متحدین محلی آن قرار گرفته بود. تا زمانی که اتحاد شوروی برجا بود، آمریکا و دولتهای غربی، افراطی گریهای این جریان را متوجه مصالح شوروی در جهان کرده بودند. افغانستان یکی از نمونه های آن بود.

بعد از برسر کار آمدن رژیم اسلامی در ایران دولت آمریکا کوشید که این جنبش را دو شقه کند و در این راستا دولت عربستان را تشویق کرد که نقش رقیب فرتمندتری را در برابر رژیم ایران در زمینه کمک به رشد حرکت‌های اسلامی بر عهده بگیرد. به این ترتیب جنبش سلفی گری و وهابیت با پشتیبانی مالی عربستان سعودی گسترش یافت. هرچند دود زیادی روی های این جریان به چشم خود آنها هم می رفت، اما در مجموع به این نتیجه رسیده بودند که وجود آن برای مصالح دراز مدت غرب ضروری است. آنچه که امروز تحت لوای القاعده و دولت اسلامی یکی از مسببین سلب آسایش از مردم عراق و تحت فشار قرار دادن نیروهای آمریکایی و دولت حاکم در این کشور است، ادامه همین جریان است که بر زمینه کشمکشهای درونی جامعه عراق توانسته است حضور خود را تامین کند. در دوره اخیر این جریان در عراق با ناسیونالیزم عرب همسو شده و از این طریق از کمک‌های مادی، سیاسی دولتهای عربی هم بهره مند است.

اما نقش حرکت اسلامی در عراق تنها به وجود این جریان محدود نمیشود. در اینجا رقیب وی نیز که جنبش اسلام شیعه است نقش خود را ایفا می کند. اسلام سیاسی شیعه نیز به سهم خود یک جریان سیاسی و اجتماعی در عراق است. این جریان در گذشته از وجود ستم مذهبی در این کشور که به ویژه در دوره حکومت بعث به طور سیستماتیک بر علیه پیروان مذهب شیعه اعمال می شد، نیرو میگرفت و امروز برپایه نفرت و تفرقه ای که بین پیروان مذهب شیعه و سنی طی ۵ سال گذشته بطور آگاهانه دامن زده شده و به خونریزیهای گسترده ای منجر گردیده است، به حیات خود ادامه می دهد و قبل از هر چیز به این اعتبار امروز نفوذ خود را حفظ کرده است. البته نشانه های حاکی از آن است که نفوذ این جریان در جنوب عراق که طی سالهای اخیر مردم این منطقه طعم حاکمیت و قوانین آنرا چشیده اند، رو به ضعف است. اما مادام که نفرت پراکنی و خونریزی بین پیروان شیعه و سنی در این کشور ادامه دارد و پشینه حکومت بعث عراق هم هنوز حضور زنده ای در اذهان مردم شیعه مذهب دارد، این جریان اسلامی در عراق میتواند برای مدت طولانی تری به حضور خود در صحنه سیاسی این کشور ادامه دهد. نباید فراموش کرد که جمعیت ۸ تا ۹ میلیونی مردم ساکن جنوب عراق، در این مقیاس از طرفداران حرکت اسلام سیاسی شیعه نیستند. خصلت نمایی کردن مردم جنوب عراق با اعتقادات مذهبیشان، و یا بیان اینکه ۶۰٪ مردم عراق شیعه هستند با اهداف سیاسی معینی صورت میگیرد و بهیچوجه تصویر واقع بینانه ای از زمینه رشد نیروهای سیاسی و اجتماعی دیگر در آینده بدست نمی دهد. اکثریت مردم این منطقه مردمانی مذهبی متعصب نبوده اند بحران وضعیت سیاسی این دوره بخشهایی از این مردم را در این گرداب فرو برده است به همین دلیل در جنوب عراق نیروهای چپ و غیر مذهبی نیز در گذشته نفوذ توده ای زیادی داشته اند.

احزاب سیاسی شیعه در پی محکم کردن جای پای خود در قدرت سیاسی این کشور هستند. تجربه ایران نشان داده است که در واژه‌های "قدرت شیعه" بمعنای، قدرت سیاسی و مذهب شیعه، آنچه که اهمیت درجه اول را دارد قدرت سیاسی است و نه مذهب شیعه به مثابه یک ایدئولوژی. از این رو این جریان از توانایی انعطاف و مانور فراوانی برای حفظ موقعیت خود در قدرت سیاسی این کشور برخوردار است. جریان شیعه در این کشور در عین حال می‌داند که برای بقای موقعیت خود در قدرت نمی‌تواند به رژیم جمهوری اسلامی متکی باشد. امروز این جریان می‌کوشد در بازتعریف روابط خود با دولتهای عربی و جمهوری اسلامی به نوعی تعادل جدید دست یابد. این جریان دریافته است که دراز مدت بایستی هم پیمان دولت آمریکا باشد.

جلوگیری از تجزیه عراق و تامین امنیت نسبی در این کشور امروز محور سیاست و استراتژی آمریکا در عراق است. پیشبرد این استراتژی برای دولت آمریکا در گرو تخفیف تضادهای دو جریان اسلامی شیعه و سنی و سرانجام تضعیف هردوی آنها و ذوب کردن آنان است.

## ۲ - ناسیونالیزم عرب:

این جریان تا زمانی می‌تواند نقش اجتماعی نسبتاً نیرومندی در عراق داشته باشد که بحران قدرت سیاسی در این کشور ادامه یابد و کشور عراق همچنان نا امن و بی ثبات باشد. با تخفیف و از بین رفتن این بحران و پیدا شدن آرامش نسبی در این کشور پایگاه اجتماعی فعالی هم برای این جریان باقی نمی‌ماند. موقعیتی که ناسیونالیزم عرب در عراق دارد، تنها مختص به این کشور نیست. این جریان در تمام کشورهای عربی ضعیف و حاشیه ای شده

است. عرق ناسیونالیزم عربی امروز حتی در برابر اسرائیل و در برابر آن همه ستمکاریهایی که نسبت به مردم عرب فلسطین روا داشته می شود تکان نمی خورد. به همین دلیل این جریان در کشور عراق هم از پایگاه نیرومندی برخوردار نخواهد شد و دامن زدن نفرت بین ملت‌های کرد و عرب نیز نمی تواند این جریان را از بحرانی که اساسا ریشه در موقعیت کنونی نظام سرمایه داری جهانی دارد، نجات دهد. اما مسئله تنها نفوذ این جریان در جامعه عراق نیست، بلکه این جریان به پوششی برای دخالت‌های دولتهای عربی در شکل دادن به آینده سیاسی عراق تبدیل شده است. برای این دولتها سهل ترین راه این است که از طریق جریان ناسیونالیزم عرب و سنی گری هم پیمان آن، وارد کشمکش‌های درونی سیاسی در عراق بشوند. فشار این دولتها اساسا در جهت حفظ وحدت خاک عراق است و به همین دلیل می کوشند که جریان اسلامی شیعه را از رژیم اسلامی ایران دور کنند.

### ۳ - کردستان عراق و حکومت محلی:

علیرغم تشکیل یک دولت محلی که کنترل خود را بر بخشهایی از کردستان اعمال میکند، هنوز نمیتوان از رفع کامل ستم ملی و از عدم وجود تبعیض ملی در کردستان سخن گفت. سیستم فدرالی جاری در این منطقه نتوانسته است مشکل تاریخی جامعه را در این زمینه حل کند.

احزاب سیاسی حاکم در کردستان عراق به هدف خود که دستیابی به بخشی از قدرت در سراسر عراق و در کردستان است رسیده اند. اکنون مسئله این است که چگونه این موقعیت را تثبیت کنند، چگونه در صورت امکان آنرا گسترش دهند، و سر انجام چگونه آنرا در بین خود تقسیم نمایند. تا آنجا که به آینده سیاسی عراق مربوط می شود این احزاب به سهم

خود تا حدودی دولت مرکزی و آمریکا را برای کسب سهم بیشتری از قدرت در عراق تحت فشار خواهند گذاشت، اما به دلیل آنکه پایگاه اجتماعی آنها در کردستان تضعیف شده است، به دلیل آنکه مردم دل خوشی از حاکمیت چندین ساله آنها ندارند، از ابزار نیرومندی برای اعمال فشار بر این و آن برخوردار نیستند. آنها دولت آمریکا را به عنوان تنها پشتیبان خود می شناسند، اگرچه میدانند که مصالح واقعی آمریکا هم چندان با مصالح آنها همخوان نیست اما به همان اندازه که از این طریق قابل کسب است، راضی هستند و نهایتاً خواسته‌های خود را با مصالح آمریکا منطبق می کنند. اگر سرانجام در کشور عراق دولت متمرکز با ثباتی مستقر شود، این احزاب نیز در شکل و شیوه ای مشابه حکومت مرکزی قدرت خود را در بخشی از کردستان و در چهار چوب عراق متحد حفظ خواهند کرد.

#### ۴ - سیاست و مصالح دولت آمریکا:

سیاست دولت آمریکا در عراق در چهارچوب استراتژی خاورمیانه ای این دولت قابل بررسی است. این استراتژی دارای جنبه های ، اقتصادی، نظامی و سیاسی است:

**الف- اقتصادی:** خاورمیانه هم انبار عظیم نفت است و هم بازار بزرگی برای فروش اسلحه و در کنار اینها این منطقه همیشه بازاری برای سرمایه و کالای آمریکایی نیز بوده و هست. دولت آمریکا می کوشد در همه زمینه های اقتصادی این منطقه نقش اولی ایفا نماید و آنگاه با توجه به تناسب واقعی قوا و ارزیابی از موقعیت رقباتی جهانی و منطقه ای خود، سهمی نیز برای این و آن در نظر بگیرد. دولت آمریکا برای تامین این اهداف می کوشد سرکشیهای سیاسی را مهار کند و از دولتهای دوست خود محافظت به عمل بیاورد. دولتهای قویتر این منطقه هر کدامشان در نزد آمریکا جایگاه ویژه خود را دارند و دولت آمریکا می کوشد که با

حفظ برتری خود سیاستهایش را در این منطقه با آنها بعنوان شرکای اقتصادی و سیاسی منطقه ای رفتار کند.

**ب - نظامی:** نیروهای نظامی آمریکا در عراق باقی می ماند، همانگونه که در بسیاری نقاط دنیا دارای پایگاه های ثابتی هستند. آنها بر روند اوضاع نظارت خواهند کرد و هرگاه جریانی در این کشور اتفاق بیافتد که با منافع آنها همخوانی نداشته باشد از نزدیک در حل و فصل آن به نفع خود دخالت خواهند کرد. سیاست جنگی دولت آمریکا در عراق این است که به تدریج نیروهایش را از درگیری خارج، شمار آنها را کاهش دهد و نیروی باقی مانده را در پایگاههای محکمی مستقر نماید و در موقع لزوم و آنگاه که به هر دلیل مصالح آمریکا زیر سوال میرود آنها را بکار بگیرد. آنها کم و بیش از قدرت سیاسی که در کردستان عراق شکل گرفته است حفاظت خواهند کرد و در همان حال زیاده خواهی های احتمالی آنها را هم کنترل می کنند.

**ج - سیاسی:** دولتهای اسرائیل، ترکیه، مصر و پاکستان و نیز دولت ایران جزو نیروهای منطقه ای هستند که سیاست دولت آمریکا بدون کمک و هماهنگی با آنها با مشکلات زیادی روبرو خواهد شد. بعنوان مثال با وجود آنکه رژیم جمهوری اسلامی یکی از دولتهای سرکش در برابر آمریکا بوده است، اما سیاست آمریکا در عراق و در افغانستان بدون کمک و بدون تسهیلاتی که رژیم جمهوری اسلامی برای پیشبرد آن ایجاد کرد، پیش نمی رفت. تا آنجا که به بحث ما در مورد عراق برمیگردد مصالح درازمدت آمریکا متحد نگه داشتن قدرت سیاسی عراق و حفظ یکپارچگی آن است. دولت آمریکا برای تامین منافع اقتصادی خود به تامین امنیت در این کشور نیاز دارد، حال به هر قیمتی که باشد. اما در خاورمیانه مسائل واقعی وجود دارد که دولت آمریکا نمیتواند آنها را دور بزند. از آنجمله مسئله فلسطین، بی ثباتی لبنان، وجود اسلام افراطی در منطقه و این مسائل بدون کمک طرفهایی

که در درون آنها نفوذ واقعی دارند حل نخواهد شد. به همین دلیل دولت آمریکا ناچار است با همه طرف ها و از جمله با آنچه که خود آنرا "محور شیطان" نامید ارتباط برقرار کند و همکاری آنها را جلب نماید. دولت آمریکا می کوشد همه ظرفیتهای موجود را برای حل مسائل به گونه ای که مصالح وی را تامین نماید به کار بگیرد.

## ۵ - افق مبارزه مدنی و رادیکال توده ای در عراق:

واقعیت این است که تا زمانی که شکاف بین فقر و ثروت، دارا و ندار، کارگر و سرمایه دار، عمیق و عمیقتر می شود، نه تنها عراق بلکه سرتاسر خاورمیانه همچنان صحنه کشمکشهای اجتماعی گسترده ای خواهد بود. چند دهه پیش ناسیونالیزم عرب به مردم این منطقه وعده داد که استقلال سیاسی و اقتصادی کشورهاشان، عدالت اجتماعی هم بدنبال خواهد داشت و براین اساس برای مدتی تسلط خود را بر افکار عمومی مردم کشورهای عربی حفظ کرد. اما ناسیونالیزم عرب به بن بست رسید و دولتها و احزاب آن به تدریج از مردم کشورهاشان بیگانه شدند. در سالهای دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی احزاب طرفدار اتحاد شوروی کوشیدند تا خلاء ناشی از انزوای ناسیونالیزم عرب را در این جوامع پر کنند. آنها هم به دلایل متعدد از انجام این کار ناتوان ماندند. چند سالی بر صحنه سیاسی این کشورها به عنوان اپوزیسیون نیرومند ظاهر شدند و آنها هم به تدریج این صحنه را ترک نمودند. اما تضاد دارا و ندار، کارگر و سرمایه دار، فقر و ثروت همچنان عمیق و عمیق تر شد. اسلام سیاسی میانه رو و بدنبال آن اسلام سیاسی تندرو به جلو صحنه آمدند و نقش اپوزیسیون اصلی را در کشورهای مختلف بر عهده گرفتند. اما آنها نیز چه به مثابه اپوزیسیون (القاعده، اخوان المسلمین و...) و چه به مثابه نیروی در قدرت (رژیم اسلامی ایران، قدرت شیعه در عراق،



در سودان و افغانستان در دوره حکومت طالبان و... نتوانستند به نیازهای واقعی مردم این کشورها پاسخ بدهند. آنها در دوره های بحرانی در این و آن کشور رشد کردند، اما هنگامی که گرد و غبار طوفانها فرو نشست پایگاه اجتماعی آنها نیز ضعیف تر گردید. اکنون زمان آن فرا رسیده است که آنها نیز به تدریج صحنه را خالی کنند.

به این ترتیب یکبار دیگر فرصتی تاریخی برای سربلند کردن یک جریان رادیکال و چپ اجتماعی فراهم می آید. افق رشد مبارزه طبقاتی و مدنی در عراق و در بیشتر کشورهای خاورمیانه هویدا شده است. آینده امید بخش مردم منطقه در گرو شکلگیری و پیشرفت این روند است. این روند می تواند تمام مسائل حل نشده منطقه که هر کدام مانند استخوان لای زخم مردم را آزار می دهد، حل نماید.

به هر میزان که کشور عراق از وضعیت بی ثبات کنونی فاصله بگیرد، به هر میزان که گروههای مسلح گوناگون از صحنه زندگی روزمره مردم خارج شوند، به هر میزان که جنگ و خونریزی در این کشور رو به کاهش بگذارد و حضور چشمگیر نیروهای آمریکایی در زندگی روزمره مردم پایان یابد، زمینه رشد و گسترش مبارزات اعتراضی و مطالباتی مدنی در این کشور فراهم می شود.

در خاتمه این بحث به عنوان یک نتیجه گیری بایستی بگوییم که حقایقی که فوقا به آن اشاره شد نشان میدهد که آینده عراق رو به سوی لبنانیزه شدن این کشور ندارد و کشور عراق وحدت خود را نمی تواند بر اساس الگوی نظیر لبنان تامین کند. این کشور تنها با وجود یک دولت مرکزی نیرومند در کنار حضور نظامی آمریکا می تواند وحدت خود را حفظ نماید. در میان احتمالاتی که برای آینده عراق قابل پیش بینی است، محتمل ترینشان عبارت است از: پایان یافتن حالت جنگی، پایان یافتن حضور میلیشیای مسلح، تامین حضور

نسبتاً پوشیده نظامی آمریکا، متحد ماندن کشور عراق، استقرار دولت مرکزی نسبتاً با ثبات با ارتشی نسبتاً قوی، و سرانجام آغاز مبارزات اعتراضی، طبقاتی و مطالباتی در این کشور.

## بحثی در باره چند عرصه از فعالیتهای ما در کردستان

### در چهار چوب استراتژی کومه له

#### الف - برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان

کنگره دوازده کومه له خطوط اصلی برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان را تصویب کرد و کمیته مرکزی منتخب خود را مامور نمود که این برنامه را آماده کند و پس از تصویب در یک پلنوم کمیته مرکزی کومه له آنرا منتشر نماید. این وظیفه انجام گرفت و چند سمینار و برنامه ترویجی و توضیحی در سطح درون تشکیلاتی و در سطح علنی برگزار شد. اکنون کنگره ۱۳ کومه له نهاد صلاحیت داری است تا اگر لازم بداند تغییراتی در آن وارد نماید و سرانجام یکبار دیگر و اینبار مهر تأیید خود را بر متن کامل آن بگذارد. برای اینکه کنگره در این زمینه با سهولت بیشتری، چنانچه لازم بداند، به بحث پیرامون این برنامه بپردازد در این گزارش چهارچوب کلی و ساختار آن را مرور می کنیم:

۱- ضرورت تدوین این برنامه از مختصات سیاسی دوره کنونی نتیجه گیری شده است. بحران اقتصادی و سیاسی رژیم جمهوری اسلامی و مصائب و مشقات ناشی از حاکمیت نظام

سرمايه داری در ایران و در کردستان، رشد جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی و نارضایتی عمیق توده های مردم، وقوع یک برآمد توده ای و چشم انداز سرنگونی جمهوری اسلامی و برچیده شدن بساط نیروها و حاکمیتش را در کردستان به یک امکان مادی و واقعی تبدیل کرده است. احزاب و نیروهای بورژوازی موجود در کردستان از هم اکنون تلاش می کنند تا راه و روش خود را در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و بویژه در اتکاء به دخالتهای خارجی، و تصویرمورد نظر خود از پیروزی جنبش کردستان را به افکار عمومی القاء کنند. کومه له که خود از سازمان دهندگان جنبش انقلابی در کردستان است و از حمایت بخشهای وسیعی از مردم کردستان برخوردار است، لازم است معنای پیروزی واقعی جنبش انقلابی در کردستان، چگونگی شرکت مستقیم توده های مردم در حاکمیت سیاسی و اداره جامعه را به شعور عمومی تبدیل کند. این برنامه به چنین هدفی خدمت می کند.

۲\_ برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان یک سند ابتدا به ساکن نیست، بلکه به یک پیشینه سیاسی و نظری جا افتاده متکی است. تجربه غنی کومه له و حزب کمونیست ایران در سه دهه گذشته سیر شفافتر شدن و روشن بینی نظری در جریان ما را نشان می دهد. اسنادی نظیر برنامه حزب کمونیست ایران، برنامه کومه له برای خودمختاری کردستان، بیانیه حقوق اولیه مردم زحمتکش در کردستان، هر کدام در دوره ای تغییرات و تحولات زمانه خود را نمایندگی کرده اند و امروز در پیوستگی سیاسی و نظری با این تاریخ است که برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان ارائه میشود.

۳\_ این برنامه نه تنها محصول یک سیستم معین نظری، بلکه برآمده از پراتیک انقلابی مردم و تجربه مستقیم خود آنها و نیز تجربه کومه له در سازماندهی جنبش توده ای در جامعه کردستان است. مردم کردستان شوراهای مردمی، بنکه های محلات را در دوره سالهای ۵۷ و ۵۸ شمسی تجربه کرده اند، اما هیچگاه در موقعیتی قرار نداشته اند که یک

نظام پارلمانی از نوع دمکراسیهای غربی را تجربه کنند. در حالی که مردم کردستان در جریان قیام بر علیه رژیم شاه در سال ۱۳۵۷ و بعدا در جریان مقاومت در برابر رژیم اسلامی تجارب با ارزشی از حاکمیت شورایی دارند. در آن دوره که کردستان با خلاء قدرت سیاسی روبرو بود به سرعت شوراها و بنکه های توده ای شکل گرفتند. بدون شک در آینده نیز با از بین رفتن نظام سرکوب و خفقان جمهوری اسلامی زمینه مساعد برای سربرآوردن سریع نهادهای توده ای، آماده می شود.

۴\_ اساس این برنامه بر حق حاکمیت مردم بنا نهاده شده است. این برنامه طرحی نیست برای تقسیم قدرت بین احزاب سیاسی با توافق و از بالای سر مردم. هدف این برنامه این است که حاکمیت را به صاحبان واقعی آن یعنی توده های مردم بازگرداند. مکانیزم آن نیز مراجعه مستقیم به آراء مردم در یک نظام شورایی است. این برنامه به توده های مردم نشان می دهد که چنین امری ضروری و کاملا امکان پذیر است. اما این دیدگاه ناظر بر برنامه به معنی آن نیست که نقش احزاب سیاسی در شکل دادن به حاکمیت سیاسی در کردستان نادیده گرفته شده است، یا احزاب سیاسی در قبال حاکمیت سیاسی در جامعه کردستان بی وظیفه شده اند، برعکس بحث بر سر مکانیزم های دخالت احزاب در امر حاکمیت است. احزاب سیاسی می توانند با گسترش نفوذ خود در میان طبقات مختلف اجتماعی و از طریق نمایندگان منتخب مردم، وارد سیستم و نظام شورایی بشوند. اما حق دخالت در امور دولتی را نخواهند داشت. کلیه دستگاههای اداری، مالی، قانونی و قضایی و انتظامی، بطور کامل از احزاب مستقل خواهند بود.

۵\_ این برنامه پیگیر ترین خواستها و مطالبات مردم را که در چهارچوب یک نظام اقتصادی بورژوازی قابل تحقق است، فرموله و در جزئیات بیان کرده است. این برنامه از این لحاظ انعکاسی از بخش حداقل برنامه حزب کمونیست ایران است. در شرایطی که امروزه هر

عوامفریبی تحت لوای عبارت پردازی های دو پهلو و مبهم، می تواند حقوق و آزادیهای اولیه مردم را پوشیده بدارد، و در شرایطی که هر امام جمعه ای هم ریاکارانه دم از برقراری عدالت اجتماعی می زند، پرداختن به جزئیات در سطحی که در این برنامه آمده است، ارائه تصویر روشن از این مطالبات که می تواند به شفافتر شدن روند مبارزه طبقاتی در جامعه کردستان کمک کند، ضروری است.

۶\_ اگرچه واضح است که این برنامه، یک پلانفرم اقتصادی و اجتماعی برای استقرار یک جامعه سوسیالیستی نیست، اما تاکید دارد بر اینکه، توده های به قدرت رسیده در زمینه اقتصادی دست روی دست نمی گذارند و تعرض معینی را بر مالکیت مقدس سرمایه داری در دستور قرار خواهند داد. بدون پیشبرد برنامه ریزی شده این تعرض اقتصادی جامعه از خطر فلاکت رهایی نمی یابد و منابع اقتصادی برای تامین خواسته های این برنامه بدست نمی آید. به همین دلیل است که در این برنامه مجموعه ای از اقدامات اقتصادی فوری پیش بینی شده است. از آنجمله برقراری کنترل کارگری بر امر تولید و توزیع، تا سرمایه دار نتواند، از موقعیت اقتصادی خود بعنوان ابزار فشاری بر توده های به حاکمیت رسیده استفاده کند. برقراری مالیات تصاعدی بر درآمد و بر ارث. کنترل مراکز مهمی چون آب و برق و تهیه نان و مرزها و بازرگانی خارجی.

انجام این اقدامات حکومت مردمی را قادر خواهد ساخت که به تعهدات خود در مقابل جامعه عمل کند و بتواند تا هنگامیکه یک انقلاب سراسری در ایران به کمکش می آید، دوام بیاورد. در عین حال اگر ناچار شد که عقب نشینی معینی انجام دهد، ظرفیت بازگشت سربلندانه خود را به قدرت در آینده بوجود آورده باشد.

۷- این برنامه در عین حال پلاتفرمی برای همکاری احزاب، گروهها، نهادها و شخصیت های اجتماعی پیشرو نیز می باشد. طبق این برنامه کومه له آماده است که برای تسهیل امر پیروزی مردم و برای تحقق هر بخش از مطالبات این برنامه در جهت دست یابی مردم کارگر و زحمتکش به اهرم های قدرت سیاسی، با این نیروها همکاری کند.

## ب- بازهم درباره کار علنی و قانونی

کار علنی و قانونی و رابطه بین کار مخفی و کار علنی دو موضوع بسیار مهمی هستند که ما در کنگره های گذشته نسبتا به تفصیل در مورد آنها سخن گفته ایم. به علاوه جزوات و مقالات ویژه ای هم در این رابطه نوشته شده و در دسترس فعالین قرار دارد. اما به دلیل اهمیت مسئله و این واقعیت که متاسفانه هنوز سبک کار درست در این زمینه در میان فعالین جریان ما آنگونه که شایسته است جا نیافتاده است، جای خود دارد که بازهم در این باره و با جزئیات بیشتری سخن گفته شود. زیرا کار علنی و قانونی یکی از ستونهای اصلی استراتژی ما چه در سطح کردستان و چه در سطح سراسری است. جهت صرفه جویی در وقت کنگره ما به تمام مسائل مربوط به این مبحث نمی پردازیم و توجه شرکت کنندگان در کنگره را به گزارش کمیته مرکزی حزب به کنگره نهم در این باره جلب می کنیم. در اینجا تنها نکاتی مورد تأکید قرار میگیرند که بویژه طی دو سال گذشته در فعالیتهای فعالین این عرصه در کردستان مطرح شده اند.

۱- درک تفاوت میان کار علنی و کار حزبی: کار علنی فعالیتی نیست که وجود آن از ضرورت گسترش فعالیت حزبی ناشی شده باشد، بلکه کار علنی و قانونی عرصه ای از فعالیت مبارزین سوسیالیست است که رو به جنبشهای توده ای دارد. این جنبشها را

گسترش می دهد، این جنبشها را رادیکالیزه می کند، این جنبشها را به سوی پیروزی مرحله به مرحله هدایت می کند، با دیدگاه ها و خط مشی راست روانه در درون این جنبشها دست و پنجه نرم می کند. نه مستقیما بلکه عملا به تیشبرد استراتژی حزب خدمت میکند. درک این مسئله مجموعه ای از فعالیتهایی را که فعالین این عرصه در کردستان هم اکنون بخشی از وقت و انرژی خود را به آن اختصاص داده اند، از دستور کار آنها حذف می کند. و در مقابل انرژی آنها را برای آن فعالیت اصلی که در دستور دارند، آزاد می سازد. هر حرکتی که این رفقا براه می اندازند و هر پروژه ای که به آن دست می برند، پاسخ به یک نیاز زندگی و مبارزه توده های مردم است. سازمان دادن یک اعتصاب، به راه انداختن یک تظاهرات، تجمع، تحصن، اعتراض، برپا کردن یک مراسم توده گیر عمومی، سخنرانی در یک فرصت علنی، ایجاد یک تشکل توده ای یا کارگری، ایجاد یک صندوق کمک مالی برای یک اعتصاب، ایجاد یک کمیته معین برای پشتیبانی از یک حرکت، جمع کردن یک طومار، پشتیبانی از یک زندانی سیاسی و دهها عرصه دیگر. رهبران این حرکتها شناخته شده هستند، خوشنامند، به اینجا و آنجا سر میکشند، از این شهر به آن شهر می روند، با محافل و مجامع کارگری مبارز علنی تماس برقرار میکنند، بیانیه و اطلاعیه هایشان را به نام خودشان امضاء و انتشار می دهند. هیچگونه سند تشکیلاتی و حزبی در نزد آنها وجود ندارد تا پلیس بتواند آنها را کشف کند. هیچ مدرکی بر علیه آنها وجود ندارد که در یک دادگاه بتوان بر علیه آنها به کار گرفت. به پیروزی رساندن و یا کسب دست آورد معین در هر حرکت توده ای هدف آنهاست و تلاش نمی کنند که هیچگونه بهره برداری حزبی و سازمانی از آن بکنند. فرصتهایی را بوجود می آورند که توده های هرچه وسیعتری که الزاما هوادار حزب ما هم نیستند اما مصلحتشان در پیشبرد آن حرکت است، دورهم جمع بشوند.

**۲- مخفی کاری در فعالیت علنی:** هنگامی که از فعالیت علنی صحبت می کنیم به این معنا نیست که فعالین این عرصه هر کاری که می کنند و هر چه که میگویند و هر چه در درون دارند را همه جا آشکارا بیان می کنند، بلکه به معنی آن است که اگر روزی ضروری بود میتوان همه اینها را آشکارا طرح کرد. این گونه فعالیتها بنا به طبیعت خود در شرایط کنونی میتوانند علنی باشند اما لزوماً همه جزئیات آن همیشه و برای همه آشکار نیست. بدین معنا در چهارچوب فعالیت علنی و قانونی هم نوعی از مخفی کاری ضروری است. این شکل از کار مخفی در واقع در خدمت فراهم ساختن محیط مساعد تری برای پیشبر امور است که بطور علنی انجام میشوند. بعنوان مثال میتوان مکان برگزاری جلسه معینی را که نفس برگزاری آن در چهارچوب کار علنی می گنجد، مخفی نگهداشت. بسیاری از سندیکاهای کارگری و سازمانهای علنی هستند که فایل و کیسهای مختلفی را دارند که ضروری نیست آشکار شوند، اما زمانی که به هر دلیلی دشمن اطلاعات مربوط به آنها را کشف می کند میتوانند نشان بدهند که همه این موارد در چهارچوب کار علنی و یا کار قانونی می گنجد. واضح است که اینگونه مخفی کاری با مخفی کاری یک حزب غیر قانونی تفاوت اساسی دارد. این مخفی کاری ها به فعالین این عرصه امکان می دهد تا با خیال آسوده تری به تعقیب اولویتهای خود بپردازند و مزاحمتها و مشکلات ناخواسته آنها را از راهی که در پیش گرفته اند باز ندارد.

**۳- سکتاریزم در کار علنی:** یک جنبش رادیکال اجتماعی بطور طبیعی وعینی جریان چپ و کمونیست را نیرومند می سازد. اگر روحیه سکتاریستی و سازمان پرستی در رفتار فعالین این عرصه تفوق نیابد، اگر در مبارزه توده ای در درون یک جنبش اجتماعی متانت و تحمل جای تعجیل سراسیمه گونه را بگیرد، اگر مصالح عالی مبارزه بر روحیه خودنمایی و خودپرستی شخصی برتری پیدا کند، اگر تلاش واقعی برای نیرومند کردن و جلوتر بردن مبارزه توده ای



صورت بگیرد در این صورت خواهیم دید که چگونه پس از مدتی حزب سیاسی معینی که خود را متعلق به این خط مشی و سبک کار می داند محبوبیتش در میان توده ها همچون در دل این جامعه جای میگیرد، آنگاه خواهیم دید که چگونه حتی کار گسترش فعالیت مخفی حزبی هم عملاً آسانتر پیش خواهد رفت.

آن سازمانی که مصلحت تشکیلاتی خود را بر مصالح جنبش اجتماعی ترجیح می دهد، آنهایی که در هر حرکت به نحوی ساده لوحانه نشانه گذاری می کنند تا جای پای وجود حزب خودشان در آن تداعی شود، میدان مبارزه توده ای برای آنها یک میدان مبارزه جدی و سرنوشت ساز اجتماعی نیست، بلکه آنها در یک دایره محدود سازمانی به دور اهداف کوتاه بینانه ای سرگردانند. چنین رفتاری با روحیه یک کارگر پیشرو و کمونیست در مبارزه سیاسی و حزبی بیگانه است. این سبک کار یک نوع چرتکه انداختن خورده بورژوازی در مبارزه سیاسی است. شایسته نیست که هیچ گوشه ای از مبارزه ای که ما از آن سخن می گوئیم رنگ و بوی چنین فرهنگی را داشته باشد.

**۴- کار علنی و همکاری نیروها:** یک جانب سرنوشت ساز در هر فعالیت علنی روشن کردن اشکال همکاری و مبارزه گرایشهای مختلف در یک فضای آرام و دمکراتیک است. زمانی که پا در عرصه فعالیت علنی می گذاریم، به معنای آن است که وارد ارتباطات تعریف شده ای با گرایشها و نیروهای دیگر موجود در جامعه نیز خواهیم شد. پاره ای از اصول ناظر بر چنین ارتباطاتی عمومی هستند، اما تاکتیک و سیاست کارساز و مناسب غالباً در محل تعیین خواهد شد. فعالین سوسیالیست علنی کار، انسانهای افراطی و متعصب نیستند، بلکه همه جا نشان میدهند که هیچ منفعتی خارج از مصالح مردم کارگر و زحمتکش ندارند، از این رو در صورت لزوم بیشترین نرمشها را به منظور به پیروزی رساندن یک حرکت حق طلبانه از خود نشان می دهند. آنها در صورت لزوم خود برای دعوت کردن این و آن به

همکاری پیشقدم خواهند شد. اصل اساسی ناظر بر کار آنها در این زمینه این است که نه فقط مصالح امروز و عاجل توده‌ها، بلکه مصالح آتی آنها را نیز مد نظر دارند. پیروزی در یک حرکت معین پله ای است که به سوی هدف نهایی طی می کنند. با ایان قطب نما حرکت می کنند و در مسیر خود به اتحاد و ائتلاف و همکاریهای لازم با گرایشات دیگر می پردازند.

**۵ - فعالیت علنی و قانونی مبارزه ای در محتوا سیاسی است:** هرگونه فعالیت علنی کم و بیش انعکاس سیاسی در جامعه ما دارد و یا حداقل دشمن در فایلهای خود آنها را در ردیف اعتراضات سیاسی قرار میدهد. از این رو چنین فعالیتی بایستی به یک ارزیابی همه جانبه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متکی باشد. یک فعال علنی کار بایستی شرایط عینی جامعه خود را در جزئیات بشناسد. در جامعه ای که ستم ملی وجود دارد، زن تحقیر می شود، حقوق اولیه انسان پایمال می گردد، آزادی فکر و عقیده و فعالیت حزبی وجود ندارد، محیط زیست انسان مداوما تخریب می گردد، اعتیاد و فقر و تن فروشی وجود دارد، فعالین علنی بدون کسب شناخت از همه این عرصه ها و درک ارتباط ارگانیک آنها با همدیگر نمی توانند عرصه های خاص فعالیت خود را نیز توسعه دهند. به همین دلیل ضروری است که تحلیل درست و جامع از شرایط واقعی جامعه بر کار فعالین علنی ناظر باشد. بازهم به عنوان نمونه زمانی که نگرانی از برپایی جنگی در جامعه وجود دارد، زمانی که محاصره اقتصادی زندگی توده مردم را تحت فشار قرار میدهد، یا زمانی که دستگاه حاکمه دچار تشمت و اختلافات درونی است، اینها همگی لازم است که از جانب فعالین علنی با دقت ارزیابی و تحلیل شوند. خلاصه کلام اینکه فعال علنی کار نبایستی خود را از پرداختن به عمق مسائل سیاسی یک جامعه بی نیاز بداند.

۶- کار علنی به دانش اجتماعی و سیاسی نیاز دارد: رهبری کردن یک فعالیت علنی و قانونی به آگاهی و هوشیاری سیاسی همه جانبه ای نیاز دارد. این آگاهی چه از طریق تحصیلات رسمی در دبیرستان و دانشگاه کسب شده باشد، چه در پراتیک و زندگی روزمره به دست باشد، به هر حال کسب آن ضروری است. کم نیستند رفقای فعال عرصه های کار علنی و قانونی که اهمیت زیادی به مطالعه کردن و ارتقای سطح دانش سیاسی خود نمی دهند. کار علنی به معنی سطحی کردن مبارزه سیاسی نیست، بلکه به معنی عمیقتر کردن آن است. رهبران توانای فعالیت علنی بایستی تلاش کنند دانش سیاسی خود را مداوما افزایش دهند. مارکسیزم و سوسیالیزم علمی راه رهایی طبقه کارگر را نشان می دهند. این رفقا به هر شیوه ای که بتوانند بایستی این دانش را فرا بگیرند. هم اکنون در ایران کتب و مراجع با ارزشی چاپ می شود که در دسترس همگان قرار دارد. اینگونه کتابها را اگر در خانه کسی هم پیدا کنند به معنی هیچ نوع رابطه تشکیلاتی با یک حزب غیر قانونی نیست. فعالینی که سطح سواد مدرسه ای آنها پایین است بایستی اولاً، خود بطور جدی تلاش کنند تا آنجا که میتوانند این کمبود را برطرف سازند و ثانیاً رفقای که از این لحاظ مشکلی ندارند ضروریست که آنها را یاری بدهند و از طریق بحث و دیالوگ این دانش سرنوشت ساز سیاسی و اجتماعی را در اختیار آنها قرار دهند.

۷- کار علنی فعالیتی منظم و سازمان یافته است: کار علنی فعالیتی نامنظم و غیر سازمان یافته و تصادفی نیست. امروزه ما در شرایطی هستیم که تشکلات توده ای جا افتاده ای هنوز شکل نگرفته اند و یا در مرحله ابتدائی شکل گیری قرار دارند. اما آنچه که در عمل وجود دارد شبکه ای از فعالین پیشرو این عرصه در کردستان و خارج کردستان است. آنها به همراه همدیگر سفر میکنند، اینجا و آنجا میروند، در رنج و شادی همدیگر سهیم اند. این ارتباطات طبیعی بسیار ضروری هستند و بایستی حفظ شوند، اما در همان حال بایستی یک

پله هم بالاتر برده شوند، منظم تر و آگاهانه تر باشند. در همان حال که آنها کماکان همه پرنسیپهای سبک کارعلنی را رعایت خواهند کرد، در همان حال که مدام میزان تحمل رژیم را تحت نظر دارند، در عین حال بطور خود به خودی به دنبال حوادث روان نیستند، بلکه بطور نقشه مند به سوی اهداف تعیین شده ای حرکت میکنند. همانگونه که یک حوزه حزبی در یک سیستم فعالیت مخفی جلسات منظم دارد، تقسیم کار میکند، گزارش کار خود را ارائه میدهد، از فعالیتهای خود ارزیابی می کند، زمینه های گسترش خود را بررسی میکند، به مشکلاتی که پیش آمده پاسخ می دهد، بر سمسائل سیاسی و ایدئولوژیک مختلف بحث می کند و غیره، فعالین عرصه کار علنی هم بایستی در جمعهای خود و با شیوه های خاص خود صفوف خویش را آگاهتر و منسجمتر سازند.

یک فعال عرصه کار علنی میتواند همزمان در چندین کمیته و محفل علنی عضو باشد، دایره فعالیت خود را از چهارچوب کارخانه و کارگاه و محل کار خود فراتر ببرد، در سطح وسیعتری خود را بشناساند. یک چنین جهتگیری نیازمند کار آگاهانه تر و منظم تر با همکاران و رفقای دیگر خود در جاهای مختلف است.

## مبارزه مسلحانه

جایگاه مبارزه مسلحانه در استراتژی کومه له در جنبش کردستان روشن است و در کنگره های قبلی در مورد آن سخن گفته شده است. این سیاست و جهت گیری ها کماکان بر کار ما در این دوره ناظر هستند و مورد تاکید مجدد قرار میگیرند.

نیروی پیشمرگ کومه له بازوی مسلح یک تشکیلات سیاسی کمونیستی است. این نیرو طی ۳ دهه گذشته در متن یک جنبش انقلابی توده ای پرورش یافته و حضور موثر و انقلابی خود را در عرصه های مختلف جنبش انقلابی کردستان نشان داده است. این نیرو از میزان آمادگی و پشتیبانی مردم کردستان نیرو گرفته و حضور و فعالیتش برای مردم کردستان ضروری و مفید بوده است، نه فقط یک نیروی جنگجو بلکه در عین حال یک نیروی آگاهی بخش، سازمانده و پیشرو در زندگی اجتماعی مردم بوده است. وجود خود را به مردم تحمیل نکرده است، بلکه کوشیده است که به آنها خدمت کند و اعتماد به نیروی خود را در میان مردم تقویت نماید. ضرورت‌هایی که به ایجاد این نیرو منجر گردیدند، امروز نیز به قوت خود باقی هستند. بنابر این کومه له کماکان بر حفظ بازوی مسلح خود (نیروی پیشمرگ)، بر استحکام سیاسی آن و بر توسعه آن (در موقع لزوم)، تاکید می کند. اما تاکید بر این سیاست و جهت گیری هنوز بر معنای پاسخ به ضرورت و امکان برپایی و گسترش عمل مسلحانه در دوره کنونی در کردستان نیست. مردم کردستان حق دارند برای احقاق حقوق پایمال شده خود و برای دفاع از خود و از حرمت انسانی خود دست به اسلحه ببرند. در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی برای سرکوب ابتدایی ترین حقوق و آزادیهای مردم، به اسلحه و زندان و شکنجه و اعدام، متوسل میشود و راه را بر هرگونه مبارزه مدنی و مسالمت آمیز این مردم سد کرده است، کسی نمی تواند مردم کردستان را بخاطر انتخاب چنین راهی سرزنش کند. مقاومت مسلحانه ای که بدنبال یورش همه جانبه جمهوری اسلامی به کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ آغاز شد تاکنون فراز و نشیب های زیادی را طی کرده است و از مراحل مختلفی گذر کرده است. اما تجدید حیات آن در هر دوره ای تابع ارزیابی مشخص از شرایط مشخص آن دوره است. در دوره کنونی کومه له بازوی مسلح خود را حفظ خواهد کرد، اما تحرک نظامی آن در کردستان به عنوان بخشی از یک جنبش توده گیر، تابع ارزیابی کنکرت ما از نیازها، امکانات و موقعیت این جنبش است. ارزیابی ما از

شرایط مشخص کنونی در جامعه کردستان این است که جنبش توده ای شرایط جدیدی را تجربه می کند، می رود تا توان اجتماعی خود را بازیابد ، بسوی تعمیق خواستها و مطالبات خود می رود ، این روند می تواند قدم به قدم جامعه کردستان را به سوی یک شرایط انقلابی سوق بدهد. تحرک مسلحانه ما اگرچه ممکن است از پشتیبانی محدودی هم در میان بخشهایی از مردم برخوردار باشد، اما در مقیاس گسترده در شرایط فعلی به پیشرفت این روند خدمت نمی کند و چه بسا به آن لطمه می زند. اینکه زمان فعال شدن عرصه مبارزه مسلحانه کی فرا میرسد، بایستی بدقت و در ارتباط با دیگر میدانهای مبارزه توده ای در کردستان، تعیین شود. تعیین چنین زمانی به ارزیابی مشخص ما از وضعیت واقعی جامعه کردستان، فرصتها، امکانات و محدودیتهای جنبش انقلابی مردم کردستان بستگی دارد. رژیم جمهوری اسلامی با مردم کردستان اعلام جنگ کرده و هنوز آتش بسی نکرده است، بنابراین مردم هم هر زمان که لازم بدانند تعرض نظامی خود را آغاز خواهند کرد.

با توجه به این جهتگیری و سیاست عمومی جای خود دارد اگر به دو سوال مشخص در این زمینه پاسخ داده شود.

اول اینکه: موقعیت کنونی نیروی مسلح کومه له در کردستان عراق چه جایگاهی در جهتگیری ما در زمینه مبارزه مسلحانه در کردستان دارد؟

پاسخ این است که این موقعیت هیچ وجه تاثیری در تاثیری در تعیین سیاست کلی در زمینه مبارزه مسلحانه ندارد. زیرا اگر وجود تحرک نظامی در کردستان ضروری باشد، اگر این تحرک از پشتیبانی توده ای برخوردار باشد، در این صورت نمی توان عملی کردن آن را به اراده این یان آن دولت و نیرو در پشت مرزها موکول کرد، همچنین نمی توان آنرا در شرایطی آغاز کرد که تداوم آن تابع مصالح دیگری جز مصلحت جنبش انقلابی مردم

کردستان باشد. این را تجربه مبارزات مسلحانه گذشته مردم در کردستان ایران و بخشهای دیگر کردستان هم ثابت کرده است. هرگاه ملزومات این اعمال اراده مستقل تامین شد، هرگاه ادامه کاری آن بطور نسبی تضمین شد، در این صورت می توان به بهره گرفتن از تسهیلاتی برای کاهش مشکلات آن هم اندیشید.

دوم اینکه: آیا ما از پایگاه مسلح فعلی خود در کردستان عراق برای انجام عملیات و حضور نظامی در داخل کردستان ایران استفاده خواهیم کرد؟ پاسخ کومه له به این سوال منفی است، به دلایل زیر:

**الف- مصالح انسانی:** مرزهای کردستان ایران و عراق مکان زندگی مردم زحمتکشی است که هست و نیست زندگیشان در این منطقه قرار دارد. حرکت نظامی ما در مرزها زندگی و آسایش را از این مردم سلب خواهد کرد و موقعیتی که به دلیل حضور ما برای آنها فراهم میشود، انتخاب داوطلبانه و آگاهانه خود آنها نیست و به استقبال آن نمی روند. به علاوه بسته شدن مرزها زندگی بخشهای وسیعی از مردم کردستان عراق را تحت فشارهای جدی قرار خواهد داد و به خاطر سیاست جنگی ما زندگی دشوار کنونی آنها، دشوارتر هم خواهد شد.

**ب - مصالح سیاسی:** در شرایطی که کشمکشهای رژیمهای ایران و آمریکا ادامه دارد، هر کدام از آنها می کوشند ابزارهای مختلفی را بر علیه دیگری در این کشمکش به کار بگیرند. به عنوان مثال، رژیم جمهوری اسلامی ایران جریان صدر در عراق را به ابزاری برای تحت فشار قرار دادن حضور آمریکا در عراق تبدیل می کند یا بازهم در همین جهت گروه افراطی انصار الاسلام را بر علیه مصالح آمریکا در عراق فعال می کند و بکار می گیرد و غیره. در جبهه مقابل هم کاملاً قابل پیشی بینی است که دولت آمریکا هم تلاش کند

بدیلهای مشابهی را بر علیه رژیم ایران فعال کند و به ابزاری برای کسب امتیاز از این رژیم تبدیل کند. مصالح سیاسی جنبش انقلابی کردستان و کومه له در این است که اجازه ندهد در این بازی سیاسی به کار گرفته شود. هر نوع تداعی شدن کومه له با چنین سیاستهایی به موقعیت این جریان اجتماعی و خوشنام در کردستان ایران آسیب جدی می رساند.

**ج - مصالح دیپلماتیک:** کومه له دارای ارتباط معینی با حکومت محلی در کردستان عراق است و در این رابطه بویژه به اتحادیه میهنی کردستان ارتباط بیشتری دارد و پایگاه هایش در منطقه و در تحت کنترل آنها قرار دارد. همچنین بخشی از نیازهای خود را از آن تامین می کند. روشن است که در این رابطه هیچ نوع سند رسمی بین دو طرف حاکی از ایجاد محدودیت برای فعالیتهای سیاسی و نظامی امضاء نشده است. اما در همان حال در واقعیت عملی دو طرف همدیگر را درک می کنند. مصالح عالی جنبش انقلابی کردستان و کومه له در این است که به این درک مشترک در این رابطه پایبند باشد.

## روابط خارجی

در مورد روابط خارجی کومه له دو سطح کم و بیش متفاوت از بحث را بایستی از هم تفکیک کرد. ارتباط با دولتها و ارتباط با احزاب اپوزسیون. اگرچه در هر دو این موارد اصول ناظر مشترکی هم وجود دارد اما معیارهای ارزیابی از این دو نوع ارتباط لزوما یکسان نیستند.



کومه له در هر دو این موارد دارای تجربه و پرنسیبهای جا افتاده ای است، اما به دلیل تحولات سیاسی سالهای اخیر در منطقه و تغییر توازن قوای نیروها، ضروری است که یکبار دیگر این اصول مورد تاکید قرار بگیرند و قرارهای مشخص مورد ارزیابی مجدد واقع شوند.

بحران سیاسی ایران بر سر پروژه اتمی، فعال شدن سیاست آمریکا و دولتهای غربی در منطقه و تحت فشار قرار دادن رژیم ایران، مطرح شدن امکان تغییرات سیاسی در ایران در نتیجه چنین فشارهایی، از طرفی جریان ما را به مثابه یک نیروی سیاسی مهم که نقش معینی در تحولات سیاسی منطقه ایفا می کند، در مقابل این سوال قرار می دهد که در برابر این روند چه موضعی میگیرد، که هم کومه له در نتیجه آن نیرومند و سربلند بیرون بیاید و هم توده های مردم دید روشنتری در مورد ماهیت واقعی این وضعیت سیاسی پیدا کنند. از طرفی دیگر این شرایط جدید نیروهای سیاسی کردستانی را هم به تحرک جدیدی واداشته است و از هر سو بحث همکاری و ائتلاف و جبهه مطرح شده است و ضروری است یکبار دیگر اساس سیاست ما در رابطه با اپوزسیون در کردستان نیز یادآوری شود، مورد تاکید قرار بگیرد و پراتیک هدفمندی بر اساس آن پایه گذاری شود.

## ۱ - ارتباط با دولتها:

ضرورت این ارتباط قبل از هر چیز از نیازها و مصالح جنبشهای توده ای ناشی می شود و نه از نیاز و مصالح تشکیلاتی. چنین ارتباطی به تناسب قوایی متکی است که ناشی از وجود این جنبش هاست. بهمین دلیل ضرورت چنین ارتباطی بایستی در یک سطح توده ای مقبولیت داشته باشد. نه تنها به هیچ نحوی و از هیچ جانی به جنبش توده ای لطمه نمی زند، بلکه آنرا تقویت می کند. چنین ارتباطی در ادامه سیاستی مطرح میشود که کومه له در درون

این جنبش معین تعقیب می کند و بنا بر این نمی تواند با این سیاست در تناقض قرار بگیرد. افق و خط مشی و استراتژی این جنبش را تغییر نمی دهد، توده های مردم را در انتظار فریاد رسی از خارج، به بی عملی نمی کشاند.

بعلاوه اصول و ملاحظات زیر در روابط خارجی ما بدقت مورد نظر خواهند بود:

**الف-** در دیپلماسی خارجی ما اصل بر علنی بودن است. اگر ملاحظات طرف مقابل مانع علنی کردن باشد در این صورت بایستی اسناد این ارتباط را بتوان در هر زمان که مانع برطرف شد علنی کرد.

**ب-** رابطه با هیچ دولتی نبایستی بر علیه اپوزیسیون آن دولت بکار گرفته شود. نبایستی به زیان مصالح آنی و آتی طبقه کارگر و مبارزه آزادیخواهانه در آن کشور باشد.

**ج-** دیپلماسی انعکاس توازن قوای واقعی است. آنچه که در میدان نبردهای واقعی و در بیرون از سالنهای مذاکره غیر قابل دسترس است، نمی توان آن را در صحنه دیپلماسی بدست آورد. در دیپلماسی نباید اساس را بر زیرکی و کاردانی دیپلماتها قرار داد (البته یک دیپلمات کمونیست بایستی اصولی، کاردان و آگاه باشد). اما در آخرین تحلیل آنچه که تعیین کننده است توازن قوایی است که وجود دارد.

بعنوان مثال روابط خارجی جنبش آزادیبخش ویتنام، درسها و تجارب ارزنده ای از این لحاظ در بر داشت. این جنبش همزمان با دولت های اتحاد شوروی و چین ارتباط داشت، روابط این دو کشور در آن دوره با همدیگر تیره بود، اما جنبش آزادیبخش ویتنام در ماورای تیرگی روابط این دو کشور با استفاده از موقعیت عینی که فراهم آمده بود، این ارتباط را بشیوه خلاقانه ای برای تقویت خود بکار گرفت.

آیا اصول فوق بر ارتباط دیپلماتیک کومه له با دولت عراق در سالهای دهه ۸۰ و در سالهای دهه ۹۰ ناظر بود؟ پاسخ موکدا مثبت است. تجربه این ارتباط نمونه افتخار آمیزی از دیپلماسی یک جریان کمونیست و انقلابی است. برقراری ارتباط از ضرورت مقاومت مسلحانه مردم کردستان ایران در مقابل تهاجم دولت مرکزی ناشی شده بود. از سیاست جنگی دولت عراق پیروی نمی کرد و از ابتدای جنگ ایران و عراق تا پایان آن شعارهای "جنگ از دو طرف ارتجاعی است" و "قطع جنگ بی درنگ" را تبلیغ می کرد. نیروی پیشمرگ کومه له استقلال خود را در انتخاب تاکتیکهای جنگی و تعیین زمان و مکان نبردهایش، از جنگ ایران و عراق، حفظ کرد. مردم کردستان ایران و منطقه را در مورد رژیم بعث عراق دچار هیچگونه خوشباوری و توهمی نکرد. به ارتباط معنوی کومه له با مردم کردستان عراق آسیبی نرساند. نه تنها به زیان نیروهای اپوزسیون مسلح رژیم بعث در عراق نبود، بلکه به شیوه های مختلف به آنها یاری می رساند.

کومه له چگونه توانست چنین سیاستی را عملی سازد؟ دیپلماسی کومه له نیز از همان سیاستی برگرفته بود که در جنبش انقلابی کردستان تعقیب می کرد و از آن جدا نبود. این رابطه دیپلماتیک در ادامه همان سیاست مطرح شده بود. موقعیت کومه له در جنبش انقلابی مردم کردستان محکم و جا افتاده بود و در تناسب واقعی قوای نیروهای مختلف در منطقه به ناچار به حساب می آمد.

و اما چرا ما امروز به جریان ارتباط با آمریکا و بهره گرفتن از کمکهای از این دولت به اپوزسیون نمی پیوندیم؟

زیرا این ارتباط و تقاضای کمک کردن از آمریکا در ادامه این سیاست و خط مشی نیست که ما در جنبش کردستان و در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی تعقیب می کنیم. سیاست

آمریکا در رابطه با ایران چه تغییر رژیم باشد و چه تغییر رفتار رژیم با دولت آمریکا، مردم کارگر و زحمتکش و تهیدست و ستمدیده ایران از نتایج چنین سیاستی بهره ای نخواهند برد. تغییر رژیم ایران اگر در ادامه مبارزه سنگر به سنگر مردم این کشور که هم اکنون جریان دارد نباشد، مردم آمادگی لازم برای برقراری حاکمیت خود را کسب نمی کنند و به ناچار به جایگزین دلخواه آمریکا که پس از یک دوره سخت و خونین مستقر خواهد شد، تمکین خواهند کرد. اما رژیم مورد نظر آمریکا رژیم حامی سرمایه داران و استثمارگران خواهد بود. این واقعیت را همین امروز در سیمای اپوزیونیایی که در نوبت صف کشیده اند تا از این طریق دستشان به قدرت برسد، می توان مشاهده کرد. کمترین نتیجه ای که چنین سیاستی دربر خواهد داشت تکرار سناریوی عراق و افغانستان در ایران است. امنیت از زندگی مردم رخت بر می بندد و ارتجاع و تروریزم و افراطی گری میداندار صحنه می شوند. تجربه نشان می دهد کمک آمریکا به هیچ اپوزیونی در جهان در جهت بر سر کار آوردن رژیمهای مردمی نبوده است. اگر چنانچه جنگ محدودی به منظور مهار کردن سرکشی های رژیم اسلامی برپا شود، در این صورت بدون شک عمر این رژیم طولانی تر خواهد شد. ارتباط ما با آمریکا و کمک گرفتن از آن بخواهیم یا نخواهیم ما را به زایده چنین سیاستی تبدیل می کند.

تفاوت رابطه امروز با آمریکا با آنچه که در یک دوره با رژیم حاکم در عراق داشتیم در چه چیزی است؟

الف- دولت عراق هیچ پروژه ای برای تغییر رژیم در ایران و استقرار بدیل مورد نظر خود نداشت، اما آمریکا چنین پروژه ای دارد.

ب- ارتباط با دولت عراق در میان مردم ایران نسبت به رژیم عراق توهمی ایجاد نمی کرد، مردم هرگز دچار این خوشباوری نمی شدند که روزی دولت عراق به نجات آنها خواهد آمد، در حالی که در مورد آمریکا زمینه ایجاد این خوشباوری وجود دارد و عوارض آن برای مبارزه مستقیم مردم مخرب خواهد بود.

ج- توازن قوای بین ما و رژیم عراق و اتکایمان به جنبش رادیکال توده ای در کردستان در حدی بود که میتوانستیم استقلال عمل سیاسی خود را در مقابل رژیم بعث حفظ کنیم. در مورد آمریکا چنین نیست و ما را به ناچار به دنباله روی از سیاستهای آمریکا می کشاند.

د- در دوره جنگ ایران و عراق دو دولت ضد مردمی با هم درگیر جنگ بودند، ما در هیچکدام از دو جانب این جنگ نبودیم، اما در مورد کشمکش ایران و آمریکا ما در جبهه آمریکا قرار خواهیم گرفت، تفاوتها در اینجا ست.

## ۲- ارتباط با احزاب و سازمانهای اپوزسیون

مبارزه برای سوسیالیسم بویژه در کشوری مانند ایران از مسیر پر پیچ و خمی میگذرد. در این مسیر موانع بسیاری را بایستی از میان برداشت. مسائل حل نشده بسیاری در این جامعه وجود دارند که تنها مسئله طبقه کارگر نیستند، بلکه اقشار و طبقات دیگر جامعه نیز در حل آنها ذینفع اند. بعنوان مثال مسئله ملی، مسئله زنان، آزادیهای دموکراتیک، محیط زیست و .... ما نمی توانیم حزب و یا طبقه کارگر را به مبارزه مرگ و زندگی در این عرصه ها بکشانیم. از این رو بایستی در عین اینکه مبانی استراتژی سیاسی و چند و چون تفاوتهای خود را در این عرصه ها با دیگران می شناسیم، راههای همکاری و هماهنگی را با نیروهای

درگیر در این مسائل تعیین کنیم. قبول شرایط فعالیت علنی برای کل کومه له، همانطوری که برای فعالین در محل نیز، یعنی وارد شدن درمناسبات و شکل تعریف شده ای از روابط با نیروهای دیگر. در راستای همین جهتگیری است که ما در برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان گفته ایم که: «درهمبارزه و حرکت اجتماعی و نهادهای سیاسی که بخشا اهداف مندرج در این برنامه را برآورد می کند و امکان دسترسی کارگران و مردم ستمدیده را به اهرمهای قدرت سیاسی در جامعه فراهم نماید، فعالانه مشارکت خواهیم کرد».

در رابطه با احزاب و نیروهای سیاسی دیگر قبل از هرچیز بایستی روشن باشد که این حزب در جنبشهای اجتماعی پیشرو چه سیاست، تاکتیک و تبلیغات و فعالیت عملی را به پیش میبرد؟ نقاط مشترک سیاسی ما با آنها از نقطه نظر منافع این جنبشها کدامها هستند؟

با توجه به آنچه که گفته شد خطوط زیر مبنای تعیین سیاست ما درارتباط با نیروهای سیاسی دیگر در کردستان است:

الف- در رویارویی های مستقیمی با طبقه کارگر درگیر نباشد.

ب - آزادیهای بدون قید و شرط سیاسی را به رسمیت شناخته باشد.

ج - متعهد باشد در اختلافات سیاسی و درونی در جامعه کردستان دست به اسلحه نمی برد.

د - تعهد داشته باشد که وارد گفتگوی جداگانه با دشمن بر سر مصالح مردم کردستان نخواهد شد. تعهد داشته باشد که بر علیه مخالفین سیاسی خود در جامعه کردستان با دولت مرکزی همکاری نخواهد کرد.

ه - اصل اولیه حق حاکمیت توده ای را علیرغم هر شکل و شیوه ای که برای آن پیشنهاد می کند، به رسمیت بشناسد .

### ۳ - ارتباط با احزاب و سازمانهای سیاسی در بخشهای دیگر کردستان.

نخست بایستی به این سوال پاسخ داد که ضرورت این ارتباط از کجا ناشی می شود؟ مردم کرد در چهار کشور خاورمیانه زندگی می کنند و در همه این کشورها تحت ستم ملی قرار دارند و برای رهایی از این ستم مبارزه می کنند. شکست یا پیروزی و یا حتی انحراف مبارزه مردم کرد در این یا آن بخش آن بر بخشهای دیگر تاثیر می گذارد. تاریخ چند دهه گذشته نشان می دهد که دولتهای حاکم در این کشورها همواره دست اندرکار طرح توطئه های مشترک بر علیه مبارزه عادلانه مردم کرد بوده اند. به راحتی از مرزهای همدیگر عبور می کنند، مردم را آواره و دربدر می سازند، برای جنگهای داخلی زمینه سازی میکنند و ... کومه له به عنوان یک نیروی مسئول در برابر سرنوشت مردم کرد دارای تجربه غنی در این زمینه است و ضروری است نقش خود را فعالانه در این مورد ایفا کند. دو سطح متفاوت از سیاستی که کومه له در این رابطه لازم است در پیش بگیرد عبارتند از:

اول - پیشبرد یک کار آگاه گرانه موثر رو به مردم کردستان در بخشهای مختلف آن با بکار گیری رسانهای عمومی خود. هدف این آگاهگری درعین حال شناساندن سیمای واقعی دشمنان مردم ستمدیده در همه بخشهای کردستان است.

دوم - در سطح ارتباط با احزاب و نیروهای سیاسی کردستان با هدف خنثی کردن توطئه های دولتهای منطقه بر علیه ملت کرد در دستور دارند. تلاش برای رسیدن به نقاط

---

مشترکی که بتواند مبنای همکاریها قرار بگیرد. پرنسپهای این ارتباط براساس پرنسپهای رابطه ما با احزاب کردستان ایران است و در هر موردی هم ویژگیهای آن مورد توجه قرار میگیرد.

\*\*\*



## نگاهی به وقایع و تجارب جنبش دانشجویی

### صلاح مازوجی

نگاهی به جنبش دانشجویی ایران بیانگر این واقعیت است که پیشروی های این جنبش در طی سه، چهار سال اخیر اساسا در نتیجه تحركات و فعالیت های بخش سوسیالیست و چپ جنبش دانشجویی بوده است. این بخش از جنبش دانشجویی در چند سال اخیر با برافراشتن پرچم مطالبات دمکراتیک و رادیکال و با دفاع از خواستها و مبارزات طبقه کارگر و اعلام استراتژی اتحاد با جنبش کارگری و دیگر جنبش های پایدار اجتماعی و تلاش برای ایجاد پیوند و همبستگی با فعالین و رهبران عملی دیگر جنبش ها، فصل نوینی در تاریخ این دوره از حیات و پیشروی جنبش دانشجویی گشود.

حرکت و جریان سوسیالیستی و چپ در درون دانشگاه ها از یک سو با مبارزه سرسختانه علیه سیاستهای سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی برای تشدید اختناق، مبارزه برای آزادی دانشجویان دربند، مبارزه برای برچیدن بساط نهادهای مذهبی و نیروهای سرکوبگر از

محیط دانشگاه، مبارزه برای آزادی بی قید و شرط بیان و عقیده، و از سوی دیگر مقابله با لیبرالیسم بورژوازی ایران در اشکال مختلف آن که خود بازتاب عینی شرایط مبارزه طبقاتی در جامعه است پا به میدان نبرد گذاشت. گرایش سوسیالیستی در این دوره تلاش کرد تا جنبش دانشجویی را از زیر نفوذ انجمنهای اسلامی طرفدار جبهه مشارکت و اصلاح طلبان حکومتی که استراتژی اصلاح رژیم را زیر لوای دموکراسی خواهی عرضه می کردند، و طیف تحکیم وحدتی هایی که به لیبرالیسم سکولار و انقلاب مخملی تمایل پیدا کرده بودند، بیرون بکشد، و ماهیت واقعی آن دسته از لیبرال هایی را که برای خزیدن به قدرت به دخالت و حمله امریکا امید بسته بودند را برملا کند.

انتشار چندین نشریه و دهها سایت و وبلاگ دانشجویی که بخش چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی از طریق آنها به تبلیغ و رواج ایده های سوسیالیستی و مارکسیستی می پرداختند و در مورد وقایع اجتماعی در جامعه از موضعی رادیکال عکس العمل نشان می دادند، برگزاری نشست ها و تجمعات علنی، براه انداختن کمپین های تبلیغی برای جلب حمایت مالی از فعالین کارگری در بند، به چالش کشیدن آشکار نهاد ها و ارگانهای وابسته به رژیم و تحمیل عملی درجه ای از آزادی عمل و بیان در محیط دانشگاه از دستاورد همین دوره از جنبش دانشجویی بود که اساسا به همت نقش و فعالیت چپ ها و سوسیالیست های جنبش دانشجویی میسر شد. در واقع فعالین سوسیالیست جنبش دانشجویی با اتکا به همین فعالیت ها بود که توانستند به یکه تازی گرایش لیبرالی که برای یک دوره فضای سیاسی و فکری دانشگاهها و تا حدودی جامعه را به اشغال خود در آورده بود، پایان دهند.

اکنون و بدنال وقایع آذر ماه ۱۳۸۶، دستگیری و بازداشت طیفی از فعالین جنبش دانشجویی و رویدادهای متعاقب آن، مشاهدات عینی بیانگر این واقعیت است که جنبش دانشجویی در مقابل موج بگیر و ببندها و سرکوبگریهای رژیم بخشی از دستاوردهای خود را از کف داده است و از برخی مواضع خود عقب نشسته است. در شرایط کنونی و با فاصله گرفتن از جار و جنجال هایی که از نگاهی اپورتونیستی تلاش می کرد تا ماهیت این وقایع را لاپوشانی کند، شناخت کم و کیف و ابعاد ضربه ای که به جنبش دانشجویی وارد آمده است، تاثیرات آن و همچنین ارزیابی روند هایی که منجر به موقعیت کنونی شده است می تواند به سهم خود فعالین و پیشروان سوسیالیست و چپ جنبش دانشجویی را در غلبه بر عوارض و پیامدهای آن یاری رساند و به اغتشاش فکری در میان این بخش از فعالین جنبش پایان دهد.

قبل از هر چیز باید ابعاد این ضربه را شناخت و نباید در مورد ابعاد و دامنه آن بزرگ نمایی کرد. جنبش دانشجویی که چندین ماه قبل از آذر ماه گذشته آماج فشارها و یورشهای پی در پی رژیم جمهوری اسلامی قرار داشت، با محاصره دانشگاه در مقطع ۱۳ آذر و دستگیری دهها تن از فعالین چپ دانشجویی مرعوب نشد، بلکه متعاقب آن هزاران تن از دانشجویان در دانشگاههای مختلف ایران به حمایت از آزادی دستگیر شدگان برخاستند. دانشجویان در مقابل این فشارهای رژیم نه تنها پرچم مطالبات خود را زمین نگذاشتند بلکه متعاقب همین روزها دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب در دانشگاههای مختلف ایران اعلام موجودیت کردند. چند هفته بعد از این دستگیری ها و بدنال آزادی اولین سری از

دستگیر شدگان در حالی که بسیاری از فعالین جنبش دانشجویی از ماجراهای زندان و بازجویی ها با خبر شده بودند و معلوم شده بود که متاسفانه برخی از چهره ها و فعالین دانشجویی از مدتها قبل تحت کنترل و پیگرد اداره اطلاعات رژیم بوده اند، اینبار و در این شرایط دانشجویان سوسیالیست دانشگاههای ایران اعلام موجودیت کردند. اعلام موجودیت دانشجویان سوسیالیست بیانگر این واقعیت بود که بخش نسبتا گسترده ای از فعالین چپ دانشجویی نه تنها به دلیل روشن بینی نظری و سیاسی و آگاهی بر مبانی استراتژی سوسیالیستی بلکه بنا به تجربه عینی هم متوجه ضرورت این امر شده بودند که باید از نوعی سبک کار و روش های فعالیت، تاکتیک های سیاسی و ماجراجوئی که بازتاب عملکرد یک استراتژی غیر سوسیالیستی و ارزیابی نادرست از اوضاع سیاسی ایران در درون جنبش دانشجویی بود فاصله بگیرند. دانشجویان سوسیالیست دانشگاههای ایران برای اعلام موجودیت خود حتی منتظر ارائه یک ارزیابی علنی از موقعیت جنبش دانشجویی بعد از ضربه ای که در تهران خورده بود نماندند، و این فاکت ها بخوبی نشان می دهد که فعالین سوسیالیست جنبش دانشجویی بعد از ضربه تهران نه تنها مات و مبهوت نشدند بلکه دقیقا می دانستند از این پس در چه جهتی گام بر می دارند و خود این عمل آنها اقدامی بود برای غلبه بر اغتشاش فکری که احتمالا لایه نازکی از فعالین جنبش دانشجویی را در بر گرفته باشد. تازه اگر از دایره و محدوده تاثیرات این ضربه به فعالین جنبش دانشجویی بگذریم، باز در همین دوره بعد از ۱۶ آذر ۸۶ جنبش دانشجویی شاهد وقوع یک سلسله تحركات اعتراضی و توده ای موفق بود که نقاط اوج آن با اعتراضات دانشگاههای شیراز، سهند تبریز

، تربیت معلم تهران و دانشگاه زنجان مشخص می شود. این اعتراضات باز نشان از آن دارد که جنبش دانشجویی نه تنها به دنبال ضربات آذر ماه مرعوب نشده است بلکه با درس گرفتن از تجارب گذشته به الگوهای جدیدی از مبارزه و سازمان دادن اعتراضات توده ای روی آورده و ادامه همین روند می تواند دستاوردهای از کف رفته را باز ستاند.

در ارزیابی از روندهایی که منجر به ضربه آذر ماه و عقب نشینی تحمیلی به بخش چپ جنبش دانشجویی حداقل در محدوده برخی از دانشگاه های تهران شد، نباید سیر تکوین و عروج دوباره نیروهای چپ در دانشگاه ها را از نظر دور داشت. بدنبال شکست استراتژیک و ناکارائی تاکتیک ها و راهکارهایی که دفتر تحکیم وحدت در مقابل جنبش دانشجویی قرار می داد، و تشدید اختلافات درونی این جریان و نیز رسوائی لیبرال های سکولار فراندوم طلب که خود پیامد و نتیجه شکست و بن بست پروژه اصلاح طلبان حکومتی بود، و از طرف دیگر تحت تاثیر رشد جنبش کارگری در این دوره و به صحنه آمدن طیفی از فعالین و پیشروان رادیکال جنبش کارگری، دوره جدیدی از فعالیت محسوس و تجدید حیات چپ در جنبش دانشجویی از کانال نشریات و شکل گیری محافل رو به گسترش چپ در سال ۱۳۸۲ آغاز شد.

این چپ بزودی به قطب نسبتا نیرومندی در درون دانشگاه ها و بویژه دانشگاه های تهران تبدیل شد و فضای سیاسی دانشگاه را تحت تاثیر قرار داد. این چپ که بعدها به چپ رادیکال موسوم شد با انتشار چند نشریه و تاسیس ده ها سایت و وبلاگ دانشجویی که در

آن از مارکسیسم و باورهای سوسیالیستی دفاع می کردند، با برگزاری مراسم اول ماه مه و ۸ مارس، با سازمان دادن و حضور فعال در مبارزات دانشجویی و فراتر بردن این مبارزات از محدوده مبارزات صنفی، با اقداماتی در جهت پیوند با جنبش کارگری در راستای احیای سنت های تاریخی چپ در درون دانشگاه تلاش کردند.

این چپ در مسیر فعالیت خود برای احیای سنت های چپ در جنبش دانشجویی همزمان در دو جبهه مبارزه خود را پیش می برد. از یک طرف با سرکوب گریه های رژیم هار جمهوری اسلامی روبرو بود که با اتکا به نهادها و دوایر ایدئولوژیک خود بدون وقفه مشغول تصفیه دانشگاه از وجود اساتید و دانشجویان چپ و کمونیست بودند و یا با اعزام نیروهای امنیتی به شکار فعالین جنبش دانشجویی به تشدید فضای اختناق می پرداختند و از سوی دیگر با بقایای سازمان تحکیم وحدت و طیف اکثریتی ها، توده ای ها و دیگر لیبرالهای سکولار رفراندوم طلب دست و پنجه نرم می کردند که هر گاه قافیه را بر خود تنگ می دیدند به نیروهای رژیم پناه می بردند و با آنها در یک جبهه علیه نیروهای چپ صف آرای می کردند.

در مراحل اولیه تجدید حیات چپ در این دوره، قطب بندی های آن تا حدود زیادی متاثر از قطب بندی های چپ در سالهای ۶۲ - ۱۳۵۸ بود که بر اساس خطوط بسیار کلی چپ در آن دوره به دو قطب چپ انقلابی و قطب اکثریتی و توده ایستی تقسیم می شد. چپ انقلابی درون دانشگاه ها در این دوره هم در مقابل طیف توده ای و اکثریتی که از سنت

های حزب توده و اکثریت دفاع و خیانت و رسوائی های آنها را توجیه می کردند از مواضع و سیاستها و سنتهای نیروها، احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست دفاع می کردند.

چپ دانشجویی در این دوره اساسا تحت تاثیر سیاسی و معنوی احزاب و سازمان های درون جنبش چپ و کمونیستی ایران شکل گرفته است و ترند فکری جداگانه ای را تشکیل نمی دهد. البته فعالین جناح راست جنبش های اجتماعی هم از این قاعده مثنی نیستند، اینکه این تحول تحت چه شرایطی به وقوع پیوسته است از مدار این بحث خارج است، اما بدون شک انقلابی که در عرصه ارتباطات بوقوع پیوسته و همچنین فضای سیاسی جامعه ایران تاثیرات تعیین کننده ای بر این روند داشته اند. این چپ هم به دلیل شرایط عینی که در آن قرار گرفته بود، مبارزه سخت و دشوار تحت حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی، رودرروئی به طیفهای رنگارنگ لیبرال، و هم چنین به دلیل ناآشنائی توده وسیعی از فعالین چپ به تغییر و تحولات، انشعابات و پولاریزاسیونی که جنبش چپ و کمونیستی ایران تا آن مقطع از سر گذرانده بود، عمدتا بصورت جبهه ای عمل می کردند. پا گذاشتن به این دوره برای چپ نوپایی که از دل خفقان سیاه جمهوری اسلامی و از دل محیطی که برای یک دوره تحت هژمونی فکری جریانات لیبرال و دوم خردادی قرار داشت تا حدودی اجتناب ناپذیر بود.

اما این یک دوره گذار بود. نیروهای چپ در درون جنبش دانشجویی با خود آگاهی بیشتر و با گسترش فعالیت های خود و تحمیل درجه ای از آزادی عمل در محیط دانشگاه از یک

طرف، و تشدید مبارزه طبقاتی در جامعه و قرار گرفتن جنبش های اجتماعی در مقابل انتخاب بین دو آلترناتیو سیاسی متعلق به طبقات اصلی جامعه یعنی لیبرالیسم و سوسیالیسم ، اوضاع متحول سیاسی، تشدید بحران در مناسبات جمهوری اسلامی با امریکا بر سر برنامه های هسته ای رژیم، و ارزیابی های سیاسی مختلف از جانب نیروهای فعال در جنبش چپ و کمونیستی ایران از این روندها همه و همه زمینه تجزیه نیروهای چپ جنبش دانشجویی را فراهم آورد.

روند این تجزیه از مدتها قبل از آذرماه ۸۶ شروع شده بود اما وقایع و رویدادهای آذرماه سال ۸۶ به روند این تجزیه شتاب بیشتری بخشید. برخی از مواضع، تاکتیک ها و سبک کار طیفی از فعالین دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب و تحلیل و ارزیابی آنها از کشمکش جمهوری اسلامی با امریکا بر سر برنامه هسته ای و احتمال وقوع جنگ و موضع غیر سوسیالیستی در قبال آن نشانگر این بود که بخشی از فعالین و رهبران دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب علیرغم اعلام رسمی پایبندی به استراتژی سوسیالیستی که بر محوریت نقش طبقه کارگر در ایجاد هر گونه تحولی در جامعه و اتحاد جنبش دانشجویی با جنبش کارگری تاکید می کرد، در عمل و پراتیک سیاسی خود از این مبانی فاصله گرفته و خلاف منافع عمومی جنبش دانشجویی عمل کنند. این مواضع و ارزیابی نادرست، اتخاذ تاکتیک های ناسنجیده و در پیش گرفتن اقدامات ماجراجویانه در برخی از نوشته های فعالین این طیف، اطلاعیه های دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب از جمله اطلاعیه آنان بمناسبت ۱۶ آذر، و چه در سبک کار، تاکتیک ها و وقایع این دوره بوضوح خود را نشان داد.



بر کسانی که وقایع جنبش دانشجویی را تعقیب کرده اند نباید پوشیده باشد که این طیف معین از فعالین دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب تحت تاثیر معنوی و خط و مشی و سیاست های حزب حکمتیست قرار داشتند. تداعی شدن فعالین جنبش های اجتماعی با یک گرایش معین سیاسی که ممکن است از جانب یکی از نیروهای موجود در جنبش چپ ایران نمایندگی شود بخودی خود نه تنها ایرادی ندارد، بلکه همچنانکه قبلا اشاره شد بخشی از واقعیت اجتماعی جامعه ایران است. بنابراین آنچه مورد نقد است نه نفس این رابطه سیاسی و معنوی بلکه بازتاب و عملکرد استراتژی و سیاست معینی در درون جنبش دانشجویی است.

غیر مارکسیستی بودن استراتژی سیاسی حکمتیست ها که اینبار پیامدهای خود را در جنبش دانشجویی نشان داد، تنها در ناکارائی و بیهودگی تلاش های این جریان برای کسب قدرت سیاسی به نیروی سازمان حزبی و به نیابت از طبقه کارگر خود را نشان نمی دهد، بلکه نادرستی و غیر مارکسیستی بودن این استراتژی که طبقه کارگر در آن مکان محوری در تحولات اجتماعی را ندارد طی چندین سال گذشته بارها در تبیین شرایط مبارزه طبقاتی و ارزیابی از اوضاع سیاسی ایران خود را نشان داده است. زمانی که حزب، کارگری نمی شود و صورت مسئله یعنی طبقه کارگر از استراتژی سیاسی حذف می گردد و استراتژی انقلاب کارگری جای خود را به مقوله سرنگونی می دهد، آنگاه در تبیین و ارزیابی از اوضاع سیاسی درجه هوشیاری، سازمانیابی و آمادگی طبقه کارگر مبنا قرار نمی گیرد و می توان در فقدان آمادگی طبقه کارگر بلحاظ سازمانیابی توده ای و حزبی و در غیاب حضور فعال آن در

صحنه سیاسی، و صرفاً با حضور اقشار و طبقات متوسط در صحنه رویارویی با رژیم، جنبش سرنگونی خواهی را در اوج دانست، اما در عوض زمانی که طبقه متوسط عقب نشینی کرده اما مبارزه و اعتصابات کارگری رشد پیدا می کند و جنب و جوش در میان فعالین کارگری برای ایجاد تشکل های توده ای کارگری گسترش می یابد، اینبار جنبش سرگونی را شکست خورده ارزیابی کرد.

حزب حکمتیست مدتها است با ارزیابی نادرست از اوضاع سیاسی ایران، و بویژه در یکی، دو سال اخیر که حمله نظامی امریکا را قریب الوقوع می دید با بکار بردن تعبیری از قبیل اینکه "موقعیت بحرانی"، "جامعه در معرض از هم پاشیدگی قرار دارد" و ... هر گونه کار روتین کمونیستی در امر سازمانیابی طبقه کارگر و اتخاذ راهکارهای سوسیالیستی در جنبش های دمکراتیک اجتماعی را عملاً تحقیر و تخطئه می کرد. بر اساس همین تحلیل ها بود که رهبری این حزب تشکیل جوخه های گارد آزادی را از اولویتهای کار خود تعریف کرده بود. و تحت تاثیر همین استراتژی و ارزیابی های نادرست از اوضاع سیاسی است که هواداران این جریان در محل برای عرضه کردن تصویری قدرتمند از حزب شان به سبک کار، تاکتیک ها، علنی کاری غیر ضروری و اعمالی روی می آورند که با توازن قوای واقعی حاکم در جامعه بین نیروهای انقلاب و ضد انقلاب خوانائی ندارد. کار بست این روش ها جز به خطر افتادن امنیت فعالین این جریان در ازا دستاوردهای ناچیز مقطعی نتیجه دیگری در بر نخواهد داشت. حال اگر در میان این هواداران کسانی باشند که بطور عینی در رهبری یک

جنبش اجتماعی قرارداد داشته باشند اینبار دامنه این ضربه وسیعتر و پیامدهای آن وخامت بارتر خواهد بود که متاسفانه در مورد جنبش دانشجویی چنین شد.

حال اگر از پیامدهای کاربست یک استراتژی غیر سوسیالیستی و تحلیل و ارزیابی نادرست از اوضاع سیاسی گامی فراتر نهمیم، وقایع جنبش دانشجویی برای فعالین کمونیست که استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی را دنبال می کنند نیز این درس و تجربه را در بر دارد که باید اصول ناظر بر سبک کار کمونیستی را در زمینه کار علنی و کار حزبی و ارتباط این دو با هم، تلفیق درست کار علنی و مخفی و همچنین در اتخاذ تاکتیک سیاسی را بخوبی در یابند و در فعالیت های روزانه خود آن را بطور اکید رعایت کنند.

فعالین حزبی که بطور عینی در موقعیتی قرار گرفته اند که در رهبری جنبش های اجتماعی ادای سهم کنند و عملا به عرصه کار و فعالیت علنی و قانونی روی آورده اند باید توجه داشته باشند که این عرصه از کار، از ضرورت گسترش فعالیت حزبی ناشی نمی شود، بلکه کار علنی و قانونی عرصه ای از کار فعالین سوسیالیست است که از قانونمندی و نیاز جنبش های توده ای پیروی می کند و باید بطور کامل در خدمت گسترش، رادیکالیزه کردن و به پیروزی رساندن این جنبشها در مراحل مختلف خدمت کند و در همین راستا با دیدگاه ها و خط مشی راست روانه در درون این جنبشها دست و پنجه نرم کند. درک این مسئله به این معنا خواهد بود که اگر فعال حزبی در چنین موقعیتی قرار گرفته و به این عرصه از کار روی آورده است باید مجموعه ای از فعالیت های دیگر را از دستور کار خود خارج کند. برای

مثال چنین فعالینی نباید با پخش و توزیع نشریات حزبی، تلاش برای سازماندهی جمع آوری کمک مالی و یا اقدام به سازمان دادن آکسیون های حزبی و سازمانی و ... با سرنوشت جنبش و یا حتی اعتصاب و حرکت توده ای معینی که در راسش قرار گرفته اند ریسک کنند. در این عرصه از کار به پیروزی رساندن حرکت توده ای تمام هدف است و هیچگونه بهره برداری حزبی و سازمانی از آن جایز نیست.

فعالیت علنی و قانونی مبارزه ای ماهیتا سیاسی است. هرگونه فعالیت علنی کم و بیش انعکاس سیاسی در جامعه ما دارد. از این رو چنین فعالیتی بایستی به یک ارزیابی واقعبینانه و همه جانبه سیاسی و اجتماعی متکی باشد. یک فعال علنی کار بایستی شرایط عینی جامعه خود را در جزئیات بشناسد. باز به عنوان نمونه زمانی که نگرانی از برپایی جنگی در جامعه وجود دارد، زمانی که محاصره اقتصادی زندگی توده مردم را تحت فشار قرار میدهد، یا زمانی که دستگاه حاکمه دچار تشقت و اختلافات درونی است، اینها همگی لازم است که از جانب فعالین علنی با دقت مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرند تا با درک درست از توازن قوای واقعی در هر مرحله بتوان تاکتیک های متناسب با آن مقطع را در پیش گرفت.

رهبری کردن یک فعالیت علنی و قانونی به آگاهی و هوشیاری سیاسی همه جانبه ای نیاز دارد. کار علنی به معنی سطحی کردن مبارزه سیاسی نیست. رهبران توانای فعالیت علنی بایستی تلاش کنند دانش سیاسی خود را مداوما ارتقا دهند. مارکسیسم و سوسیالیزم علمی راه رهایی طبقه کارگر را نشان داده است. این دانش را باید آموخت. در محیط دانشگاه

دسترسی به متون مارکسیستی و آثار سوسیالیسم علمی کار دشواری نیست. بدون رواج سوسیالیسم علمی در میان فعالین این عرصه، در محیطی با غلبه روحیات خرده بورژوازی همواره امکان بازتولید اعمال و روش های ماجرجویانه و تاکتیک های آوانتوریستی وجود دارد.

فعالینی که به عرصه کار علنی روی آورده اند باید توجه داشته باشند که هنگامی که از فعالیت علنی صحبت می شود به این معنا نیست که فعالین این عرصه هر کاری که می کنند و هر چه که میگویند و هر چه در درون دارند را همه جا آشکارا بیان می کنند، بلکه به معنی آن است که اگر روزی ضروری شد میتوان همه اینها را آشکارا طرح کرد. این گونه فعالیتها بنا به طبیعت خود در شرایط کنونی میتوانند علنی باشند اما لزوما همه جزئیات آن همیشه و برای همه آشکار نیست. بدین معنا در چهارچوب فعالیت علنی و قانونی هم نوعی از مخفی کاری ضروری است. و در واقع در خدمت فراهم ساختن محیط مساعد تری برای پیشبر امور علنی است. بسیاری از سندیکاهای کارگری و سازمانهای علنی هستند که فایل و کیسهای مختلفی را دارند که ضروری نیست آشکار شوند، اما زمانی که به هر دلیلی دشمن اطلاعات مربوط به آنها را کشف می کند میتواند نشان بدهند که همه این موارد در چهارچوب کار علنی و یا کار قانونی می گنجند. واضح است که اینگونه مخفی کاری با مخفی کاری یک حزب غیر قانونی تفاوت اساسی دارد. این مخفی کاری ها به فعالین این عرصه امکان می دهد تا با خیال آسوده تری به تعقیب اولویتهای خود بپردازند و مزاحمتها و مشکلات ناخواسته، آنها را از راهی که در پیش گرفته اند باز ندارد.

محافل، جمع‌ها و فعالین کمونیست جنبش دانشجویی که حول یک استراتژی سوسیالیستی گرد آمده و تلاش می‌کنند تا نقش خود را در رهبری جنبش دانشجویی ایفا کنند، باید توجه داشته باشند که وقتی از تاکتیک صحبت می‌کنند در اینجا بحث بر سر سیاست عملی مشخصی است که پیش پای جنبش دانشجویی قرار داده می‌شود و قصد دارد که جنبش دانشجویی را حول سیاست عملی مشخصی به حرکت در آورد. آن را در این مبارزه معین متحد تر کند و یک گام به تحقق مطالباتش نزدیک تر نماید. بنابراین تاکتیک در سبک کار کمونیستی با تاکتیک در سبک کار خورده بورژوازی می‌تواند دو مفهوم کاملا متفاوت داشته باشد. اگر جریان خورده بورژوا منظورش از تاکتیک، سازمان دادن آکسیون و حرکتی با شرکت نخبگان جنبش است و می‌خواهد راست روی استراتژیک خود را با رادیکالیسم در عرصه تاکتیکی لاپوشانی کند، اما برای فعالین و رهبران کمونیست که رادیکالیسم خود را در اتکا به اهداف کمونیستی و استراتژی سوسیالیستی به اثبات رسانده است در عرصه تاکتیکی برای بسیج و به حرکت در آوردن کل جنبش بدون آنکه نگران مخدوش شدن خط و مرزهایشان با دیگر گرایش‌ها شود می‌توانند با اعتماد بنفس انعطاف لازم را نشان دهند.

یک جنبش رادیکال اجتماعی بطور طبیعی وعینی جریان کمونیستی را نیرومند می‌سازد. اما آن حزب مالیخولیائی که مصلحت‌تشیلاتی خود را بر مصالح جنبش اجتماعی ترجیح می‌دهد، آنهایی که در هر حرکت به نحوی ساده لوحانه نشانه‌گذاری می‌کنند تا جای پای وجود حزب خودشان را غیر مستقیم هم که شده نشان بدهند، میدان مبارزه توده‌ای برای آنها یک میدان مبارزه جدی و سرنوشت ساز اجتماعی نیست، بلکه آنها در یک دایره

محدود سازمانی به دور اهداف کوتاه بینانه ای سرگردانند. چنین رفتاری با روحیه یک کارگر پیشرو و کمونیست در مبارزه سیاسی و حزبی بیگانه است. این سبک کار یک نوع چرتکه انداختن خورده بورژوازی در مبارزه سیاسی است. شایسته نیست که هیچ گوشه ای از مبارزه ای که ما از آن سخن می گوئیم رنگ و بوی چنین فرهنگی را داشته باشد.

در خاتمه در ادامه ارزیابی از شرایطی که به وقایع آذرماه گذشته منجر شد، و اشاره به چند درس و تجربه از این وقایع، باید بر این کمبود اساسی هم انگشت گذاشت که آن طیف از فعالین سوسیالیست جنبش دانشجویی نیز که اتفاقاً تصویر شفاف و روشنی از شرایط مبارزه طبقاتی در جامعه و روند اوضاع سیاسی داشتند و خود در تبیین مبانی استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی نقش اساسی ایفا کردند، اما نتوانستند در عمل سبک کار، تاکتیک ها و روش های فعالیت متناظر بر این استراتژی سوسیالیستی را در جنبش دانشجویی در پیش گیرند و در غیاب عمل کردن به چنین رسالتی بود که تاکتیک ها و روش و سبک کار مبتنی بر یک استراتژی غیر سوسیالیستی، و تحلیل و ارزیابی نادرست از اوضاع سیاسی بعنوان تنها آلترناتیو حی و حاضر در دسترس بخشی از جنبش دانشجویی قرار گرفت. بنا براین هر چند نباید در نقد و ارزیابی وقایع آذرماه به نقد تاکتیک و سبک کاری خودمان را محدود کنیم و ریشه آن را باید استراتژی سیاسی ناظر بر این فعالیت ها جستجو کرد، اما اکنون که بر مبانی یک استراتژی سوسیالیستی توافق نظر وجود دارد و خطوط اصلی آن در همین مدت بارها از جانب دانشجویان سوسیالیست دانشگاههای ایران مورد تاکید قرار گرفته است باید تلاش کرد تا سبک کار سوسیالیستی و مبانی تاکتیک

سیاسی متناظر با یک استراتژی سوسیالیستی را هر چه بیشتر روشن کرد. بیانیه دانشجویان سوسیالیست ایران "پیرامون وضعیت کنونی جنبش دانشجویی و مباحثات اخیر در چپ دانشجویی گامی است در این راستا. امیدوارم که این مطلب هم در این راستا مفید واقع شود.

گرایش سوسیالیستی با اتکا به مبانی یک استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی و روشن کردن سبک کار و مبانی تاکتیکی و سازمانی متناظر با آن، اینبار در موقعیت رهبری جنبش دانشجویی بدون آنکه نگران مخدوش شدن خط و مرزهایش با دیگر گرایشات چپ درون جنبش دانشجویی باشد، باید قادر باشد نه تنها دیگر گرایشات چپ بلکه تمام ظرفیت های مبارزاتی موجود در جنبش دانشجویی را در راستای پیشروی جنبش دانشجویی و در مقابله با سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی بسیج کند.

\*\*\*



## زن کمونیست الگوی زن رها

### بیژن رنجبر

تاریخ طبقاتی هستی اجتماعی، مجموعه ای پیچیده و بغرنج شامل مسائل و معضلات متعدد و متنوع اجتماعی و فرهنگی در برابر انسان و جوامع امروزی قرار داده که مسئله زنان و موقعیت فرودست جنس مونث در ساختار مناسبات اجتماعی نمونه ای برجسته از آن است. موقعیت فرودست کنونی زنان برآمده از جوامع پیشاسرمایه داری از سوی نهادهای اجتماعی متعلق به نظام سرمایه داری مدرن وایدئولوژی و فرهنگ حاکم بر آن به اشکال پیچیده، پنهانی، فریبکارانه و با ظاهری دمکراتیک، روزانه و درعرصه های گوناگون حیات اجتماعی این جوامع بازتولید، ابقا و نهادینه می گردد و بدین طریق ماهیت نگرش بازدارنده و ضد فرهنگی بورژوازی به موقعیت وجود شناختی جنس مونث را آشکار می سازد.

چنانچه این بیان علمی و قرین واقعیت را بپذیریم که همانا «کمونیسم علم رهایی پرولتاریاست» و طبقه کارگر تنها با اتکا به نیروی لایزال طبقاتی خود قادر به رهایی خویش و جامعه انسانی به همراه خویشتن از یوغ نابرابری، ستم و استثمار است، بلافاصله این پرسش مطرح می گردد که افق، آلترناتیو، راهکار و مدل رهایی بخش پرولتاریا و جنبش کمونیستی در پاسخ به مسئله رهایی حقیقی و تاریخی زنان از قید شرایط اسارت بار کنونی

— با قدمتی به درازای هزاران سال تاریخ طبقاتی حیات انسان — که سرمایه داری نیز بر آن مهر تأیید نهاده، چیست؟

جنبش کمونیستی جدا از نظریه پردازی های وسیع و گسترده و دامن زدن به مباحث و جدل های عمیق و پردامنه در خصوص مسئله زنان، الگوی کاربردی و زنده رهایی آفرین خود، یعنی زن کمونیست را در میدان پراتیک به نمایش گذاشته است. مختصات این الگو و ماهیت پیشرو و رهایی بخش آن وقتی بطور کامل آشکار می گردد که از یکسو از رهگذر مطالعه تطبیقی با دو الگو و مدل ضد فرهنگی و اسارت آور موجود بورژوازی و نیز سنتی — مذهبی به محک سنجش در آید و از سوی دیگر مراحل دشوار و دردناک و لیکن شورآفرین و رهایی بخش فکری و روانی در پروسه رهایی یافتگی که از سوی زن کمونیست به تجربه در آمده است، بررسی گردد.

#### • مدل های ضد فرهنگی

بورژوازی متکی بر روان شناسی لذت گرایی، تصویری عریان و لذت جویانه از زن به دست می دهد و بالطبع مدلی که از زن مطلوب و شایسته در چارچوب منطق کامجویانه خویش ارائه می کند مدلی ضد فرهنگی می باشد، زیرا تاکید آن بر عنصر جنسیت به مثابه وجهی طبیعی از وجود و کارکردهای بیولوژیک جنس مونث متمرکز شده است. در مدل بورژوازی، مقوله فرهنگ توسط مقوله ای صرفا طبیعی، یعنی جنسیت و کارکردهای زیست شناسانه آن جایگزین گردیده است، جنبه غالب در این مدل عنصر طبیعی و غیر فرهنگی و وجه مغلوب و نادیده انگاشته در آن ابعاد فرهنگی و انسانی وجود زن می باشد.

از منظر فرهنگ شناسی، پروسه تاریخ تکامل جامعه بشری، سیر تحول وجود از امری طبیعی به امری فرهیخته و تاریخ انسان تاریخ تکامل فرهنگ است که در بستر آن امکان بروز و

رشد خصایل انسانی و اجتماعی در مقابل روندهای غریزی و طبیعی وجود میسر گردیده و از این طریق معیار طبیعت<sup>۲</sup> در تعریف و تبیین مناسبات متقابل اجتماعی آدمیان، جای خود را به معیار فرهنگ<sup>۳</sup> داده است.

بی سبب نیست که آموزگار کبیر رهایی کارل مارکس، موقعیت زنان در سلسله مراتب روابط اجتماعی را شاخص ارزیابی میزان پیشرفت و ترقی نظام های اجتماعی و در بیانی درخشان، کیفیت انسانی روابط متقابل اجتماعی دو جنس را متکی بر مفهوم فرهنگ، انعکاس طبیعت اجتماعی شده نوع بشر می داند. به عبارت دیگر در نگاه مارکس هرچه نفوذ فرهنگ در لایه های طبیعت و نهاد اولیه آدمی عمیق تر و ماهیت آن انسانی تر شده باشد، به همان میزان کیفیت مناسبات اجتماعی حاکم بر دو جنس نیز عالی تر و انسانی تر خواهد بود.

لیکن سرمایه داری با تبدیل مناسبات فرهنگی و انسانی به مناسبات کالایی و شیئی شده و نیز از خلال نگاه طبیعی و کامجویانه، غیر فرهنگی و سودجویانه به موجودیت جنس مونث، در مقابله با انکشاف روندهای فرهنگی که محصول تلاش تاریخی و بی وقفه انسان در مسیر فرهیختگی و توسعه وجه انسانی حیات جمعی است گام بر می دارد.

درطرف دیگر طیف، مدل سنتی - مذهبی واقع شده که به صورت مرئی و آشکارا نقطه عزیمت و مبانی تعاریف و تفاسیر خود راجع به شخصیت، روابط متقابل اجتماعی و نیز جایگاه وجود شناسانه زن را در عنصر بیولوژیک جستجو می کند. محوری بودن عامل بیولوژیک در مدل سنتی - مذهبی خود را در تعیین نوع پوشش و لباس، تعریف مرزهای مجاز و غیر مجاز در مناسبات متقابل اجتماعی دو جنس و هم چنین در مضمون ارزش ها و باورهای مطلق گرایانه اخلاقی آن چون عفت و پاکدامنی بارز می سازد.

مطابق با این نگرش — ضمن نادیده انگاشتن نیازها و ابعاد زیباشناختی وجود انسان — آنچه همواره به تنهایی و به صورت مطلق دو جنس را به سوی یکدیگر می کشاند تنها میل جنسی است. بنابراین میل جنسی یگانه عامل تهدید کننده عفت برای زن و پاکدامنی برای مرد محسوب می گردد. از این نقطه به بعد است که جداسازی ها و کنترل های مذهبی اعمال، روان شناسی شک جنسی شکل می گیرد. این مدل بر واقعیت وجه طبیعی وجود صرفا تاکید می ورزد بدون آن که قادر باشد آن را به صورت شایسته و مطلوب به سطح فرهنگی ارتقا دهد و از این طریق ایده اسارت تعاملات انسانی در محدوده بنیان های غریزی را درهم شکند، لذا تنها توصیه آن پرهیز و در عمل جداسازی جنسی به اشکال گوناگون است.

در این نوع نگرش هر رابطه ای که خارج از دایره تنگ ارزش ها و رفتارهای تعریف شده سنتی — مذهبی قرار گیرد، با بی بند و باری و بی عفتی برابری می کند. زنی که این مدل ارائه می کند در اعماق ذهنش از نوعی هراس و بدبینی جنسی نسبت به پیرامون خود رنج می برد، به طوری که این ذهنیت هراس آلود نسبت به دیگران و بطور خاص به جنس مقابل در شخصیت، مناسبات اجتماعی و رفتار روزمره وی انعکاس می یابد.

این سنخ زن فقط قادر است در چارچوب و فضای سنت ها، آداب و رسوم، افکار قالبی و موارث فرهنگی متعلق به جامعه ای که در آن پرورش پیدا کرده است تنفس کند و بیندیشد، زیرا در ورای سنت ها، باورها و ارزش های سنتی — مذهبی رایج در عصر خویش، به درک افکار و باورهای نوینی که قادرند اندیشه، مناسبات روزمره و اساس زندگی وی را دگرگون ساخته، از تحول خیرکننده ای برخوردار سازند، نایل نیامده است.

## • الگوی زن رها

فارغ از قضاوتی جانبدارانه و متکی بر مطالعه تطبیقی مدل های واقعی و موجود، باید اذعان نمود که درهیچ نقطه ای از تاریخ و نیز جهان کنونی، زنی شایسته تر از زن انقلابی کمونیست نمی توان سراغ گرفت، وجودی آگاه و رها در دو پهنه اندیشه و عمل.

در حقیقت این سنخ زن در پیوند با ارزش های ناب انسانی پا به عرصه وجود نهاده و از این روی صرف وجود و حضورش، مزید بر آن که متضمن وجه مثبت رهایی است، حاوی ایده نفی و اضمحلال مدل های ضد فرهنگی نیز می باشد. در منطق و اندیشه این وجود رها «گذار از دنیایی که از خود بیگانگی در آن حاکم است، به دنیایی که انسان ها انسانیت خود را باز می یابند، در گرو مبارزه برای برابری و سوسیالیسم است».

در نگاه این سنخ زن، شاخص رهایی همانا نیل به درک جدید از خود و جهان و خروج از دایره تنگ نظرانه اخلاق و آئین خرده بورژوازی و نفی بردگی مدرن سرمایه داری از طریق کسب ارزش های نوین انسان شناسانه و فلسفی سوسیالیستی است. در عصر ما زن حامل این ارزش های رهایی بخش قادر بوده است تا بن بست های دیرینه تاریخی و فرهنگی جنس مونث را در هم شکند و شکست های جدی و عقب نشینی های برگشت ناپذیر بر فرهنگ و اندیشه تبعیض جنسی تحمیل نماید. بدینسان زن انقلابی کمونیست ملهم از آرمان های مساوات طلبانه کمونیستی و جنبش انقلابی طبقه کارگر، مجدانه نهضت جهانی برابری جنسی را به پیش برده و در همان حال از فروغلتیدن به فمینیسم از یک سو و اسارت در نگرش های مرد گرایانه از سوی دیگر مصون مانده است.

بی شک شاخص شایستگی درجه رهایی است و رهایی نیز به نوبه خود با میزان ترقی و نسبت بالندگی ارزش هایی که به مثابه راهنمای عمل به طور روزمره نقش ایفا می کنند تعریف و سنجش می شود و گرنه شایستگی و رهایی مفاهیمی کلی و مبهم بیش نخواهند

بود. بطور مثال وقتی گفته می شود فلان گروه از زنان رها هستند، در گام نخست باید دید کدامین ارزش ها را نمایندگی می کنند.

بر این اساس اطلاق مفهوم "رها" به منزله یک کیفیت منحصر به فرد، شایسته زن انقلابی کمونیست به دلیل احراز ارزش های فوق العاده مترقی و انسان دوستانه کمونیستی است. این سنخ زن آن ارزش هایی را نمایندگی می کند که خود منبعث از تکامل یافته ترین اندیشه ای می باشد که بشر در فرآیند تاریخ تکامل اندیشه بدان نایل آمده است. اندیشه ای که در تطابق کامل با سرشت پاک و عواطف عمیق انسانی، فاقد کمترین تعارض با نیازها و احساسات حقیقی بشر می باشد. اندیشه ای که در ابعاد انسان شناسانه بی وقفه خواستار تحول فزاینده بشر از نوعی طبیعی به عنصری فرهیخته بوده و نیز تمامی موانع مسیر فرهیختگی و مکانیزم های رفع آن را با نگاهی علمی و در عین حال عمیقاً انسان دوستانه کشف و ارائه نموده است.

هدف این نیست که زن کمونیست را به اسطوره مبدل سازیم، به نحوی که به یک الگو و پدیده متافیزیکی و غیرقابل وصول برای انسان های مشتاق رهایی تبدیل گردد. قضیه روشن است، تا جایی که ظرفیت های تاریخی عصر ما اجازه می دهد زن کمونیست با اندیشه و عصیان انقلابی خویش موجبات بسط و توسعه مناسبات برابر و شایسته انسانی را در قبال مناسبات کالایی و روابط پدرسالارانه مذهبی فراهم آورده است. او بخش مسکوت، عقب نگاهداشته شده و تحقیر گشته پیکره حیات آدمی و تاریخ را به حرکت و جنبش در آورده و در برابر جهان نابرابر و تبعیض جنسی بدان هویت مقاومت بخشیده است. او خود به این درجه از شایستگی اشراف دارد، زیرا اذعان می کند:

«من آن دریای خروشانم در جهان      من آنم که خبر دهم از آزادی»

مارکس در مقدمه کاپیتال به نکته ای اشاره می کند که جا دارد در حوزه جامعه شناسی شناخت به تفضیل به آن پرداخت. به زعم وی انسان می تواند به لحاظ ذهنی و رای عصر تاریخی خود قرار گیرد. لیکن معدود انسان هایی قادرند به چنین موقعیتی در یک دستگاه فکری و نظری جامع دست یابند. برآستی دستیابی به چنین درجه ای از رها یافتگی از شرایط عینی و جبرهای تاریخی ویژه انقلابیون برجسته همچون خود مارکس می باشد، اما به جرأت می توان گفت که در این میان زن انقلابی کمونیست به چنین موقعیتی دست یافته است.

این سنخ زن با به چالش طلبیدن باورهای سنتی و افکار قالبی که در طول تاریخ از خلال فرهنگ عامه و آداب و رسوم به وی منتقل شده به خودآگاهی نایل آمده و از حصار تاریخی از خودبیگانگی فلسفی و طبقاتی رهایی یافته است. برای زن کمونیست ایرانی به ویژه این عبور و گذار از کهنه به نو و از خرافه به خرد بسا دشوار و دردناک بوده است، زیرا او ناگزیر هم با سلطه باورهای مذهبی که تماماً با تار و پود زندگی خانوادگی و فرهنگی اش تنیده شده در آویخته، و هم با تاریخ مذکر یعنی تاریخی توأم با نابرابری، استثمار، ستم و جهل به نبرد پرداخته است.

چنین زنی لاجرم با همه ی اجزا و عناصر فرهنگی که حامل مفاهیم مذهبی و باورهای زن ستیزانه هستند به مقابله برخاسته و هر لحظه در معرض انتخاب دشوار و نیز بس جدی و عمیق میان خدا و انسان، جهل و خرد، بندگی و رهایی قرار داشته و البته در این مسیر و به دلیل پایبندی به ارزش های بی نظیر آن، بارها شکنجه و تجاوز و اعدام را از سر گذرانده است. این سنخ زن حتی در مواجهه با مرگ متکی بر آگاهی عمیق و ایمان شگرف خود بر خودآگاهی خویش و رهایی خویشن تاکید می ورزد که «هر آنچه گفتم درست بود و برایش ایستاده ام».

چنانچه بپذیریم آدمی با انتخاب خود آزادی خویش را به اثبات می‌رساند، ناگزیر از پذیرش این حقیقت هستیم که هیچ سنخ زنی به آن درجه از آزادی که زن انقلابی کمونیست بدان دست یافته اعتلا پیدا نکرده، زیرا این زن جدا از انتخاب طبقاتی و سیاسی عمیق خود، مانع جدی و تاریخاً عمیق مذهب را نیز از مسیر توسعه انسانی و رها یافتگی خویش به کناری نهاده است. درحقیقت او با یک تاریخ به مقابله برخاسته و فرهنگ مومیایی و خدا محور را با فرهنگی پویا و انسان محور جایگزین نموده است.

«امیدم آری امیدم»

فراتر از کتاب مقدستان سرود

آیه های جسارت را

زنی از سلسله آتش و دود و آفتاب گردانم»

زن کمونیست توانسته است مفاهیم و مضامین فرهنگ مومیایی را که چون رسوبات تاریخی در طول قرون، به مثابه مفروضات مقدس و بی چون و چرا در عمق ذهن و زندگی اش ریشه دوانیده را کشف و شناسایی نماید؛ برآستی این دشوارترین گامی است که او در فرآیند رهایی پشت سر نهاده است. او به درستی و با موفقیت کامل از این فاز ضروری در پروسه خودآگاهی گذار و در عرصه انتخاب میان خردورزی و خرافه گرایی، مدرنیسم و سنت گرایی و میان ترقی و عقب ماندگی، ضمن نقد خلاقانه گذشته و هر آنچه موجود است، مطلقاً آگاهانه و ژرف و نیز فارغ از مدگرایی و تقلید کور ارزشی، سوسیالیسم و ارزش های رهایی بخش آن را انتخاب نموده است.



این سنخ زن همانا دست به یک انتخاب شورانگیز سرنوشت ساز زده و به رغم فشار طاقت فرسا و خردکننده جبرهای فرهنگی و تحمیل های ایدئولوژیک، از همه باورها و افکار واپسمانده و کهنه روی برتافته و در بستر فرآیندی ژرف و بازآفرین و لیکن توأم با درد و رنجی که هر زایمان به همراه دارد، دوباره خود را متولد ساخته و بدین طریق سیمای زن راستین را به نمایش گذاشته است. براستی چنین زنی به مثابه زن طراز نوین که عواطف عمیق انسان دوستانه و ارزش های عالیقدر سوسیالیستی را در کمال خود نمایندگی می کند بر تارک تاریخ انسان رها می درخشد.

این زن رها همان "نشبته" در ظفار است که در حالی که فریاد می زد «زننده باد انقلاب» کشته شد. او "نگوین تین گیا" است که در سن بیست و سه سالگی برای آن که رفقاییش را زیر شکنجه لو ندهد، زبان خود را برید. او تئوریسین و رهبر برجسته جنبش کمونیستی اسپارتاکیست ها در آلمان "روزا لوگزامبورگ" است که در سال ۱۹۱۹ توسط پلیس سرمایه کشته شد. نام او "دینه" نفر دوم ارتش آزادیبخش ویتنام جنوبی است که برای اولین بار مقاومت مسلحانه جنوب را سازمان داد. این زن رها کسی نیست مگر مهنوش ابراهیمی، فرشته عربیان خوشخو، مرضیه احمدی اسکویی، طلیه علیرمایی، سیما دریایی، شهلا کلاه قوچی، سوسن فریقی، نزهت روحی آهنگران، شیرین فضیلت کلام و هزاران زن آگاه و رهای دیگر که با تحمل رنج و نثار جسورانه حیات خود، در اوج کمال و زیبایی حقیقی ارزش های متعالی و انسان دوستانه کمونیستی را نمایندگی کرده اند.

\*\*\*

## اعلام فراکسیون فعالیت بنام کومه‌له

### مقدمه

ما قبلا در نوشته‌ای تحت عنوان "ضرورت فعالیت بنام کومه‌له" خواهان ادامه فعالیت سیاسی - تشکیلاتی در همان قالب سازمانی واقعی خود یعنی کومه‌له، نه چهارچوب اسمی "حزب کمونیست ایران" شده بودیم. در آن نوشته و همچنین در مطالب و ملاحظات بعدی نیز از تفاوت نگاه‌ها و مواضع فکری و سیاسی خود با "خط رسمی" تشکیلات گفته بودیم. پرواضح بود که این تنها بیان مخالفت و یا انتقاد از صورت ظاهر اسمی و بی مسمائی نام حزب نبود، بلکه فراتر از آن برخی دیدگاه‌ها و چشم‌اندازها و همچنین سبک و روش‌های سازمانی و تشکیلاتی راهم دربر میگرفت. حال بیش از پیش دیده میشود که ادعای موجودیت یک "حکا"ی غیر واقعی، خود نمودی از نگرشی کلی‌تر است که ما خود را در تقابل با آن دیده‌ایم و می بینیم. بعبارت دیگر حتی در صورت فعالیت همگی ما فقط تحت نام کومه‌له، باز یک بازنگری همه جانبه به سیاستها و روشها و... از دیدگاه ما ضروری میبود و هست.

طرح و انتشار نظرات انتقادی ما از همان ابتدا واکنش‌های گوناگونی را در سطوح مختلف، چه در درون تشکیلات و چه بیرون از آن بوجود آورد، گاه ابهاماتی را نیز بدنبال داشت و سوالاتی را پیش آورد که میبایست به آنها پرداخت، اما بیش از همه با برخوردهای ناسالم

رهبری حزب<sup>۲</sup> که هیچ انتقادی را بر نمی‌تابد، مواجه گردید. در این مدت عامدانه به بهانه‌های واهی تمام راهها برای باز شدن باب دیالوگی متمدانه روشن و شفاف مسدود شد. وارونه‌گوئی و انحراف اذهان، سلب کردن استفاده از امکانات تبلیغی و انتشاراتی، ایجاد محدودیتها به هدف به انزوا کشاندن و سرانجام حذف<sup>۳</sup> صدای دیگر<sup>۴</sup> انتخاب گردید. متأسفانه با در پیش گرفتن این روشها آنچه را که لازمه<sup>۵</sup> تکوین فکر و عمل مفید اجتماعی است، یعنی نقد، ارزیابی و واریسی مداوم پیشروی‌ها و پسرفتها از حزب دریغ شده و با دیوار سخت انحصارطلبی و مسلط کردن فضای<sup>۶</sup> تک صدائی<sup>۷</sup> روبرو شده است. با این رویکرد بیش از پیش تمام تلاشها جهت بی‌خاصیت و<sup>۸</sup> روتین کردن<sup>۹</sup> سمینارها، نشست و کنگره‌ها متمرکز گردیده است. این روشها تا به امروز نه تنها ثمری برای تشکیلات نداشته و کمکی به انسجام درونی و حتی وحدت نسبی نظری و اتفاق عمل سیاسی و تشکیلاتی نکرده است، بلکه تماماً با تبعات و نتایج و رویکردهای منفی هم روبرو شده است.

ما در این مدت علیرغم همه کارشکنیها و اتهامات ناروایی که با آن روبرو بوده‌ایم پیگیرانه تلاشهای خود را متناسب با امکانات بسیار محدودی که در دسترس بوده است جهت تدقیق دیدگاههای خود بکار برده‌ایم و کوشیده‌ایم که ضمن ارائه<sup>۱۰</sup> نظرات و دیدگاههای سیاسی خود به میدان مشاجرات بی‌بهای شخصی و گروهی بی سرانجام نیفتیم و صمیمانه به ایجاد فضای سالم سیاسی یاری برسانیم که آنرا همچنان مصممانه پی خواهیم گرفت، زیرا شرط پیشرفت، وحدت و انسجام تشکیلاتی را در آن می بینیم.

آنچه که امروز ما را برانگیخته است که مجدداً و با تدقیق بیشتر، نظرات سیاسی و دیدگاههای فکری و بینشی خود را با جمع رفقای تشکیلاتی و افکار عمومی خارج از آن در میان بگذاریم و<sup>۱۱</sup> فراکسیون فعالیت بنام کومه‌له<sup>۱۲</sup> را اعلام کنیم اینست که :

۱. تاکید بازهم بیشتری داشته باشیم بر ضرورت بازبینی و شکافتن تاکتیکها، سیاستها و چشم اندازهای سیاسی - فکری به گمان ما غیر عینی و نامنطبق برواقعیت همچین روش، سبک و شیوه‌های کاری - تشکیلاتی عقیم و ناموفقی که بر مجموعه عملکردهای تشکیلاتی و سیاسی رو به جامعه و در درون حزب سایه انداخته است.

۲. پی ریزی و دستیابی به ظرفی مناسب، علنی سازمانی برای گرایشی که این خط فکری را نمایندگی میکند، آنهم در چهارچوب پرنسیپهای حقوقی پذیرفته شده جمعی که بتواند بطور کنکرت و شفاف درضمن مسئولیت پذیری در مجموعه کارهای روتین حزبی، به سهم خود دیدگاهها و مواضع خود را در عرصه‌های گوناگون سیاسی - تشکیلاتی و دیدگاهی تبلیغ و نمایندگی کند.

لازم به تاکید باز هم بیشتر است که این اقدامی است ازسر ناگزیری، زیرا که سیاستهای تنگ‌نظرانه و خودبزرگبینانه "رهبری" و روشهای حذف و به انزواکشاندن هر آنچه که خود نمی‌پسندند، تمام روزه‌های ابراز وجود صدای دیگر را کور کرده‌اند. اگر که اینطور نمیبود و همه مجاری و فونکسیونهای حزبی و تشکیلاتی بطور دموکراتیک، سالم و شفاف در دسترس و سر جای واقعی خود میبودند و همگان میتوانستند تبیین و نظرات خود را بدور از واهمه شانتاژ و برچسب‌زنی بیان کنند و اصل بر لیاقت در پیشبرد کار استوار می‌بود و حامی‌پروری جائی نمیداشت، مسلما دیگر تمام توانها در جای واقعی خود بکار گرفته میشدند و دست در دست هم به روند رو به گسترش جنبش و تشکیلات، بسط و فراروئی آن در درون جامعه کمک میکردند و دیگر جائی برای پایمال کردن دموکراسی درون حزبی و نادیده گرفتن حقوق فردی وجود نمیداشت

همچنین لازم است یادآور شویم که اعلام فراکسیون برای ما نه پیش‌درآمدی است برای انشعایی جدید و نه تمهیداتی است برای پرداختن به منافع فردی و گروهی، بلکه همانگونه که ذکر گردید ابزاری است سازمانی، شفاف، قانونی و علنی برای ادامه فعالیت سیاسی - تشکیلاتی. ما تمام تلاش خود را در این جهت و برای تضمین و کاربست حقوق فردی در درون تشکیلات و ایجاد فضای صمیمانه و سالم بکار خواهیم گرفت و امیدواریم که رهبری حزب هم با اتخاذ روشهای مشابه، میدان را برای ایجاد این فضا و به دور ماندن از تنش و اصطکاک هموار گرداند. قطعاً رفقای بدنه تشکیلات با حضور موثر خود خواهند توانست در خلق و ایجاد چنین فضائی و غنا بخشیدن به بحثهای پیش‌رو نقش بارزی ایفا نمایند.

### چکیده‌ای از مواضع و تفاوتها

وجود تفاوت‌های سیاسی و اختلافات نظری - چه در عرصه سیاسی و چه در روشها و سبک‌های کاری - تشکیلاتی در درون یک سازمان جدی سیاسی بخودی خود نه تنها موجب پراکندگی و ریزش نمی‌شود، بلکه با برخورد منطقی و نگاه دیالکتیکی به آن میتواند حتی موجبات تکوین و رشد کیفی و کمی را در همه عرصه‌ها نیز فراهم آورد. آنچه ضررمند است برخوردهای حذف‌خواهانه، فردگرایانه و تخطئه‌گرانه به این اختلافات است. این درست همان شیوه‌ای است که متأسفانه سابقه مخرب و نامیمونی در تشکیلات ما دارد. بجای پاسخگوئی راههای منتسب کردن ما به این و آن را انتخاب کرده‌اند! راه دنبال کردن سرنخ توطئه را گرفته‌اند! با توسل به ابزارهای تشکیلاتی راههای حذف را می‌آزمایند و ... که ریشه این روشها به سابقه‌ای قدیمی‌تر و به کل جنبش چپ بویژه در ایران برمیگردد و

متأسفانه همین میراث شوم امروزه هم بعد از ناکامیهای پی‌درپی و تلخ منتج از اینگونه روشهای بدفراجم، همچنان گریبان ما را رها نکرده است.

با این وجود سعی ما بر این بوده است که بدور از این فضای ناسالم نگرشها و مواضع خود را با توجه به امکانات محدودی که در دسترس بوده است، بیان کنیم. اینجا ضمن طرح چکیده‌ای کلی از این مواضع، خود را متعهد میدانیم که در آینده نیز پیگیرانه و مصممانه به سهم خود در این امر و تدقیق هرچه بیشتر آن بکوشیم. زیرا که حقایق نسبی همواره و تنها در مسیر دیالوگی سالم میتواند جلا و روشنی بیشتر بیابد.

۱- ما بعنوان انسانهایی سوسیالیست و کمونیست که با تاریخ مبارزات کومه‌له و توده‌های کارگر و زحمتکش کردستان در پیوند بوده‌ایم، دغدغه حیات سیاسی و اجتماعی خود را در سرنوشت جنبش آزادیخواهانه و سوسیالیستی‌ای مبینیم که کومه‌له پیش‌تاز آن بود، از این زاویه نقطه حرکت ما اینست که اولاً وضعیت بحرانی‌ای را که کومه‌له بدان دچار شد بعنوان واقعیتی ببینیم، ثانیاً علل این بحران را جستجو کنیم و ثالثاً بدنبال یافتن چاره‌ای در مقابل آن باشیم. که تفاوت و اختلاف ما با خط رسمی از همین جا آغاز میگردد.

ما براین باوریم که تمامی شاخه‌های انشعابی از کومه‌له هرکدام به نوعی و به درجه‌ای از آرمانهای جنبش سوسیالیستی فاصله گرفته و تحت نامها و تشکلهای متعدد (شاخه‌های آنارشویست - اپورتونیستی و رو به فزونی " کمونیزم کارگری" تا اپورتونیسم راست متجلی در شاخه‌های مختلف " سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران ") با نظرات و عملکردهایی که از خود نمایان ساخته اند صف مبارزات و ترقیات فکری، سیاسی و تشکیلاتی توده‌های کارگر و زحمتکش کردستان را دچار اغتشاش و سردرگمی و دلسردی نموده و از یک رهبری منسجم و زبان گویای منافع و آمال آنان محروم نموده‌اند. متأسفانه کومه‌له (

سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) نیز در این رابطه بخصوص در سالهای اخیر کارنامهٔ چندان خوبی از خود بجا نگذاشته است. برخورد انتقادی از موضع چپ و سوسیالیستی به چنین وضعیتی یکی از شروط اساسی و ضروری برای دستیابی به آگاهی و اتحاد توده‌ها در راه آزادی و سوسیالیسم است.

۲- یکی از نموده‌های اساسی و واضح بحران کومه‌له عبارت از تخریب کومه‌له بدست خود کومه‌له بوده است و این پروسهٔ نامیمون بطور آشکار یا نهان، در هر کدام از شاخه‌ها ادامه دارد. اولین عکس‌العمل ما در برابر چنین پدیده‌ای این بوده است که علیرغم نگرش انتقادی و ایرادات جدی نسبت به تشکیلاتی که خود در آن فعالیت میکنیم، منتهای کوشش و تلاش صمیمانه و متعهدانه را برای جلوگیری از پدید آمدن تفرقه‌ای دیگر اعمال کنیم و در عوض به بحث و جدل دلسوزانه و علمی برای تدقیق و تعمیق و روشن ساختن باورهای مشترک یا مورد اختلاف دامن بزنیم. بدیهی است که در این حرکت، از سوی گرایشاتی که موجب تخریب کومه‌له شد - شونیسیم ملی، آنارشیسیم، سکتاریسم، اپورتونیسیم راست و چپ و نیز شخصیت‌پرستی و مقام‌طلبی و غیره خواه در بیرون و خواه از درون تشکیلات - مورد حملاتی قرار گرفتیم که بعضاً برایمان قابل انتظار بود. ما اینها را به قیمت رنج روحی تحمل کرده‌ایم و نغمهٔ انشعاب سر نداده‌ایم برای اینکه دشمنان آزادی قوی نگردند؛ موجب ناامیدی در میان توده‌های مبارز مردم نگشته و سره از ناسره تفکیک گردد و خط چپ و سوسیالیستی، شفاف و نیرومند شود. تلاش ما برای کسب همیاری و ارتقای خرد جمعی یکی از اصول رهنمون ما بوده است و خواهد بود.

۳- چنانکه همگان مطلعند یکی از اختلافات ما با خط رسمی، برسر مسألهٔ حکا است. طی این بیست و پنج سالی که از زمان اعلام موجودیت حکا میگذرد، شاهد وجود سازمان دیگری بجز سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له) در هیچ جای دیگر کشور

پهناور ایران نبوده‌ایم. واین حزب به آن ظرف تشکیلاتی که فعالین کارگری را بخود جلب کند تبدیل نشد. به جای رسیدن به جوانه‌های بلوغ و تکوین پیوسته و مستمر، با ریزش و پراکندگی روبرو بوده است و رهبرانش هنوز پس از یک ربع قرن در تلاش اثبات این فرضیه هستند که "بودنش از نبودنش بهتر است"! اینکه کومه‌له خود را حکا بنامد و سپس خود را بنام سازمان کردستان خود تعریف کند، با هیچ عقل و منطق عادی و زمینی نمیگنجد و تنها عاملی برای نگاهداشتن مجموعه‌ای از انسانها در قیود توهمات و خود فریبی و سرانجام بازیچه شدن در دست کسانی است که از این وضعیت منافی حقیر و کوتاه‌بینانه را تعقیب میکنند.

کومه‌له‌ی چپ و سوسیالیست، یک جریان اجتماعی در کردستان بوده است؛ از اینروست که حتی با تمام شقه‌شقه شدن‌ها قابل صرف‌نظر کردن نیست و هر صعود و نزول آن بلافاصله روی توده‌ها تأثیرات مثبت و یا منفی میگذارد. اما حکا- تحت عنوان حکا- هرگز در هیچ کجا یک جریان اجتماعی نبود و اجتماعی هم نشد. از لحاظ طول و عرض تشکیلاتی هم که در نظر بگیریم، تشکیلات حکا با آن هیبت و قامت اولیه، بدین سرنوشتی دچار شد که دیدیم.

۴- برای نیل به سوسیالیسم، بحث و جدل و پلمیک علمی و مبتنی بر حقایق و واقعیات امروزین جهان و درس‌گیری از تجارب گذشته جنبش کارگری و کمونیستی بطوریکه سرانجام میلیونها کارگر پیشرو برای ساختن آگاهانه جامعه‌ای نوین بدان مسلح گشته باشند، دارای ضرورت حتمی و حیاتی است. سوسیالیسمی که در حکا و کومه‌له از آن دفاع میشود، تنها بدرد توجیه موقعیت ویژه برای عده‌ای معدود و علامت رمزی برای ابراز وفاداری افراد یک جمع نسبت بیکدیگر و کسب مجوز ماندن در این جمع است و گرنه نماینده هیچ ایده و تئوری پیشرفته‌تری نسبت به گذشته (خواه گذشته کومه‌له و خواه گذشته جنبش سوسیالیستی و کمونیستی در جهان) نبوده و برعکس همچون نیروی مقاومت در برابر سیر



انتقاد و پلمیک تئوریک و تعمیق آگاهی سوسیالیستی عمل میکند. میدانیم که سنگ بنای جهانی مارکسیستی بمثابه یک دانش بالنده و یک سیستم فکری و متدلوژی علمی در مغایرت و در مقابله با جزمیت، دگماتیسم و مطلق نگری فلسفی و ایده آلیستی ماقبل خود گذاشته شد که برخوردی غیر دیالکتیکی و غیر تاریخی و متافیزیکی به پدیده‌های درون جامعه و طبیعت داشتند. این جهان بینی خود برگرفته از تازه‌ترین دستاوردهای علمی زمان خود و کشفیات علمی مارکس بویژه در زمینه اقتصادی و برخورد دیالکتیکی و خلاقانه اش به اقتصاد، به جامعه و سیر تاریخی سرنوشت انسان بود و از بسط خلاق آن در شرایط جدید و داده‌ها و دستاوردهای علمی تازه‌تر نیز گریزی ندارد. دیگر چه جای دارد که امروز از آن آئینی تراشیده شود که گویا در مقابل تمام پیچیدگیها و سؤالات امروز بشر جوابهای از پیش آماده‌ای را در آستین دارد. این دقیقاً همان نگاه وارونه و دگمی است که رهبری حزب به مارکسیسم بمثابه رهنمون عمل دارد واز کاربست علمی و عینی آن در تحلیل واقعینانه جامعه و تعیین اولویتهای پیش‌روی آن عاجز مانده است.

آیا سوسیالیسم در ایران به تنهایی ممکن است؟ آیا چه درسهایی از انقلابات و شکستهای گذشته میشود گرفت؟ اقتصاد سوسیالیستی چه ملزومات و خصوصیت‌هایی داشته و چگونه عمل خواهد کرد؟ چه عواملی مانع اتحاد طبقاتی کارگران است؟ آیا در برنامه حزب کمونیست ایران چیزی مورد انتقاد وجود دارد یا خیر؟..... هیچ سؤالی از اینگونه در این تشکیلات مطرح نیست؛ اگر بفرض مطرح هم باشد، گوئی جواب همه‌چیز حاضر و آماده وجود دارد. این فقط شعار است که باید شسته رفته سر داد و تکرار نمود؛ گویا اگر به مرحله‌ای برسیم که شعارهای نابودباد سرمایه‌داری و زنده‌باد و برقرارباد سوسیالیستی از زبان عده کثیری تکرار شود و اموال سرمایه‌داران ضبط گردد، چیزی به آخر راه نمانده است. همه کس میتواند ثابت کند که این امر در خوشبینانه‌ترین حالت، جز یک سرمایه-

داری دولتی بنام سوسیالیسم با یک طبقه تازه بدوران رسیده حزبی در رأس آن بنام طبقه کارگر و جز یک نظام تک حزبی مختنق کننده توده‌ها، چیز دیگری بیار نخواهد آورد.

ما بر این باوریم که دستیابی به جامعه سوسیالیستی و استقرار آن در ایران و بویژه در کردستان پیچیدگیها و دشواریهای خاص خود را داراست و ملزومات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی می‌طلبد. هرگونه بینش و نگاه سطحی، سکتاریستی و اراده‌گرایانه در این خصوص راه به جایی نخواهد برد. تجربه نشان داده است که برای ساختن بنای سوسیالیسم آن نیروی تعیین کننده رهایی بخش طبقاتی، طبقه کارگر آگاه و متحد و متشکل و حداقلی از یک رشد معین نیروهای مولده با زیربنای نسبتاً قوی اقتصادی و صنعتی ضروری است. نمیتوان این ضروریات را خود کرده و اراده‌گرایانه حذف کرد. ساختن سوسیالیسم بر پایه فقر اندیشه کجی است که امتحان خود را بارها پس داده است و ره به هیچ کوره دهی باز نخواهد کرد. همین ضروریات عینی است که مقدمتاً اولویتهای پایه‌ای را می‌طلبد و باز از سر همین اولویتهاست که سوسیالیسم را در جامعه ما بشکل نه یک تحول بلاواسطه بلکه یک پروسه در حین عمل در می‌آورد. این یک دوران گذار است برای ایجاد یک سری اصلاحات و تغییرات بنیادی در زیر بنا و روبنای جامعه، که پیروزی و کوتاهی آن به درجه رشد و آگاهی اجتماعی و همچنین حضور مؤثر و قاطع نیروهای پیشرو طبقاتی در رأس حاکمیت و اداره جامعه بستگی دارد. همین حضور قاطع میتواند تأثیر مستقیمی بر تسریع بخشی آگاهانه بر این پروسه بگذارد. در ارتباط با همین بحث جای خود دارد اشاره‌ای موجز به دو نکته قابل تأمل داشته باشیم :

- جنبش کارگری یکی از ریشه‌دارترین و کلیدی‌ترین جنبشهای عادلانه و رهایی بخش اجتماعی در عرصه سراسری است. این جنبش پرتکاپو به رغم همه فشارها و تلاش

ددمنشانه حاکمیت جمهوری اسلامی، همچنان استوار و حذف ناشدنی در عرصه مبارزاتی وجود دارد. گرچه امروز شاهد مبارزات نسبتاً گسترده کارگری در شکل اعتصابات و اعتراضات در سراسر ایران هستیم، اما نباید این نکته را فراموش کرد که اغلب این مبارزات جدای از هم، خصلت دفاعی و واکنشی دارند. این مبارزات هنوز حتی برای افزایش دستمزدها و شرایط زیستی مناسبتر در جریان نیست و اغلب حول مطالبات و دستمزدهای معوقه میچرخد. فراتر رفتن از این مبارزات صنفی برای پیشرفت جنبش طبقاتی کارگران امری حیاتی و سرنوشت ساز است؛ اما مبارزات تا کنونی پایش را آنگونه که میباید از گلیم مطالبات صنفی فراتر نهاده است. دیدن این خصلت واقعی کنونی کمک میکند که بتوان ارزیابی واقعی و دقیقتری نسبت به وضع موجود داشته باشیم. جنبش کارگری امروز با پراکندگی و تفرقه، عدم تشکل و "ضعف دیدگاهی" روبرو است و از آن رنج میبرد. مبارزه برای ایجاد و نهادن سنگ بنای سندیکاها و تشکلهای کارگری مستقل یک ضرورت و اولویت روز است.

- چندی قبل "برنامه کومه‌له برای حاکمیت مردم در کردستان" ارائه شد. این برنامه همان برنامه حکا است با زبانی ناروشن‌تر و التقاطی‌تر از آن. یعنی از بسیاری جهات برنامه‌ای برای عمل نیست بلکه تنها برای نفس ارائه آن است. ما تلاش خواهیم کرد از طریق بحثهای علنی در نقد برنامه‌های موجود از جمله همین "برنامه کومه‌له برای حاکمیت مردم در کردستان" به شکل‌گیری و ارائه یک برنامه زمینی، روشن و قابل درک و اجرا برای توده‌های کارگر و زحمتکش یاری برسانیم.

۵- تبیین‌ها و سیاست‌های تاکتونی حکا بر سر مسئله ملی در کردستان (و ایران) بر اساس دنباله‌روی از نگرش شونیستی و اپورتونیستی "کمونیسم کارگری" بوده است. بنابراین همواره شاهد نوسان و ابراز نظرهای متناقض بر سر این مسئله بوده‌ایم با این توجیه گفته یا ناگفته

که مبادا در دام تنگ‌نظری ناسیونالیستی بیفتیم. سردرگمی برسر لزوم یا عدم لزوم تشکیلات مستقل چپ در کردستان و اصرار بر حفظ نام حکا و غیره، از سردرگمی نسبت به مسأله ملی در کردستان نیز نشأت میگیرد.

در این ارزیابیهای پر مغلظه‌ای که شاهدش هستیم گاهی حق تعیین سرنوشت ملی مهم است و گاه نیست. گاه مردم کردستان را باید ملت کُرد نامید، گاه نه. گاه مرز کردستان معلوم است و گاه نیست. اگر ملت کُرد بخواهد تقاضای استقلال کند باید با آن همراه شد و اگر چنین خواستی مطرح نکند و بخواهد در چهارچوب ایران باقی بماند، دیگر ملت نیست و یا نباید همچون ملت و دارای حق ملی ظاهر گردد و همان حق شهروندی برایش کافیست. گاه حل مسأله ملی، امر بورژوازی است و آنرا باید به احزاب ناسیونالیست وا گذاشت، و گاه خیر باید چپ نیز دخالتی بکند. اما حزب نباید از خود شعار مشخصی داشته باشد، باید صبر کند ببیند که "مردم" در یک زمان موعود به چه چیز رأی خواهند داد، آنگاه حزب نیز تصمیم بگیرد!

بنظر ما دیدن کثیرالمله بودن ایران و وجود ستم ملی و در نتیجه دفاع بی چون و چرا از رفع این ستم یکی از پایه‌های دموکراسی در ایران و یکی از وجوه مهم برنامه‌ای یک چپ راستین است. از زاویه منافع و موقعیت طبقه کارگر نیز بمسأله بنگریم، میبینیم ستم و تبعیض ملی از یکسو بمعنای تحمیل موقعیت فرودستتر و مشقت بارتتری به توده‌های کارگر و زحمتکش ملل زیردست بوده و از سوی دیگر بار اصلی ستم و تبعیض ملی و رنجهای ناشی از آن، بیش از دیگر طبقات بر دوش طبقه کارگر ملت تحت ستم سنگینی میکند. چپ در کردستان باید طرفدار و مبارز بی چون و چرای حق تعیین سرنوشت ملت کُرد (یعنی حق جداسدن و تشکیل دولت مستقل) و پشتیبان دیگر ملتها در کسب حق تعیین سرنوشت و در همان حال مروج دوستی و همیاری ملتها و اجتناب از کینه‌ورزی ملی باشد. چپ اگر چه باید

مدافع حق ملت‌های ایران در تعیین سرنوشت خویش بوده و هرگونه سرکوبگری و اختناق ازسوی دولت مرکزی نسبت به آحاد و گروه‌ها از هر ملیتی را محکوم کند و علیه آن بایستد، اما این بمعنای دفاع بی قید و شرط از مواضع این یا آن سازمان و حزب متعلق و یا مرتبط به این یا آن ملت نیست، بلکه به این بستگی دارد که جریان مزبور تا چه اندازه در صف دموکراسی، ترقی‌خواهی و انسانیت و عدالتخواهی و در جهت منافع کارگران و دیگر تهیدستان جامعه (خواه رو به توده‌های ملت "خودی" و خواه نسبت به "غیرخودی‌ها") قرار دارد.

بدون مبارزه قاطع علیه شونیسیم ملی (و همینطور اختناق و فاشیسم مذهبی علیه اقلیتهای دینی، مذهبی و عقیدتی) دستیابی به اتحاد طبقاتی کارگران ایران علیه کل طبقه بورژوازی ممکن نیست، زیرا تجربه عینی و عملی نشان داده است که مجموعه این ستمها دامنه جدائیها، تفرقه و خصومت را در میان ملل و ساکنین این جوامع ستمزده گسترده‌تر میسازد و بویژه زمینه دنباله‌روی طبقه کارگر ملت بالا دست را از بورژوازی "خودی" علیه ملل و جوامع اقلیتی فرودست فراهم میسازد. مبارزه در این عرصه وظیفه تخطی ناپذیر همه چپ‌های ایران است. چپ در کردستان نیز باید مبارز بی اما و اگر رفع ستم ملی برملت گردد باشد و در این راه باید بتواند با آگاهگری و بسیج توده‌های میلیونی، سیاستها و حرکات جریان‌ات و نیروهای گردِ مدافع ساخت و پاخت و ارتجاع و اختناق و همچنین دامن‌زنندگان به نفرت ملی، قومی و مذهبی را نیزافشا و خنثی نماید.

وجود مسأله ملی و جنبش بالقوه ملی دموکراتیک در کردستان بمعنای وجود شرایط ویژه‌ای در این سرزمین نسبت به مابقی ایران و شرایط ویژه‌ای در زندگی و مبارزه توده‌های کارگر و زحمتکش گردد و بنابراین بمعنای لزوم اتخاذ سیاستها و تاکتیک‌ها و در دستور گذاشتن اهداف ویژه‌ای نیز از جانب چپ فعال در جامعه کردستان است. این امر نتیجتاً ضرورت

حضور یک سازمان چپ مستقل را در کردستان ایجاب میکند؛ تا بتواند - در عین پیشبرد حداکثر هماهنگی و اتحاد مبارزاتی با تمام توده‌ها و ملل ساکن ایران - به نیازهای مبارزه طبقة کارگر و دیگر توده‌های ستمدیده مردم در همه وجوه آن در کردستان پاسخگو باشد.

از نظر ما سرزمین کردستان ایران به مناطقی در غرب ایران اطلاق میشود که اکثریت ساکنین آن را مردمان کرد زبانی تشکیل میدهند که تاریخاً و بویژه طی دهها سال اخیر موارد زیادی مبنی بر رشد احساس هم‌سرنوشتی و همبستگی ملی و اتحاد مبارزاتی در برابر مظالم رژیم فاشیستی - مذهبی مرکزی، بین این مردمان را شاهد بوده‌ایم. در هر حال اینکه این مردم بخواهند سرانجام همچون یک ملت دارای سقف سیاسی واحد با یکدیگر همزیستی نمایند به تصمیم آزادانه خود آنها مربوط است؛ مبارزه برای تأمین شرایط چنین تصمیم آزادانه و فارغ از هرگونه فشار و سرکوبی یکی از وظایف مهم ما محسوب میشود. ضمناً ما براین باوریم که با توجه به روابط و پیوندهای فرهنگی، اقتصادی و تاریخی‌ای که بین اهالی کردستان و مابقی ایران وجود داشته است، ماندن آزادانه و داوطلبانه در چهارچوب یک ایران دموکراتیک کم ضررترین راه حل و مفیدترین بحال ملت کُرد و دیگر مردمان ایران است. عنوان و شکل این اتحاد داوطلبانه و حدود اختیارات حکومت ملی محلی و حکومت مرکزی را به بحثهای آینده وامیگذاریم.

رشد همبستگی و احساس همدردی مشترک ملی بین مردم کرد در بخشهای مختلف کردستان واقع در کشورهای منطقه، یک واقعیت تاریخی انکارناپذیر است. ما از مبارزات اهالی دیگر بخش‌ها در راه آزادی و ترقی و رفع ستم و تبعیض ملی پشتیبانی میکنیم، درعین اینکه خود را مجاز به دخالت سیاسی در اوضاع این بخشها نمیدانیم.

۶- برخورد به جنبشهای دموکراتیک و توده‌ای: نمونه‌های برخورد نظری و عملی منزه - طلبانه و سکت‌گرایانه‌ای را میتوان نشان داد که حکایت از عدم نظارت اصول مارکسی و واقع‌بینی ماتریالیستی و احساس مسئولیت در قبال جنبش توده‌ای، در کل مدعیان چپ و از جمله در میان ما دارد. گاهی حتی نظراتی تا حد تخطئه هر نوع جنبش و خواسته دموکراتیکی بمیدان آمده و گاه با معیار منافع سکتی با آنها روبرو گشته‌ایم. این در نهایت بمعنای پاسیفیسیم و خود را بی وظیفه کردن در قبال این نوع جنبشهاست (جنبش زنان، جنبش دانشجویی و ...) از منظر این دیدگاه همچنانکه ذکر آن رفت گرایشهای دیگر در درون جنبشهای اجتماعی محلی از اعراب ندارند و قابل پشتیبانی هم نیستند، و تنها گرایشی که باید مورد پشتیبانی قرار گیرد گرایش سوسیالیستی است - آنهم از نوعی که خود میپسندند و میبایستی قبلاً مورد تأیید قرار گرفته باشد. این تفکر در نهایت سبب جداسدن جنبش واقعی سوسیالیستی از زمینه‌های توده‌ای خود خواهد شد. این نگرش سکت‌گرایانه و تفرقه‌انگیز را در خصوص جنبشهای زنان، جوانان و ... هم میتوان دید. که اجمالا اشاره کوتاهی به آنها نیز خواهیم داشت:

- جنبش رهائی زنان از جمله جنبشهای بسیار تأثیر گذار و با توانائی‌های قوی انقلابی و دموکراتیک است که در صحنه سیاسی ایران همواره و بویژه در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی حضور گسترده و فعالی داشته است. این جنبش میتواند به یکی از ستونهای جنبش سیاسی و مبارزاتی توده‌ها در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تبدیل گردد. ما تمامی این جنبش را که در راه تحقق آزادی و رهائی زن از انقیاد ستم جنسی و فرهنگ مردسالاری و بخاطر آرمانهای عدالتخواهانه و آزادی خواهانه پیکار میکند، فارغ از هرگونه پیشداوری تئوریکی جزمی گرایانه، قابل دفاع و پشتیبانی میدانیم و در راه تقویت و تعمیق آن تلاش خواهیم کرد. موکول کردن تحقق این خواستهای برحق و امروز دست یافتنی که اکنون در

بخش عمده‌ای از جهان سرمایه‌داری هم کسب شده‌اند، به آینده دور و تحت هر نام و به هر بهانه‌ای ناموجه و تخطئه‌گرانه است. این در خوشبینانه‌ترین حالت سردر لاک اندیشه‌های خود فرو بردن و سپردن وظایف مبرم امروزین به دیگر گرایش‌های اجتماعی است. ما در ضمن، هر گونه تلاش سکتاریستی را برای گویا پالایش و جداسازی صفوف جنبش حق طلبانه زنان به بهانه سوسیالیستی بودن یا نبودن اهداف کوتاه و دراز مدت آن و محدود کردن وسواس گونه صفوف آن به اعضای تشکیلاتی و در واقع "تشکیلاتی کردن" و وابسته ساختن به گرایش و تبیین خاص حزبی را مردود و شکست خورده و ناگوار برای سازماندهی و تشکل زنان میدانیم.

- جنبش دانشجویی؛ در این عرصه هم، همچون جنبش زنان تلاش برای "تشکیلاتی کردن" باصطلاح حزبی آن، که در واقع استفاده‌ای ابزاری از جنبش و فعالین آن محسوب میشود، گامی است رو به پس که موجب تفرق و پراکندگی، محفلیسم و حاشیه‌ای شدن، همچنین ناامیدی و سرخوردگی در صفوف آن می‌گردد.

۷- دیدگاه موجود در تشکیلات نسبت به تاریخ کومه‌له، دنباله همان دیدگاه انحرافی جریان کمونیسم کارگری است؛ اگرچه گاهی انتقادهائی سطحی و بی تأثیر را در برابر جریان مزبور شاهد بوده‌ایم.

نقد ما از گذشته کومه‌له چیست؟ آیا آنرا جریان چپ و سوسیالیستی میشناسیم؟ آیا تحت تأثیر اتحاد مبارزان کمونیست، سوسیالیست و کمونیست شده است؟ آیا پس از تشکیل حکا به چنین خصوصیتی دست یافته است؟.....

صحبت بر سر این نیست که بخواهیم مدالی به کومه‌له یا به گذشته خود بدهیم، بلکه صحبت بر سر نقد دیدگاه‌هایی است که کومه‌له را به چنین وضعیت بحرانی‌ای کشاند و از



جانب هیچکدام از تشکلهای موجود، جز برخوردهای سکتاریستی خودتبرئه کن و موجودیت خود را توجیه کن، هیچ نقد عمیقی که امیدبخش و راهگشای فعالین کنونی و مبارزین جوانتر باشد انجام نگرفته است.

از نظر ما کومه‌له از همان ابتدا با تمام کمبودهایی که اکنون و با دیدگاه امروزیمان، میتوان برای آن برشمرد و باید مورد بررسی انتقادی قرار داد، یک جریان چپ و سوسیالیست بوده است. مبارزات کومه‌له از ابتدا تا کنون تجربیات و دستاوردهای گرانقدری داشته است که تجزیه و تحلیل مارکسیستی، منصفانه و علمی جوانب مختلف آنها و درس‌آموزی از آن برای رهروان چپ آینده دارای اهمیت حیاتی است. از همه اینها چشم پوشی کردن و میدان را برای تعبیر و تفسیرهای آنارشویستی و راست‌روانه واپورتونیستی و اکاذیب جریانات ضدآزادی و مرتجع خالی گذاشتن، و در همان حال از نام و عنوان کومه‌له همچنان برای خود اعتبار کسب کردن، تصور نمیکنیم با عقلیت و مبارزه و منش کمونیستی همخوانی داشته باشد.

۸- طی سالیان نسبتاً طولانی همان دیدگاهی که به آن اشاره کردیم، در عرصه اداره و رهبری تشکیلات عمل کرده است. انسان بعنوان ابزاری بکار گرفته میشود برای دست یابی به اهداف معینی که مورد نظر دستگاه رهبری میباشد؛ تشکیلات نه ابزاری برای تدارک انقلاب، بلکه خود به هدف تبدیل شده و حتی از آنها فراتر مبنای ایدئولوژی نیز قرار نمیگیرد؛ حزب همه چیز است و مبنای هرگونه سنجشی است؛ مدتهاست جدل ایدئولوژیک و سیاسی نایاب شده است و گوئی این پدیده پس از جدائیهای که از آن صورت گرفته، ضرورت خود را از دست داده است.

در برخورد به دگر اندیشان، در برابر هرگونه انتقاد از حزب و رهبری آن و یا شیوه‌های رهبری و یا سیاستهای تشکیلات، به شیوه‌ای ناعادلانه، ابتدا آن حکم همیشگی که تاریخاً در احزاب چپ عموماً و از جمله در حکا و کومه‌له نیز بکار گرفته شده است، صادر میگردد و سپس مخالفین بآن منتسب میشوند. هر کس و بهر شیوه‌ای مخالفتی ابراز کند بدون هیچ توضیحی "ناسیونالیست"، "رهروان راه شکست خوردهٔ منشعبین" و... نثارش میشود و برخورد صریح و رفیقانه جای خود را به عدم صراحت و برخوردهای ناسالم داده است.

### پایان سخن

بنابراین با توجه به آنچه ذکر شد، با استناد به بند ۵ از مادهٔ دوم فصل دوم اساسنامه حزب کمونیست ایران، تشکیل فراکسیون فعالیت بنام کومه‌له و آغاز فعالیت آنرا اعلام میداریم، و از این پس بعنوان یک فراکسیون در تشکیلات برای تحقق اهدافمان با اتکاء به حقوق اساسنامه‌ای به فعالیت خود ادامه خواهیم داد. رعایت حقوق اساسنامه‌ای و احترام به دموکراسی و حقوق انسانی در درون تشکیلات از هر دو جانب میتواند پایهٔ همزیستی تشکیلاتی همگی ما در حال و آینده باشد.

فراکسیون جریانی فکری و سیاسی متکی بر سوسیالیسم علمی است، که از زاویهٔ منافع کارگران و زحمتکشان و دیگر اقشار ستمکش و محروم به جامعه مینگرد، تلاش و مبارزه اش را همچنان در جهت ایجاد تغییر بنیادی در وضعیت حاکم بر زندگی آنان و تامین رفاه و صلح وامنیت و آسایش برای جامعه و در قدم اول برچیدن نظام ارتجاعی و منفور جمهوری اسلامی، به کار میگیرد.

ما اعلام میداریم که به آرمان سوسیالیستی و سنتهای انقلابی و ارزشمند کومه‌له وفاداریم و آنرا پشتوانه‌ای برای فعالیت آینده خود قرار میدهیم. ما میخواهیم با اتکا به اندوخته گرانبهائی که از تجربه مبارزاتی کومه‌له در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و در دفاع از کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه برای ما بجا مانده است، که گنجینه‌ای بسیار با ارزش از صداقت، صمیمیت، آرمانخواهی کمونیستی و انسان دوستی را در بردارد، همچون نیروئی چپ و سوسیالیستی واقعی همبسته و مستقل در کردستان همدوش با سایر نیروهای ترقیخواه و سوسیالیست در مناطق دیگر در راه پیش روی بسوی آینده و منطبق با تحولات جامعه کردستان و ایران در راه رهایی انسان و بخاطر سعادت انسان به پیکار خود ادامه دهیم.

ما همچنین از همه رفقائی که سالیان طولانی از زندگی خود را در راه تحقق آزادی و آرمانهای عدالتخواهانه، انسانی و انقلابی کومه‌له بکار گرفته اما به هر دلیل از فعالیتهای تشکیلاتی کومه‌له به کنار مانده‌اند میخواهیم در این رهگذر برای تقویت خط کومه‌له‌ای امروزین از ما پشتیبانی کنند.

تیرماه ۱۳۸۷ برابر با ژوئیه ۲۰۰۸

\*\*\*

## دفاع از سوسیالیسم

### نقدی بر مواضع جمع فعالیت بنام "کومه له"

صلاح مازوجی

مقدمه:

بیانیه اعلام فراکسیون فعالیت بنام "کومه له" (۱) اگرچه هنوز مملو از بیانات و دیدگاههای مبهم و راز گونه است و از نبود شفافیت و صراحت کافی در تشریح نظرات و دیدگاه این رفقا رنج می برد، با اینهمه از آنرو که پاره ای از دیدگاهها، چشم اندازها و نظرات این رفقا را با صراحت بیشتری در مقایسه با گذشته بیان می کند یک گام به پیش است.

این بیانیه صحت و درستی درک رایج در صفوف حزب کمونیست ایران و کومه له، مبنی بر اینکه اختلاف اصلی این جمع نه بر سر آرایش تشکیلاتی و قالب و قواره حزب کمونیست ایران، بلکه بر سر مبانی برنامه، استراتژی و سیاستهای جریان ماست، را بوضوح نشان می دهد. عدم صراحتی که در گذشته نه چندان دور ما را ناگزیر می کرد که با نقد و موشکافی نظرات و دیدگاه این رفقا نشان دهیم که اختلاف اصلی نه بر سر شکل و قواره سازمانی بلکه بر سر اهداف و استراتژی ناظر بر فعالیت های این تشکیلات است، اکنون با صراحت اندک بیشتری در لابلای سطور نوشته این رفقا بیان می گردد.

همینکه در اطلاعیه اعلام فراکسیون آمده است حالا بیش از پیش دیده می شود که ادعای موجودیت یک حکا غیر واقعی، خود نمودی از نگرشی کلی تر است که ما خود را در تقابل با آن دیده ایم و می بینیم. عبارت دیگر حتی در صورت فعالیت همگی ما فقط تحت نام کومه له باز یک بازنگری همه جانبه به سیاستها و روشها ... از دیدگاه ما ضروری میبود و هست. (بیانیه اعلام فراکسیون ... خط تاکید از من است) به روشنی نشان می دهد که روند بحثهای تاکنونی اختلاف بر سر چهارچوب و قواره تشکیلاتی را به حاشیه رانده و بی مسمائی عنوان فعالیت تحت نام کومه له را بر همگان عیان کرده است، و همین سیر پیشرفت بحثها، اکنون این امکان را فراهم آورده است که دیدگاهها و نظرات این رفقا را که تاکنون بصورت واژگونه مطرح می شد را بر سر پای خود قرار دهیم، تا بهتر به جایگاه واقعی دیدگاههای آنها پی ببریم. عنوان فعالیت بنام کومه له فقط بیان وارونه دیدگاه این رفقا است.

## دفاع از سوسیالیسم

برای آنکه بتوانیم به بحث این رفقا، بعنوان یک چهارچوب سیاسی و فکری شناخته شده برخورد کنیم، لازم است که از سوسیالیسم مورد نظر آنها شروع کنیم، چون این رفقا معتقدند که: سوسیالیسمی که در حکا و کومه له از آن دفاع می شود، تنها بدرد توجیه موقعیت ویژه برای عده ای معدود و علامت رمزی برای ابراز وفاداری افراد یک جمع نسبت به یکدیگر و کسب مجوز ماندن در این جمع است ... (بیانیه اعلام فراکسیون ...)

بیانیه در حالی که با فضل فروشی تئوریک مابانه ای بر ضرورت کاربست متدولوژی علمی در مغایرت و در مقابله با جزمیت، دگماتیسم و مطلق نگری فلسفی و ایده آلیستی<sup>۲</sup> پا می

فشارد، آنگاه که به رهیافت سوسیالیسم می رسد مجموعه ای از سئوالات و عبارات مبهم را در برابر خواننده قرار می دهند.

این رفقا سئوال می کنند: "آیا سوسیالیسم در ایران به تنهایی ممکن است؟ آیا چه درسهایی از انقلابات و شکستهای گذشته میشود گرفت؟ اقتصاد سوسیالیستی چه ملزومات و خصوصیهایی دارد و چگونه عملی خواهد شد؟ چه عواملی مانع اتحاد طبقاتی کارگران است؟ آیا در برنامه حزب کمونیست ایران چیزی مورد انتقاد وجود دارد یا خیر؟ و به دنبال، با طرح این ادعا که گویا: "برنامه حزب کمونیست ایران در خوشبینانه ترین حالت به جز یک سرمایه داری دولتی بنام سوسیالیسم با یک طبقه تازه بدوران رسیده حزبی در راس آن به نام طبقه کارگر و جز یک نظام تک حزبی مختنق کننده توده ها چیزی دیگری ببار نخواهد آورد". (بیانیه اعلام فراکسیون ... تاکید از من است) به زعم خودشان تلاش می کنند که به این سئوالات پاسخ بدهند.

این رفقا می نویسند: "ما بر این باوریم که دستیابی به جامعه سوسیالیستی و استقرار آن در ایران و بویژه در کردستان پیچیدگیها و دشواریهای خود را داراست و ملزومات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را چه در سطح منطقه ای و چه در سطح جهانی می طلبد". (بیانیه اعلام فراکسیون ...)

و در ادامه می خوانیم: "تجربه نشان داده است که برای ساختن بنای سوسیالیسم آن نیروی تعیین کننده رهایی بخش طبقاتی، طبقه کارگر آگاه و متحد و متشکل و حداقلی از یک رشد معین نیروهای مولده با زیربنای نسبتاً قوی اقتصادی و صنعتی ضروری است، نمی توان این ضروریات را خود کرده و اراده گرایانه حذف کرد. ساختن سوسیالیسم برپایه فقر اندیشه

کجی است که امتحان خود را بارها پس داده است و ره به هیچ کوره دهی باز نخواهد کرد.  
(بیانیه اعلام فراکسیون ... تاکید از من است)

آوردن این نقل قولهای طولانی اگرچه به ساده کردن درک مطلب کمک چندانی نمی کند اما از آنجا ضروری است که نشان دهد، چگونه این رفقا بعد از ۸ سال فعالیت بعنوان یک اقلیت تشکیلاتی و ضدیت با سوسیالیسم مورد نظر حزب کمونیست ایران و کومه له، زمانی که به تصویر چشم انداز ساختن سوسیالیسم مورد ادعای خود می پردازند، یک مشت سؤال و عبارات مبهم را پیش روی ما قرار می دهند، و نه تنها سوسیالیسم بعنوان یک نظام اجتماعی، بلکه مبارزه در راه انقلاب کارگری و تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر را نیز به آینده ای نامعلوم موکول می کنند.

هیچ مارکسیستی نمی تواند با پیچیدگی های استقرار سوسیالیسم در جامعه ایران که بیش از ۷۰ درصد از کارگران آن در کارگاههای کمتر از ۱۰ نفر به کار اشتغال دارند، در جامعه ای که نزدیک به یک قرن حاکمیت دیکتاتوری بورژوائی، زخمها و شکاف های عمیقی بر آن وارد آورده است و با وجود هیولای عظیم نیروی عادات خورده بورژوائی و ... مخالفتی داشته باشد، یا هر عابری می داند که کردستان جامعه ای صنعتی نیست، از دودکشهای سر به فلک کشیده کارخانه ها و مراکز تولیدی کامپیوتریزه شده خبری نیست و کارگران کردستان کارگران صنعتی نیستند. اما نکته مهم در این مبحث این است که این رفقای ما از بیان این حقایق و تاکید بر ضرورت رشد نیروهای مولده با زیربنای نسبتا قوی اقتصادی و صنعتی، کدام استنتاج سیاسی و استراتژیکی را می کنند؟

در کجای متون مارکسیستی انقلاب کارگری از زیر بنای قوی اقتصادی و صنعتی استنتاج شده است؟

بر مبنای آموزشها و تاریخ زندگی و مبارزه مارکس، الزام آور نیست که برای وقوع انقلاب کارگری و سوسیالیستی، جامعه سرمایه داری ایران حتما باید کلیه ظرفیتهای و امکانات خود را برای رشد نیروهای مولده به پایان رسانده باشد. طبقه کارگر در ایران و کردستان مجبور نیستند که برای سازماندهی انقلاب کارگری در انتظار بمانند تا سرمایه داری ایران راه دراز رسیدن به سرمایه داری اروپا و آمریکا را ببیند. رشد نیروهای مولده در خلاء اتفاق نمی افتد. سرمایه داری ایران، امکاناتش را برای رشد نیروهای مولده در جامعه ای به کار می بندد که شعله های آتش مبارزه طبقاتی به هر سو زبانه می کشد. نمی شود بر ضرورت رشد نیروهای مولده تاکید نمود اما مبارزه طبقاتی در این جامعه را قلم گرفت. وقوع انقلاب کارگری در جامعه ای که در آن نظام سرمایه داری حاکم است، وابسته به سطح رشد نیروهای مولده نیست، بلکه مستقیما به میزان رشد مبارزه طبقاتی، درجه آگاهی، سازمانیابی توده ای و حزبی طبقه کارگر و آمادگی آن برای انجام نبرد نهایی بستگی دارد، بنابراین، امری کاملا ممکن است که در کشور سرمایه داری با اقتصادی عقب مانده طبقه کارگر زودتر به قدرت برسد تا در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، همانطور که انقلاب کارگری اکتبر هم در ضعیف ترین حلقه زنجیر نظام سرمایه داری بوقوع پیوست.

متد و آموزشهای مارکس در عصر جهانی شدن سرمایه و در زمانی که پیامدهای ویرانگر این نظام جهانی از بیکاری، ساختاری، گسترده و علاج ناپذیر گرفته تا دیکته کردن سیاستهای کمرشکن اقتصادی مراکز مالی جهانی به کشورهای جهان سوم، از مرگ و میر و نابودی میلیونها انسان در اثر گرسنگی و بیماریهای قابل پیشگیری گرفته تا عقبگرد فرهنگی تا تولید دیوانه وار سلاحهای کشتار جمعی و تا تخریب و نابودی تدریجی محیط زیست، بیشتر از هر زمان دیگری مصداق پیدا کرده است. نظام سرمایه داری که تمامی نقاط جهان را تحت سیطره خود قرار داده، عوارض و پیامدهای وخامت بار خود را بطور ملموس بر



زندگی و معیشت طبقه کارگر در کشورهای "جهان سوم" و کشورهای در "حال توسعه" نشان داده است.

متد مارکس در برخورد به امر انقلاب در فرانسه اواسط قرن نوزدهم که رشد نیروهای مولده و کمیت طبقه کارگر در آن، بهیچوجه به پای ایران امروز نمی رسید، درستی این اصل که انقلاب کارگری را از رشد مبارزه طبقاتی، درجه آگاهی، سازماندهی توده ای و حزبی طبقه کارگر و آمادگی آن برای انجام نبرد نهایی نتیجه می گیرد، به روشنی نشان می دهد. مارکس که مدافع ثابت قدم انقلاب پیگیر و بی وقفه بود در کتاب "هیجدهم برومر لوئی بناپارت" در تحلیل ماهیت طبقاتی انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه می نویسد:

*"انقلاب اجتماعی قرن نوزدهم چکامه خود را از گذشته نمی تواند بگیرد، این چکامه را فقط از آینده می توان گرفت. این انقلاب تا همه خرافات گذشته را نروید و نابود نکند قادر نیست به کار خویش پردازد. انقلاب های پیشین با یادآوری خاطره های تاریخی جهان، از آن رو نیاز داشتند که محتوای واقعی خویش را بر خود بیوشانند. انقلاب قرن نوزدهمی به این گونه یادآوری ها نیازی ندارد و باید بگذارد که مردگان سرگرم دفن مرده های خویش باشند تا خود به محتوای خویش پردازد. در گذشته، مضمون به پای عبارت نمی رسید، اکنون عبارت است که گنجایش مضمون را ندارد."*

مارکس سپس ادامه می دهد "انقلابهای بورژوازی، از انواع انقلابهای قرن هیجدهم، با سرعت تمام از یک کامیابی به کامیابی دیگر می رسند. آثار دراماتیک هر یک از این انقلابها بیش از دیگری است. آدمها و اشیاء غرق نور و آتش اند، و روز، روز از خود بی خودی است. اما، این همه دوامی ندارد و طولی نمی کشد که این شور و شوقها به نقطه اوج خود می رسد، و جامعه به دورانی طولانی از پشیمانی در حالتی فرو می رود که هنوز فرصت نیافته است

کامیابی های دوره طوفان و التهاب اش را با آرامش و سنجیدگی جذب و هضم کند. انقلابهای پرولتاریایی، برعکس، مانند انقلابهای قرن نوزدهم، همواره در حال انتقاد کردن از خویش اند، لحظه به لحظه از حرکت باز می ایستند تا به چیزی که به نظر می رسد انجام یافته است دوباره بپردازند و تلاش را از سرگیرند، به نخستین دودلیها و ناتوانیها و ناکامیها در نخستین کوششهای خویش بی رحمانه می خندند، رقیب را به زمین نمی زنند مگر برای فرصت دادن به وی تا نیروی تازه از زمین برگردد و به صورتی دهشتناک تر از پیش رویارویشان قد علم کند، در برابر عظمت و بی کرانی نامتعیین هدفهای خویش بارها و بارها عقب می نشینند تا آن لحظه ای که کار به جایی می رسد که دیگر هرگونه عقب نشینی را ناممکن سازد، و خود اوضاع و احوال فریاد برآورد که رودس همین جا است، همین جا است که باید جهید! یا گل همین جا است، همین جا است که باید رقصید. (هیجدهم برومر لوئی بناپارت - تاکید از من است).

این نقل قول ها بخوبی نشان می دهد که مارکس انقلاب قرن نوزدهم در فرانسه را که رشد نیروهای مولده و کمیت طبقه کارگر در آن بهیچوجه به پای ایران امروز نمی رسید، انقلابی کارگری و مداوم می داند، و همچنین نشان می دهد که مارکس ضرورت انقلاب کارگری در جامعه ای که در آن نظام تولیدی سرمایه داری حاکم بود را نه از روی رشد نیروهای مولده بلکه از میزان رشد مبارزه طبقاتی نتیجه می گرفت.

مارکس در نوشته کار دستمزدی و سرمایه نیز که به تاریخ آوریل ۱۸۴۹ انتشار یافته است، بر ضرورت شرکت مستقیم طبقه کارگر، به تلاش احزاب کارگری برای ارائه برنامه مستقل و رزمنده، و بر رهبری کارگری انقلاب برای پیروزی مسلم، حیاتی و گریز ناپذیر، تاکید کرده است.

اما این رفقای ما بر خلاف متد و روش انقلابی مارکس، از دشواریهای استقرار اقتصاد سوسیالیستی در کشوری مانند ایران و کردستان به این نتیجه می‌رسند که تلاش برای سازماندهی انقلاب کارگری که یکی از ارکان استراتژی سوسیالیستی است را به کلی از دستور کار و مبارزه خود خارج کنند. این رفقا برای نتیجه‌گیری مورد دلخواه خودشان هیچ تمایزی میان انقلاب کارگری و تصرف قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر با سازماندهی و استقرار اقتصاد سوسیالیستی قائل نمی‌شوند. این جمع، نه در بیانیه اخیر و نه در هیچکدام از نوشته‌های تاکنونی‌شان حتی کلامی از ضرورت سازماندهی انقلاب کارگری به میان نمی‌آورند.

آیا ممکن است این رفقا لطف کنند و قدری صریح‌تر نظرات خود را بیان دارند و به ما بگویند در غیاب استراتژی انقلاب کارگری کدام استراتژی را در پیش گرفته‌اند؟

این رفقا، با از دستور کار خارج کردن استراتژی انقلاب کارگری و سازماندهی طبقه کارگر برای تصرف قدرت سیاسی، عملاً استراتژی رشد نیروهای مولده، غلبه بر عقب ماندگیهای اقتصادی، صنعتی کردن جامعه زیر حاکمیت و رهبری بورژوازی بخوان از نوع دموکرات و با وجدانش و تلاش برای انسانی‌تر کردن نظام سرمایه داری و اصلاح آن را در پیش گرفته‌اند.

در تاریخ جنبش کمونیستی صحبت کردن از دشواریهای استقرار سوسیالیسم در یک کشور تازگی ندارد. ترتسکی از رهبران برجسته انقلاب کارگری روسیه بر این باور بود که انقلاب کارگری در روسیه فقط با پیدا کردن ماهیت بین‌المللی می‌تواند به سوسیالیسم برسد، پس از آن بسیاری از نظریه پردازان سوسیالیسم به پیروی از او، این تز را تکرار کرده‌اند اما

کمتر اتفاق افتاده که به بهانه دشواریهای سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی مبارزه برای سازماندهی انقلاب کارگری را از دستور فعالیت خود خارج کنند.

نظرات این رفقا به دیدگاه لیبرالیستی منشویکها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شباهت دارد. منشویکها در آلمان بلشویکها را به این خاطر که بر شرکت و رهبری طبقه کارگر در دولت دموکراتیک احتمالی تاکید می کردند سرزنش می کردند و نگران آن بودند که تاکید بر رهبری طبقه کارگر ممکن است باعث شود که بورژوازی از انقلاب برمد. منشویکها با این استدلال که دولت ابزار طبقه ای است که از لحاظ اقتصادی سیادت دارد، بنا بر این دولت دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر در جامعه ای که اقتصاد آن سرمایه داری است را بناگزیار ابزار دست طبقه بلحاظ اقتصادی غالب، یعنی طبقه سرمایه دار می دانستند و از اینرو نتیجه می گرفتند که مادام که دولت، دولت سرمایه داری است، بهتر است که طبقه کارگر در اپوزیسیون بماند تا بورژوازی موجبات حل مسائل دموکراتیک و توسعه صنعتی جامعه را فراهم آورد و از همین زاویه به ایده حکومت کارگران و دهقانان که از جانب بلشویکها مطرح می شد، می تاختند.

رفقای ما هم از این زاویه که هرگونه تلاش برای سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی در یک کشور را محکوم به شکست می دانند، بنابراین استراتژی انقلاب کارگری و تصرف قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر را، برابر با سوق دادن طبقه کارگر به لبه پرتگاه سوسیالیسم فقر می دانند، و از اینرو بناگزیار به استراتژی صنعتی کردن جامعه توسط بورژوازی تن می دهند. و معلوم نیست که چرا طبقه کارگر ایران و کردستان باید با تحمل فقر و فلاکت اقتصادی و زندگی کردن زیر خط فقر، بهای صنعتی کردن جامعه تحت رهبری بورژوازی را بپردازند.

این رفقا با بیان اینکه سوسیالیسم مورد نظر حزب کمونیست و کومه له در خوشبینانه ترین حالت جز یک سرمایه داری دولتی بنام سوسیالیسم با یک طبقه تازه به دوران رسیده حزبی در راس آن بنام طبقه کارگر و یک نظام تک حزبی مختنق کننده توده ها چیز دیگری ببار نخواهد آورد دارند شکست انقلاب کارگری اکتبر را به نتایج تلاش و مبارزه هر جریان کمونیستی برای انقلاب کارگری و استقرار جامعه سوسیالیستی تعمیم می دهند. این رفقا از پیش، هر گونه تلاش و مبارزه ای برای سوسیالیسم را برابر با تلاش برای استقرار سرمایه داری دولتی و هر مبارزه برای تامین آزادی واقعی را با نظام تک حزبی مختنق کننده توده ها یکی می گیرند، و معلوم نیست در این جهان پهناور، کدام جریان کمونیستی است که به زعم این رفقا چشم انداز سوسیالیسم را بر روی بشریت گشوده است. این رفقا بدون آنکه بخواهند و متوجه باشند در کمپ نیروهایی قرار می گیرند که بیش از ۷۰ سال است با مستمسک قرار دادن پیامدهای شکست انقلاب کارگری اکتبر، نیروهای کمونیست را آماج حملات خود قرار داده اند.

کومه له و حزب کمونیست ایران در همان حال که بر برخی از قوانین عام جامعه سوسیالیستی از جمله الغای مالکیت خصوصی، الغای کار مزدی، مبتنی بر تولید ارزش اضافه، پایان دادن به استثمار فرد از فرد و آغاز روند رو به زوال دولت، بعنوان بخشی از اجزای استراتژی سوسیالیستی تاکید کرده، اما هیچگاه برای سوسیالیسم از قبل برنامه پردازی نکرده است. ما بر این باور بوده و هستیم که با پیروزی انقلاب کارگری و درهم شکستن مقاومت بورژوازی، این دخالت مستقیم و پراتیک انقلابی طبقه کارگر است که با در نظر گرفتن ظرفیتها و امکانات موجود در جامعه، چشم اندازهای برنامه اقتصادی خود را به روی جامعه می گشاید و دست بکار سازماندهی اقتصادی سوسیالیستی می شود. کارگران برای این امر

هیچ شکل حاضر و آماده ای را نمی یابند که بر مبنای آن مناسبات سوسیالیستی را بنیان نهند، کارگران به قدرت رسیده در این زمینه نیز باید دست به ابتکار و آفرینش بزنند.

ما بعنوان فعالین سیاسی کمونیست موظف هستیم که تجارب انقلاب کارگری در روسیه و روند شکست آن را با دقت مطالعه کنیم و از تجارب آن درس بگیریم، نه اینکه با تعمیم دادن سرنوشتی که این انقلاب به آن دچار شد و پیامدهای شکست آن، برای هر تلاش و مبارزه کمونیستی برای انقلاب کارگری و سوسیالیسم آیه یأس سر دهیم و از سر نومیدی به استراتژی صنعتی کردن جامعه تحت رهبری بورژوازی تن دهیم.

تا هم اکنون، مطالعه تجارب سالهای اول انقلاب اکتبر درسهای با ارزشی برای کمونیستها در برداشته است. برای مثال: ضرورت تقویت مرکزیت در حزب، ادغام شدن و یا حل شدن عملی ارگانهای های دولت کارگری در حزب، بمنظور سرعت عمل بخشیدن به تصمیم گیریها که شرایط جنگ داخلی و ضرورت درهم شکستن مقاومت ضد انقلاب آن را برای مقطعی تحمیل کرده بود، به نادرست به دوره های بعدی نیز تعمیم داده شد. و یا در شرایطی که حزب، با در پیش گرفتن سیاست اقتصاد 'نپ' عملا به بورژوازی میدان داده بود که فرصتی برای بازسازی خود بیابد، طبقه کارگر را از ابزارهای مبارزه طبقاتی مستقیم خود محروم میکرد و هیچگاه شرایط مادی و عملی انتقال تمام قدرت به شوراهای کارگری و ارگانهای قدرت توده ای را فراهم نکردند. حزب بلشویک در آن مقطع با تاکید بر نقش دولت کارگری، اما با ادغام عملی مراکز قدرت دولت کارگری در ارگانهای حزبی، نقش حکومت کارگران و جایگاه دیگر تشکلهای توده ای کارگری را به حاشیه راند. انحرافات که در اجرای طرح کنترل کارگری بر صنایع و مراکز تولیدی در سالهای اول انقلاب روی داد بسیاری از فعالین و پیشروان کارگری را که نقش ارزنده ای در پیروزی انقلاب کارگری داشتند مایوس کرد.

در حالی که وقوع انقلاب کارگری در اروپا از چشم انداز خارج شده بود و در حالی که روشن شده بود که انقلاب جهانی به یاری انقلاب کارگری روسیه نمی شتابد، طبقه کارگر می بایست با روشن کردن چشم اندازهای اقتصادی خود و سازماندهی اقتصاد جامعه به سوی سوسیالیسم، قدرت سیاسی را حفظ می کرد و روند تکامل انقلاب را در پیش می گرفت، طبقه کارگر مجبور نبود برخی از اقدامات اضطراری اقتصادی خود که آشکارا امتیاز دادن به سرمایه داری بود، را سوسیالیسم معرفی کند. اینها و دهها درس و تجربه دیگر می تواند راهنمای عمل حکومت کارگری در آینده باشد تا روند تکامل و پیشروی حکومت کارگری در سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی را با دقت و روشنی تعریف کند.

### برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان

جمع فعالیت به نام "کومه له" در همین بیانیه تیر ماه خود گفته اند که: برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان از بسیاری جهات برنامه ای برای عمل نیست و در جای دیگر گفته اند "ما تلاش خواهیم کرد به شکل گیری و ارائه یک برنامه زمینی، روشن و قابل درک و اجرا برای توده های کارگر و زحمتکش یاری برسانیم" (بیانیه اعلام فراکسیون ... تاکید از من است) یعنی اگر جوهر ادعای این رفقا، در مورد برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان را خلاصه کنیم، عبارت از این است که: این برنامه عملی نیست، زمینی نیست، روشن و قابل درک و قابل اجرا هم نیست. چرا این رفقا بدون ارائه دلیل و برهان، این احکام را علیه برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان صادر کرده اند؟ بیانیه در این مورد سکوت اختیار کرده است. این رفقا اگرچه در این بیانیه چیزی برای اثبات

ادعای خود نگفته اند اما اظهار نظر جسته و گریخته این رفقا بیانگر آن است که آنها با متدلوژی مارکسیستی ناظر بر تدوین برنامه مخالفت جدی دارند.

رفیق مینه حسامی در کنگره سیزدهم کومه له در این زمینه اظهار داشت: "تا جایی که مربوط می شود به سیستم شورایی و سیستم پارلمانی باید با دل باز به آن برخورد کنیم. هر دو سیستم انتخابی هستند، در هر دو سیستم، این مردم هستند که می آیند به صحنه انتخابات و نماینده انتخاب می کنند." و سپس ادامه می دهد "اشکالی که در بحث شورا وجود دارد این است که تجربه های تاریخی را به پشتوانه خود تبدیل نمی کنند. در این رابطه ۲ تجربه تاریخی می توان نام برد یکی تجربه تاریخی ۱۹۱۷ در روسیه و دیگری کمون پاریس است که به نظرم دمکراتیک ترین نوع انتخابات بوده است و حق است ما این را مبنا قرار دهیم. اما متأسفانه این برای یک دوره کوتاه انقلابی بوده است. و باز متأسفانه تجربه یک شهر است حتی تجربه ایالتی هم نیست چه برسد به یک مملکت، بنا بر این اینک ما در سطح یک مملکت وسیع این تجربه را چگونه پیاده کنیم احتیاج به تحقیق بیشتری دارد. (ترجمه شده سخنان رفیق مینه حسامی در کنگره ۱۳ کومه له)

جامعه کردستان خودش در مقطع انقلابی معینی در بعضی از شهرها نه در همه شهرها تجربه کرده است و خودش شورا انتخاب کرده خودش را اداره کرده، بنکه درست کرده است، در سندج خودش را اداره کرده اما اینها همه مال دوره انقلابی معینی است. بعداً این به اجرا در نیامده، مردم همیشه در میدان نمی نمانند، اگر انقلاب کردید در مدت معینی همه مردم خروشیده اند، و همه کس در میدان است، بعد از مدتی مردم به خانه های خودشان می روند، سر خانه و زندگی خودشان، ۱۲ ماهه در خیابان و در تظاهرات نمی مانند، تو باید الگویی را ارائه بدهید که در زمان ثبات هم از آن استفاده کنید نه تنها در دوره های انقلابی. اگر عقل جمعی مان را بکار بیندازیم می تواند چیز بهتر از این ارائه



بدهد. ( ترجمه شده سخنان رفیق مینه حسامی در کنگره ۱۳ هم کومه له-همه تاکیدات از من است)

همانطور که می دانیم یکی از ارکان اصلی برنامه کومه له برای حاکمیت مردم کردستان تاکید بر ساختار حکومت شورایی است. کومه له در میان دو الگوی حکومتی، حکومت شورایی و حکومت پارلمانی که تجربه تاریخ تاکنونی مبارزه طبقاتی پیشاروی ما گذاشته است، بر ساختار حکومت شورایی تاکید می کند، که رفیق مینه حسامی ابتدا آن را تا سطح سیستم انتخابات پارلمانی تنزل می دهد و سپس تحت این عنوان که شوراها مختص به دوره های انقلابی هستند بر آن خط بطلان می کشد، و با بیانی الکن و غامض پارلمان بورژوازی را که در زمان ثبات هم می توان از آن استفاده کرد، جایگزین آن می کند. از نظر این رفقا نظام شورایی ذهنی و غیر قابل اجرا است.

اما همچنانکه ما بارها گفته ایم این برنامه و بطور مشخص تر ساختار حکومت شورایی، نه تنها به دیدگاههای نظری جا افتاده جریان ما، به تجارب تاریخی جنبش کارگری و کمونیستی جهان، بلکه به تجربه کومه له در امر سازماندهی توده ای و به پراتیک انقلابی مردم کردستان و تجربه مستقیم خود آنها در جامعه کردستان متکی است. مردم کردستان در حالی که هیچگاه در موقعیتی قرار نداشته اند که یک نظام پارلمانی از نوع دمکراسی های غربی را تجربه کنند اما در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ شوراها مردمی و سازماندهی بنکه های محلات را تجربه کرده اند.

این نهادهای توده ای مهر اوضاع و احوال آن دوره را بر خود داشتند، این شوراها اگرچه به دلیل بی ثباتی سیاسی در کردستان، فشار و تهدیدات هر روزه رژیم جمهوری اسلامی، نبود قوانین روشن برای اداره جامعه، نبود مناسباتی روشن بین این نهادها و احزاب و نیروهای

سیاسی، نتوانستند خود را تثبیت کنند اما در همین دوره کوتاه عمر خود، نقش برجسته ای در اداره شهرها، دخالت در سرنوشت سیاسی جامعه، تامین امنیت، حل و فصل اختلافات و کمک به تامین برخی خدمات اجتماعی و ... ایفا کردند.

مردم کردستان در یک دوره بحران سیاسی بجای آنکه تجربه پارلمان را بیازمایند، تجربه تشکیل شوراها و بنکه های محلات را بعنوان ابزاری که می تواند دخالت مستقیم آنها در اداره جامعه را تامین کند در پیش گرفتند. توده های مردم به حکم تئوری چنین کاری را نکردند، چون با تئوری شورا بعنوان ابزار دخالت مستقیم توده ها آشنا نبودند. آنها به حکم منطق مبارزه و پراتیک انقلابی و ضرورت دخالت مستقیم در حیات سیاسی جامعه در آن مقطع دست به چنین ابتکاراتی زدند. مردم کردستان در آن مقطع به دلیل یورش رژیم جمهوری اسلامی به کردستان و سپس حاکمیت سیاه این رژیم فرصت نیافتند تا تجربه خود را تکامل دهند، اما هیچ دلیلی وجود ندارد مردمی که سه دهه خودآگاهی و زندگی کردن در یک جامعه حزب یافته را تجربه کرده اند، در پروسه سی سال مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی رهبرانی را در دل خود پرورده کرده و کومه له را نیز در دامن خود آبدیده تر کرده اند، این بار و در تحولات سیاسی آتی با قدرتی صد چندان به میدان نیایند و ارگانهای توده ای خود را برپا ندارند.

اگر از شوراها بعنوان یک تجربه که ریشه در اعماق جنبش انقلابی کردستان دارد بگذریم، تجارب تاریخی هم، نقش پارلمان را بعنوان نهادی که بتواند دخالت مستقیم مردم در سرنوشت سیاسی و اداره جامعه را تامین کند مردود می شمارد. مارکس که تجربه کمون پاریس را، با وجود محدود بودن دامنه آن، در کتاب 'جنگ داخلی در فرانسه' با دقتی هرچه تمامتر مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد، می نویسد: 'کمون می بایست موسسه مجلس نبوده بلکه موسسه فعال یعنی در عین حال هم قانونگذار و هم مجری قانون باشد'. لنین در

کتاب دولت و انقلاب در ادامه آموزشهای مارکس می نویسد: "ماهیت حقیقی نظام پارلمان بورژوازی نه تنها در رژیمهای سلطنت مشروطه بلکه در دمکراتیک ترین جمهوری ها نیز، این است که هرچند سال یکبار تصمیم گرفته می شود کدام یک از اعضای طبقه حاکم در مجلس مردم را سرکوب و لگدمال کند." و در جای دیگری می نویسد: "راه برون رفت از نظام پارلمانی البته در محو موسسات انتخابی و اصل انتخابی نیست بلکه در تبدیل موسسات انتخابی از پرگوخانه به موسسات "فعال" است."

نقد نظام پارلمانی از دیدگاه رادیکال، با اظهار نظر مارکس آغاز نشده است. به قول مزاروش این نقد را می توان از همان قرن هیجدهم با قدرت هرچه تمامتر در نوشته های ژان ژاک روسو یافت. روسو ابتدا از این موضوع که حاکمیت متعلق به مردم است و بنابراین گرفتن آن از دست مردم به حق و منصفانه نیست، چنین استدلال می کند، که به همین دلیل سلب این حاکمیت از طریق تغییر آن حتی به شکل نمایندگی نیز فاقد مشروعیت است. به گفته روسو: مردم از جهت اعمال قوه مقننه نمی توانند نمایندگی شوند، اما قدرت مجریه که تنها کاربرد قدرت برای به اجرا درآوردن قانون است، هم می تواند و هم باید از طریق نمایندگی اعمال شود.

آموزشهای مارکس که به فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک خود وفادار است در اینجا هم مانند همیشه استنتاجی از تجارب تاریخی است. مارکس بر اساس جمع بندی تجارب کمون پاریس، تئوری خود در باره دولت را تکامل داد. مارکس چیزی از خود اختراع نکرد. پس ادا اینطور نیست که رفیق مینه میگوید: "اگر عقل جمعی مان را بکار بیندازیم می توانیم چیز بهتر از این ارائه بدهیم." (ترجمه شده سخنان رفیق مینه حسامی در کنگره ۱۳هم کومه له)

چطور است رفقای جمع فعالیت به نام "کومه له" که تا این اندازه سنگ جهان بینی مارکس و انکاء به متدلوژی علمی در مقابله با جزمیت و تاکید بر نوآوری را به سینه می زنند و ما را به مقاومت در برابر سیر انتقاد و پلمیک تئوریک متهم می کنند، تا این اندازه آموزشهای پایه ای مارکس را به فراموشی سپرده اند و نظام پارلمانی که به لحاظ تاریخی بیش از یک قرن است که دورانش سپری شده است را بعنوان کالای نو عرضه می کنند؟

در مورد بحران نظام پارلمانی، بوروکراتیسم و گنبدیگی این نظام و عجز و ناتوانی توده های مردم در به کرسی نشاندن خواسته های خود از طریق پارلمان و بی ربطی آن به تامین دخالت مردم در سرنوشت جامعه، در ادبیات حزب کمونیست ایران و کومه له تاکنون بارها صحبت شده است. از این رو بحث بیشتر در این مورد را به فرصتهای دیگر واگذار می کنیم.

یکی دیگر از ایراداتی که این رفقا به برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان می گیرند این است که گویا این برنامه نقش احزاب سیاسی در شکل دادن به حاکمیت سیاسی در کردستان را نادیده گرفته است، و شاید همین برهان را دلیل دیگری برای "ذهنی بودن" و "غیر عملی بودن" برنامه می دانند. همانطور که بارها بر آن تاکید کرده ایم اساس این برنامه بر حق حاکمیت کارگران و مردم کردستان و دخالت مستقیم آنها در اداره جامعه و تعیین سرنوشت سیاسی آن بنا نهاده شده است. لذا این برنامه طرحی نیست برای تقسیم قدرت بین احزاب سیاسی از بالای سر مردم. اما آیا این بدان معنی است که ما بطور اراده گرایانه حضور و نقش احزاب در حاکمیت سیاسی کردستان را حذف می کنیم؟ پاسخ روشن است، کومه له هیچ حزب دیگری را از حضور و دخالت در قدرت سیاسی حذف نمی کند، بنابراین بحث بر سر مکانیزمهای دخالت احزاب در امر حاکمیت سیاسی است، نه حذف آنها.

اگر باور داریم که جامعه کردستان یک جامعه تحزب یافته است و احزاب سیاسی هر کدام به تناسب حال خود از اعتبار و پایگاه اجتماعی برخوردارند، اگر قبول داریم که احزاب در خلاء سیر نمی کنند و هر کدام از نفوذ سیاسی برخوردارند، بنابراین این نیروها باید در هر کوچه و محله و در هر کارخانه و کارگاه و شهر و روستایی حضور داشته باشند. احزاب مختلف سیاسی با پایگاه مختلف طبقاتی در پروسه انتخابات نمایندگان مردم شرکت می کنند و از این مسیر وارد سیستم و نظام شورایی می شوند و در قدرت سیاسی نقش ایفا می کنند.

بحث بر سر این است که هیچ کادر و رهبر حزبی به اعتبار اینکه سی سال فعالیت حرفه ای سیاسی را در پیش گرفته است، بطور اتوماتیک در سلسله مراتب قدرت شوراهای مردم قرار نمی گیرد، مگر اینکه این کادر و رهبر حزبی، خود را در یکی از حوزه های انتخاباتی به معرض قضاوت توده های مردم بگذارد و مردم با رای خود وی را مورد تأیید قرار دهند.

کومه له به مسئله قدرت سیاسی برخورد پاسیفیستی نمی کند. اگر می خواهیم کومه له نقش تعیین کننده ای در حاکمیت سیاسی کردستان ایفا کند و افق سوسیالیسم را به روی جامعه بگشاید، باید صد چندان تلاش کنیم که کومه له به بخش جدایی ناپذیری از جنبش طبقه کارگر تبدیل شود، باید بیشترین نفوذ را در میان زحمتکشان و اقشار تهیدست جامعه به دست آورد و اقشار دیگر اجتماعی را نیز به مسئولانه بودن و کارساز بودن سیاستهایش متقاعد کند. باید هزاران فعال و پیشرو کارگری، زنان و مردان آزاده، کومه له را در حکومت شورائی نمایندگی کنند.

دولت با کلیه دستگاههای اداری، مالی و انتظامی اش از احزاب مستقل خواهد بود، قوه قضائیه از احزاب مستقل خواهد بود. احزاب فقط می توانند با فعالیت و حضور سیاسی و

معنوی خود در جامعه و نفوذ سیاسی که بر نمایندگان مردم در سلسله مراتب حکومت شورایی دارند بر تصمیمات دولت هم تاثیر بگذارند.

اما علیرغم همه این تاکیدات بر حق بی چون و چرای حاکمیت کارگران و مردم کردستان محتمل است که در شرایط تحول انقلابی و بحران سیاسی برای یک دوره گذار به طور اجتناب ناپذیر تداخل و ادغام وظایفی بین احزاب سیاسی و نهادهای توده ای برآمده از دل قیام مردم بوجود بیاید. کومه له در آن شرایط سعی خواهد کرد که با خنثی کردن کارشکنی ها در زمینه اعمال حاکمیت توده ای، به امر تثبیت نهادهای توده ای مردم یاری برساند تا جامعه این دوره گذار را کوتاه و بدون دردسر طی کند.

### دنباله روی از لیبرالها در جنبشهای اجتماعی

جمع فعالیت به نام کومه له<sup>۲</sup> در بند شش بیانیه خود آورده اند در کل مدعیان چپ و از جمله در میان ما گاهی حتی نظراتی تا حد تخطئه هر نوع جنبش و خواست دمکراتیکی به میدان آمده و گاه با معیار منافع سکتی با آنها روبرو گشته ایم. این در نهایت به معنای پاسیفیسم و خود را بی وظیفه کردن در قبال این جنبش ها است (جنبش زنان، جنبش دانشجویی و ...) از منظر این دیدگاه همچنان که ذکر آن رفت، گرایشهای دیگر در درون جنبشهای اجتماعی محلی از اعراب ندارند و قابل پشتیبانی هم نیستند و تنها گرایشی که باید مورد پشتیبانی قرار گیرد، گرایش سوسیالیستی است - آنهم در نوعی که خود می پسندند و می بایستی قبلا مورد تائید قرار گرفته باشند. (بیانیه - تاکید از من ست).

زمانی که این بیانیه موضع کل مدعیان و چپ و از جمله ما را مورد نقد قرار می دهد و می نویسد از منظر این دیدگاه گرایشهای دیگر در درون جنبشهای اجتماعی قابل پشتیبانی نیستند، منظورش این است که چرا از لیبرالها و گرایش لیبرالی در درون جنبشهای اجتماعی پشتیبانی نمی کنیم. بطور قطع بیانیه منظورش دیگر گرایشات چپ در درون جنبشهای اجتماعی نیست، چون بیانیه دارد موضع کل مدعیان چپ را به نقد می کشد، و به پشتیبانی از گرایش سوسیالیستی حساسیت نشان می دهد.

امروز نه تنها برای فعالین و پیشروان جنبشهای اجتماعی، بلکه برای هر ناظر سیاسی کاملا روشن است که در درون این جنبشهای اجتماعی دو گرایش سیاسی و طبقاتی مجزا بطور آشکار و یا نهان در مقابل هم صف آرایی کرده اند. در درون جنبش زنان در مقابل گرایش سوسیالیستی ( اگر با اغماض بگوییم که مدعیان چپ آنرا نمایندگی می کنند) فمینیسم لیبرال بازو در بازوی فمینیسم اسلامی ایستاده است، که اکنون سرگرم پیشبرد کمپین یک میلیون امضاء هستند. در درون جنبش دانشجویی در مقابل سوسیالیستهاو چپ های این جنبش، بقایای سازمان تحکیم وحدت و لیبرالهای سکولار رفراندوم طلب صف آرایی کرده اند، در درون جنبش کارگری لیبرالیسم در قالب رفرمیسم است که در مقابل گرایش سوسیالیستی قد علم کرده است، در درون جنبش کردستان هم گرایش ناسیونالیستی و لیبرالی رودرروی گرایش سوسیالیستی به رهبری کومه له قرار دارند.

این اولین بار نیست که مواضع سوسیالیستی حزب کمونیست ایران و کومه له مورد انتقاد لیبرالی این رفقا قرار میگرد. قبلا نیز از سخنگویان همین جمع، از این زاویه که گویا مواضع حزب در مقابله با لیبرالها در درون جنبشهای اجتماعی اذهان مردم را مغشوش می کند مواضع سوسیالیستی کومه له را مورد انتقاد قرار داده بود و یکی دیگر از اعضای این جمع در

کنگره سیزدهم کومه له، حزب را بخاطر مواضعش در قبال کمپین یک میلیون امضاء مورد سرزنش قرار داد.

برای هر مارکسیستی باید روشن باشد که سیاست مماشات جویانه این رفقا در قبال لیبرالها هیچ وجه اشتراکی با استراتژی سوسیالیستی ندارد. اگر مبارزه برای سازمان دادن انقلاب کارگری و تصرف قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر و مبارزه برای الغای مالکیت خصوصی و لغو کار مزدی دو رکن اساسی استراتژی سوسیالیستی هستند، مسیر سازماندهی انقلاب کارگری و به زیر کشیدن نظام سرمایه داری که سرنگونی جمهوری اسلامی از اولین گامهای آن است، رکن دیگر استراتژی سوسیالیستی می باشد. ما کمونیستها به کودتا و تصرف قدرت سیاسی از جانب یک حزب یا فرقه سیاسی به جای طبقه کارگر اعتقادی نداریم، ما می خواهیم جمهوری اسلامی از طریق پیشروی طبقه کارگر و انقلاب کارگری سرنگون شود.

طبقه کارگر و کمونیستها برای سازماندهی و پیروزی انقلاب کارگری باید پایگاه انقلاب را گسترش دهند. طبقه کارگر بدون کشاندن اقشار زحمتکش و گروههای اجتماعی که خواستههای دموکراتیک دارند نمی تواند به آسانی قدرت سیاسی را به کف آورد و آن را حفظ کند.

خط مشی سیاسی و عملی ما ظرفیت های انقلابی و دموکراتیک جنبش های اجتماعی دیگر، از جمله جنبش انقلابی کردستان، جنبش زنان و جنبش دانشجویی را در جایگاه واقعی خود قرار داده است. تمام فلسفه حرکت ما و جریان سوسیالیستی برای حضور و شرکت فعال در این جنبش ها و مقابله با گرایش لیبرالی و دیگر گرایشات بورژوایی با این هدف است که نگذاریم این جنبش ها در رسیدن به خواستههای دموکراتیک خود عقیم بمانند. نگذاریم این جنبش ها به نیروی ذخیره آلترناتیو لیبرالیسم بورژوایی ایران تبدیل شوند. تمامی تلاش بر



این است که گرایش سوسیالیستی رهبری این جنبش‌ها را بدست گیرد و در همگامی و اتحاد با جنبش کارگری پیشروی آنها را در رسیدن به خواسته‌هایشان تضمین کند.

سازمان کمونیستی در همانحال که کار آگاهگرانه و سازماندهی توده‌ای، طبقاتی و حزبی کارگران را در سرلوحه کار و فعالیت روتین خود قرار می‌دهد، نباید از حضور فعال در جنبش‌های دمکراتیک و تلاش برای تامین رهبری سوسیالیستی بر این جنبش‌ها غافل بماند. در اینجا باید خاطر نشان کرد که نه تنها از زاویه منافع سوسیالیستی جنبش طبقه کارگر، بلکه از زاویه نیاز به پیشبرد یک مبارزه متحدانه، هماهنگ و همه جانبه بر ضد نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی، سیاست در افتادن با لیبرالیسم بورژوازی و افشای ماهیت واقعی استراتژی این جریان و سیاست و پروژه‌هایی که برای کنترل و زیر پا خالی کردن جنبش‌های اجتماعی در دستور کار دارد ضروری است. اتفاقاً برای پیشبرد یک مبارزه قاطع علیه جمهوری اسلامی، باید مباحثات جویی‌های لیبرالیسم ایران را افشا کرد. اگر گرایش چپ و سوسیالیستی در درون جنبش‌های اجتماعی با لیبرالیسم بورژوازی در نمی‌افتاد اکنون مدتها بود که همه این جنبش‌ها به زائده لیبرالیسم، برای استراتژی اصلاح رژیم اسلامی تبدیل شده بودند و از دایره مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی خارج می‌شدند.

بنابراین نباید بگذاریم توده‌های مردم و فعالین جنبش‌های اجتماعی فریب شعارهای لیبرال‌ها را بخورند. خواست آزادی اندیشه و بیان، برابری زنان و مردان و مطالبات رفاهی دیگر در پلاتفرم جریان‌های لیبرال از اکثریت و حزب توده گرفته تا جمهوری خواهان، در شرایطی که آنان از حفظ و ماندگاری مناسبات اقتصادی سرمایه داری جانانه دفاع می‌کنند نمی‌تواند زمینه ساز تحقق این آزادی‌ها در جامعه باشد. باید با افشای ماهیت سرمایه دارانه استراتژی سیاسی این جریان، بی پایه بودن پلاتفرم لیبرالیسم ایران را بروشنی به فعالین جنبش‌های اجتماعی و مردم ایران نشان داد.

مارکس از لیبرالها حتی از نوع کلاسیک شان هیچ دل خوشی نداشت، خیلی ساده، آنها را ابزار دست بورژوازی برای منحرف کردن مسیر جدی بحثها و آگاهی پرولتاریا می دانست. کسانی که به حل ناشدنی بودن مسائل دموکراتیک به دست بورژوازی واقف بودند اما با زبانی ایدئولوژیک می کوشیدند تا حقیقت را وارونه جلوه دهند، مارکس همواره تاکید می کرد که کارگران نباید فریب ادعا و آه و ناله های لیبرالی برای آزادی و حیثیت انسانی و اهمیت فرد و غیره را بخورند.

با اینحال اگر لیبرالیسم کلاسیک بیش از دو قرن پیش با تحقق بخشی از این شعارها تحولی در جامعه بشری ایجاد کردند، طرح این نوع شعارها از جانب لیبرال های ایران در شرایط کنونی ارزش مصرفش تنها به تعویق انداختن تحول انقلابی در جامعه ایران و نجات سرمایه داری بحران زده ایران از خطر انقلاب است. استراتژی اقتصادی لیبرالیسم ایران چیزی جز پیروی از الگوی اقتصادی نئو لیبرالیسم نیست. این استراتژی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه و موسوم به جهان سوم عواقبی جز فقر و فلاکت توده های مردم و به روز سیاه نشاندن کارگران بدنبال نداشته است.

اگر به عملکرد لیبرال ها در درون جنبش های اجتماعی در ایران نگاه کنیم می بینیم، اگر در درون جنبش کارگری فعالین گرایش چپ و سوسیالیستی غافل می ماندند، لیبرالیسم ایران با اتکا به گرایش راست و رفرمیستی در درون این جنبش می خواست در همکاری با وزارت کار رژیم و سازمان جهانی کار، آن بخش از انجمنهای صنفی و یا سندیکا ها که اساسنامه شان مورد تایید خانه کارگر رژیم است را به کارگران به عنوان تشکل کارگری مستقل قالب کند، و یا تشکل هایی را که ارگان سازش کارگران با کارفرما و دولت باشد را بوجود آورند و از این طریق مبارزات کارگری را در چهارچوب قوانین ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی محصور کنند.

در مورد جنبش کردستان هم حرکت لیبرالی در صدد بود که با دست اندازی به عرصه جنبش انقلابی کردستان این جنبش را کنترل کند، آن را از محتوای دمکراتیک و رادیکال خود خالی نماید و در خدمت نقشه های عمومی اش برای آینده ایران بکار گیرد. این جریان می خواست با تلاش تدریجی و گام به گام برای انجام پاره ای اصلاحات و گرفتن امتیازاتی در زمینه های فرهنگ ملی، مبارزات مردم کردستان را فرو بنشانند. مگر همین گرایش لیبرالی در خارج و داخل کشور نبودند که در مطلوبیت روشهای "مسالمت جوینانه" داد سخن می دادند، و زیر لوای نفی خشونت و راههای خشونت بار، به مبارزه مسلحانه نیروی پیشمرگ حمله می کردند و مردم کردستان را به خاطر پشتیبانی از فعالیت مسلحانه نیروی پیشمرگ سرزنش می نمودند و می خواستند مردم کردستان را از یکی از ابزارهای مبارزه و مقاومت خود برای همیشه و بطور استراتژیک محروم کنند. اگر کومه له در کردستان قاطعانه و خستگی ناپذیر به افشای استراتژی سیاسی و پروژه های لیبرالی نمی پرداخت، هیچ معلوم بود که مماشات جریانات ناسیونالیست با لیبرالها چه عواقب و پیامدهایی برای جنبش کردستان بیار می آورد؟

در جنبش زنان باید تناقض استراتژی لیبرال ها را با پلاتفرم مطالباتی شان بر ملا کرد. مطالبات جنبش زنان در زمینه رفاهی و در زمینه برابر سازی با مردان بدون تعرض به سرمایه و مناسبات سرمایه داری تحقق نمی یابد. هزار بار هم از برابری زن و مرد در امر طلاق فریاد سر دهیم، مادام که زمینه اقتصادی این برابری حقوقی را فراهم نکرده ایم، مادام که زنان نتوانند به لحاظ اقتصادی بطور مستقل سر پای خود بایستند برابری حقوقی زنان در امر طلاق عملی نمی شود. هزینه تامین استقلال اقتصادی زنان از کجا می آید؟ باید به سرمایه تعرض کرد باید بخشی از ارزش اضافه کسب شده را، از جیب آقایان سرمایه دار بیرون کشید و با آن هزینه تامین استقلال اقتصادی زنان، بیمه بیکاری، هزینه رشد

استعدادهای آنان، هزینه پایان دادن به کار بردگی خانگی و ... را تامین کرد. با استراتژی لیبرال ها که از ماندگاری مالکیت خصوصی دفاع می کنند، حتی برابری حقوقی زنان تحقق نمی یابد. بنابراین نباید بگذاریم که لیبرال ها جنبش زنان را دنبال نخود سیاه بفرستند. لیبرال ها بنا به ماهیت سیاستها و استراتژی که دارند نمی توانند جنبش زنان را از سطح به عمق ببرند و زنان کارکن و زحمتکش را به حرکت در آورند. لیبرال ها با سیاست زدائی از جنبش زنان، می خواهند این جنبش را دنبال "آخوندهای ترقیخواه" روان کنند.

جنبش آزادیخواهانه مردم ایران به دلیل اینکه جنبش دانشجویی طی یک دوره نسبتاً طولانی تحت نفوذ و سلطه سازمان تحکیم وحدت و جریانات لیبرال بود از ظرفیت ها، توان و انرژی آن در مبارزه با جمهوری اسلامی محروم ماند. لیبرال ها رهبری هر جنبشی را بر عهده داشته باشند، آن را فلج و از محتوای انقلابی تهی می کنند. جنبش دانشجویی در سالهای اخیر تنها به رهبری بخش چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی علیرغم همه کم و کاستی هایی که داشت توانست محدوده تنگ مبارزات صرفاً صنفی را پشت سر گذارد و خود را از زیر نفوذ سازمان تحکیم وحدت و دیگر جریانات اصلاح طلب و لیبرال بیرون کشد و با زنده کردن سنت سوسیالیستی و دیرینه جنبش دانشجویی و تلاش در جهت پیوند با جنبش کارگری جایگاه واقعی خود را در جنبش آزادیخواهانه مردم ایران باز یابد.

تنها با روشن کردن و شفافیت بخشیدن به تفاوت های استراتژی سوسیالیستی با استراتژی لیبرالی در عرصه های مختلف است که میتوان در جریان مبارزات توده ای زمینه برخی اتحاد عملها و همکاریهای معینی با گرایشهای لیبرالی را مورد بررسی قرار داد. اما سیاستی را که این رفقا در برخورد به جریان لیبرالی تجویز می کنند، جریان سوسیالیستی را به دنباله رو جریان لیبرالی تبدیل می کنند و این نه تنها به زیان جنبش سوسیالیستی، بلکه به زیان

جنبش های دموکراتیک در مبارزه برای تحقق خواستها و مطالباتشان و در مبارزه با جمهوری اسلامی است.

بنابراین ما با حضور فعال در جنبش های اجتماعی، و با نشان دادن کارساز بودن راهکارها و استراتژی سوسیالیستی برای تحقق خواستها و مطالبات دموکراتیک این جنبش ها، تلاش می کنیم که رهبری سوسیالیستی را بر این جنبش ها تامین کنیم، این جنبش ها را به متحد طبیعی جنبش کارگری در امر سازماندهی انقلاب کارگری تبدیل کنیم، پایگاه اجتماعی انقلاب کارگری را گسترش دهیم و این روند را بخشی از استراتژی سوسیالیستی کمونیست ها می دانیم.

### داستان کهنه "کم بها دادن کومه له به مسئله ملی"

جمع فعالیت به نام "کومه له" بند ۵ بیانیه خود را به مسئله ملی در کردستان اختصاص داده اند. در این بند بعد از آنکه ما را به دنباله روی از نگرش شوینیستی متهم می کنند، می نویسند: "در این ارزیابی های پر مغلظه ای که شاهدش هستیم گاهی حق تعیین سرنوشت ملی مهم است و گاه نیست. گاه مردم کردستان را باید ملت کرد نامید، گاه نه. گاه مرز کردستان معلوم است و گاه نیست. اگر ملت کرد بخواهد تقاضای استقلال کند باید با آن همراه شد و اگر چنین خواستی مطرح نکند و بخواهد در چهارچوب ایران باقی بماند، دیگر ملت نیست و یا نباید همچون ملت و دارای حق ملی ظاهر گردد و همان حق شهروندی برایش کافیتست. گاه مسئله ملی، امر بورژوازی است و آنرا باید به احزاب ناسیونالیست واگذاشت، و گاه خیر باید چپ نیز دخالتی بکند. (بیانیه اعلام فراکسیون ... تاکید از من است )

همانطور که مشاهده می کنید این جمع بر خلاف ادعاهایشان که قرار بود یک متد علمی را در نقد دیدگاههای حزب و کومه له بکار ببندند، بدون استناد به اسناد تشکیلاتی در این زمینه، مجموعه ای از اتهامات که قبلا بارها از زبان منشعبین سابق کومه له تکرار شده است را پشت سر هم ردیف کرده اند، که با توجه به اسناد متعدد کنگره های کومه له ( در این زمینه بعنوان نمونه به قطعنامه مصوب کنگره دهم مراجعه شود)(۲) ، که همگی در دسترس عموم هستند، نیازی به اثبات بی پایه بودن این ادعاها در اینجا وجود ندارد. اما زمینه تکرار این ادعا چیست؟ واقعیت این است که کومه له نگاه متفاوتی به جنبش مردم کرستان دارد، نقشه و راه متفاوتی برای رفع ستم ملی و آزادی و زندگی بهتر برای این مردم دارد، نقشه ای که باب طبع این مدعیان نیست و اینگونه ادعاها از همین جا ناشی میشوند. بگذارید برای روشنتر شدن بیشتر موضوع و مختصات این راه متفاوت که اینچنین مخالفین آنرا خشمگین کرده است، به پیشینه سه دهه اخیر مبارزات مردم کردستان مراجعه کنیم:

رشد مناسبات سرمایه داری، عمیق تر شدن شکاف مابین فقر و ثروت، رشد آگاهی و بیداری طبقاتی و سرانجام وجود حرکت سیاسی سوسیالیست و رادیکال برخوردار از مقبولیت توده ای ، خصلت نمای جامعه تغییر یافته کردستان در سه دهه اخیر بوده اند.

حتی در سالهای نخست پس از برسر کار آمدن رژیم اسلامی هم، که خواست خودمختاری در راس تمام خواستها و مطالبات دیگر قرار گرفته بود و فشار و سرکوب وحشیانه جمهوری اسلامی روحیه وحدت طلبی را به شدت رواج داده بود، بازهم منافع متضاد طبقات در دل این وضعیت خود را نشان می داد. در دنیای واقع انتظار و توقع کارگر کرد با انتظار و توقع سرمایه دار کرد از برنامه خودمختاری آشکارا متفاوت بود. آنچه روشن بود وجود این حرکت عینی بود که کارگر مجرای برای ابراز وجود می خواست و تلاش می کرد که با خواست و مطالبات خودش وارد عرصه و صحنه سیاست شود.

اینکه در آن مقطع در تدوین برنامه خودمختاری کومه له، مطالبات کارگری به داخل برنامه خودمختاری راه می یابند، تنها یک مسئله معرفتی و یا نتیجه کم تجربگی نویسندگان در تهیه و تدوین برنامه نبوده است، بلکه در واقع بازتاب مبارزه و خواست یک نیروی اجتماعی تازه به میدان آمده بود که به اشکال مختلف ابراز وجود می کرد.

بعد از انقلاب ۵۷ و با گسترش آزادیهای دمکراتیک بلافاصله شاهد شکل گیری تشکلهای کارگری در شهرهای مختلف کردستان بودیم. اتحادیه کارگران فصلی و بیکار سنندج، خانه کارگر سنندج، خانه کارگر مهاباد، سندیکار کارگران بانه، کانون کارگران بیکار سردشت، اتحادیه کارگران نقده، اتحادیه کارگران بوکان، اینها همه تقریباً همزمان و به فاصله کوتاهی از هم در شهرهای کردستان بوجود آمدند، و با تظاهرات و تحصن در فرمانداریها و اعتصابات خود در بسیاری از موارد خواست بیمه بیکاری را به رژیم تحمیل کردند. در این دوره آزادی بی قید و شرط سیاسی، آزادی بیان و مطبوعات و آزادی ایجاد تشکل با اتکا به حضور کارگران و تهیدستان جامعه عملی شده بود. در این دوره جمعیت های دفاع از آزادی در بیشتر شهرها برپا شدند، در بسیاری نقاط اتحادیه های دهقانی در مقابل مالکان زمین شکل گرفتند. ایجاد بنکها و شوراهای محلات در شهر سنندج بعنوان یک حرکت و ابتکار توده ای از پائین همگی نشان از یک رادیکالیزاسیون اجتماعی داشت، کومه له با حضور در این میدانهای مبارزه بود که آبدیده شد و سعی کرد به نیازهای آن پاسخ بگوید و موانع پیشروی آن را برطرف کند.

در واقع کومه له قبل از یورش رژیم به کردستان و قبل از اینکه خواست خودمختاری به صدر مطالبات جنبش کردستان بیاید میخ خود را کوبیده بود و روند تبدیل شدن به بخشی از اعتراض کارگران و مردم زحمتکش را شروع کرده بود. صد البته اتخاذ تاکتیک درست و بموقع در مقابل یورش رژیم و تلاش برای سازمان دادن مقاومت مسلحانه وزن و اعتبار

کومه له را بالا برد، و ارائه برنامه خودمختاری آنگاه که این خواست مطرح شد و دیگر مطالبات را تحت الشعاع خود قرار داد نشان از احساس مسئولیت کومه له در مقابل جامعه و یک جنبش واقعی می داد. کومه له با درک این واقعیت که کارگر کرد بیش از سرمایه دار کرد از ستم ملی رنج می برد و با این هدف که ناسیونالیسم کرد نتواند با انگشت گذاشتن بر وجود ستمگری ملی کارگر کرد را به نیروی ذخیره خود در سازش با دولت مرکزی تبدیل کند، تلاش کرد تا از زاویه منافع طبقه کارگر به نیازهای مقاطع مختلف مبارزه علیه این ستمگری و نیازهای جنبش ملی نیز پاسخ گوید، و در این راه موفق هم بوده است.

موضع سوسیالیستی نمی توانست غیر از این باشد، چون جنبشی که اینبار در کردستان برپا شده بود بهیچوجه در ادامه خطی جنبشهای ملی گذشته نبود. در نتیجه تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی که در جامعه کردستان بوقوع پیوسته بود طبقه کارگر با خواستها و مطالبات ویژه خود پا به میدان گذارده بود و در صحنه سیاسی جامعه حضور داشت و این تغییر و تحولات نمی توانست کل فضای سیاسی جامعه را تحت تاثیر خود قرار ندهد. در واقع در جامعه ای که مردم آن در مقابل یورش رژیم اسلامی دست به مقاومت زده بودند دو استراتژی سیاسی متفاوت عمل میکردند. یکی استراتژی احزاب ناسیونالیست کرد که برای آنها مبارزه بر علیه دولت مرکزی در چهار چوب مسئله ملی محدود میماند و هرگونه تحول پیشرو اجتماعی را به آینده نامعلوم موکول میکرد و نفس مبارزه بر علیه ستم ملی هم از تلاش برای کسب امتیازات سیاسی برای این احزاب و مشارکت آنها در قدرت محلی در کردستان فراتر نمی رفت. دیگری استراتژی سوسیالیستی کومه له در کردستان بود که بر مطالبات برابری طلبانه ای متکی بود که اکثریت آحاد این جامعه خواهان آن بودند. این استراتژی نیروی خود را از بالا رفتن خودآگاهی طبقاتی کارگران از مبارزه علیه بی حقوقی و



ستمگری بر زنان، از مبارزه دهقانان فقیر روستا برای دستیابی به زمین و مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک و پاسداری از آنها می گرفت. جایگاه مبارزه برای رفع ستم ملی در این استراتژی شفاف و روشن بود.

وجه مشترک این دو استراتژی مبارزه علیه ستمگری ملی است. یورشهای جمهوری اسلامی و اشغال کردستان اگرچه ضرورت مقاومت یکپارچه در مقابل رژیم را پیش کشیده با اینهمه نتوانسته تمایزات بین این دو را از بین ببرد. با عقب نشینی مبارزه مسلحانه و اشغال و میلیتاریزه کردن کردستان از جانب رژیم در اواخر سال ۱۳۶۲ اینبار کردستان به میدان اعتراض و مبارزه مردم ستمدیده علیه زور و فشارهای ناشی از حضور نیروهای رژیم در کردستان تبدیل می گردد، مبارزه علیه سربازگیری و دیگر عوارض جنگی در شهر و روستا ادامه می یابد، کوره های آجرپزی در کردستان و دیگر نقاط که کارگران فصلی کرد در آن به کار مشغولند به کانون اعتصابات و مبارزه برای دستیابی به مطالباتشان بدل می شود. برگزاری مراسمهای اول ماه مه شهر سنندج در سالهای ۱۳۶۶، ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸ بود که طی آن هزاران کارگر با خواستها و شعارهای مستقل خود حضور یافتند و در قطعنامه های خود مبانی یک قانون کار کارگری را طرح کردند، از جلوه های برجسته رشد این جنبش طبقاتی بودند.

اینها گوشه ای از واقعیت مبارزه در کردستان ایران است و همین واقعیات در میدان مبارزه سیاسی است که به جنبش کردستان ایران خصلت انقلابی بخشیده است. جنبش کردستان تنها جنبش برای رفع ستم ملی نیست و میتوان گفت که احزاب سیاسی ناسیونالیست کرد نتوانسته اند افق خود را بر جامعه غالب کنند و باز همین واقعیات و حضور جریان رادیکال و سوسیالیست در صحنه رهبری است که جنبش انقلابی کردستان ایران را از جنبشهای ملی در کردستان ترکیه و عراق متمایز می سازد.

حال با توجه به تمام آنچه که گفته شد و با توجه به روندهای عینی در جامعه کردستان اگر ما بر وظایف طبقاتی و سوسیالیستی کومه له تاکید کردیم، آیا این بدان معناست که ما "مسئله ملی را به احزاب ناسیونالیست واگذاشته ایم"؟

کومه له اساسا با پرداختن به مسائل مربوط به مبارزه کارگران، مبارزه علیه بی حقوقی زنان و تبدیل شدن به سنگر دفاع از دموکراسی انقلابی و ظاهر شدن بعنوان مدافع پیگیر رفع ستم ملی در صحنه سیاسی کردستان توانسته به یک جریان اجتماعی تبدیل شود. آیا جریانی با این پیشینه مبارزاتی و در حالی که جمع کثیری از بهترین مبارزان صفوف خود را در سنگر دفاع از دستاوردهای جنبش انقلابی کردستان از دست داده است، با تاکید مجدد بر وظایف سوسیالیستی خود رهبری جنبش کردستان را به احزاب ناسیونالیست واگذار کرده است؟

فدرالیسم که تحقق آن به آرمان و آرزوی احزاب ناسیونالیست کرد تبدیل شده است تلاشی است برای سهمین شدن در قدرت سیاسی و دولت. آنها به ملتشان عشق نمی ورزند، ملت باید ابزار دستیابی آنها به قدرت سیاسی باشد. از این روست که این احزاب می کوشند تمام مسائل و کشمکشهای جامعه کردستان را به کناری نهند، احزاب ناسیونالیست کردبا سرپوش گذاشتن بر روی منافع متضاد طبقات اجتماعی، می خواهد افق و دورنمای خود را به افق و دورنمای همه مردم کردستان تبدیل کنند. آنها احزابی بورژوایی هستند نه به اعتبار آنکه امروز منافع سیاسی و اقتصادی این طبقه را نمایندگی میکنند بلکه به این اعتبار که امید خود را برای سهمین شدن در قدرت در تداوم مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری در جامعه کردستان و ایران می یابند. بورژوازی کرد بعنوان یک طبقه مدتهاست که علاقه خود را برای محدود ماندن در چهاچوب مرزهای کردستان از دست داده است، منافع اقتصادی خود را در فراتر رفتن از این مرزها می یابد و محدودیتی برای استثمار نیروی کار ارزان هر جا که مقدور شد برای خود نمی شناسد و جهانی شدن سرمایه و

سیستم به هم پیوسته بازار جهانی هم این موقعیت را برای او فراهم کرده است. رسالت زدودن عوارض سیاسی و فرهنگی و حقوقی نظام سرمایه داری از این جامعه و غلبه بر عقب ماندگی اقتصادی آن بر دوش طبقه کارگر آگاه و متشکل قرار گرفته است. سیر تغییر و تحولات کردستان این وظیفه تاریخی را بر دوش طبقه کارگر و نیروی سیاسی اش انداخته تا جنبش انقلابی را به پیش برد و هواداران فدرالیسم را حال در هر پوششی که باشند را نیز بدنال خود بکشد.

در حاشیه بی مناسبت نیست که این نکته را هم اضافه کنیم که این رفقا در این مبحث برای بیان منظور خود فرهنگ لغات ویژه ای را بکار میبرند که با ادبیات جریان ما بیگانه است و تا حدودی نشانه هایی از گرایش سیاسی و فکری جدید آنها را بدست می دهد. بعنوان مثال به جای اصطلاح جریان کمونیستی و سوسیالیستی که در کردستان تداعی کننده کومه له است. بارها و کرارا ترمینولوژی "چپ کردستان"، "چپ راستین"، و "چپ مستقل" را بکار برده اند. بکار گرفتن این عبارات و تعبیر ها بجای نام بردن از جریان کمونیستی در کردستان بهیچوجه تصادفی نیست. در این آشفته بازار سیاست که هر حزب و نیرویی می تواند خود را در جناح چپ جریان بغل دستی خودش تعریف کند، اصطلاح چپ راستین و چپ مستقل هیچ مفهوم طبقاتی ای را به ذهن تداعی نمی کند. برای مثال حزب دمکرات\_های کردستان ایران می توانند خود را جناح های چپ و راست همدیگر معرفی کنند، و زحمتکشانی ها ادعا کنند که در جناح چپ حزب دمکرات قرار دارند. این رفقا همچنین ترمینولوژی "جنبش ملی دمکراتیک" را بکار می برند، در حالیکه در ادبیات ما مدتهاست که به اعتبار حضور اجتماعی جریان کمونیستی کومه له در جنبش کردستان، این جنبش بعنوان "جنبش انقلابی مردم کردستان" خصلت نمایی می شود.

## "فراکسیون" فعالیت بنام "کومه له"

تاکنون و در لابلای سطور بالا تلاش شد که با نقد دیدگاهها و استراژی سیاسی این رفقا این نکته را نیز اثباتا نشان دهیم که انتخاب عنوان "فعالیت به نام کومه له" که از جانب این رفقا انتخاب شده است، به لحاظ سیاسی مشروعیت ندارد، چون دیدگاه آنها و استراژی که در پیش گرفته اند با هیچ مقطعی از تاریخ کومه له خوانائی ندارد. در اینجا تلاش خواهد شد تا نشان دهیم که انتخاب این عنوان به لحاظ تشکیلاتی نیز فاقد مشروعیت است.

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران\_ کومه له بعنوان یکی از نیروهای اصلی در پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران شرکت کرد و در شهریور ماه ۱۳۶۲ شمسی پرچم تاسیس حزب کمونیست ایران را بر افراشت، آن زمان همه نیروهای شرکت کننده در پروسه تشکیل حزب کمونیست، بر این ضرورت تاکید کردند که کومه له همچنان تحت عنوان کومه له به فعالیت سیاسی خود در کردستان ادامه دهد. به رسمیت شناختن این حق و ثبت آن در اساسنامه حزبی نه در نتیجه پافشاری کومه له بر حفظ این نام، بلکه نتیجه مشاهده واقعیات جامعه کردستان و پاسخ درخور و مناسب به این واقعیات بود. واقعیت این بود که در دل اوضاع انقلابی و تغییر و تحولات سیاسی یک دوره، کومه له در نقش یک تشکیلات کمونیستی، انقلابی و توده ای با نقطه عطف های یک جنبش توده ای وسیع در کردستان جوش خورده و در هم آمیخته بود. کومه له به یک جریان قابل اعتماد و محبوب در میان توده های کارگر و مردم زحمتکش کردستان تبدیل شده بود.

تشکیلاتی که این موقعیت را در جامعه کردستان پیدا کرده بود در درون صفوف حزب کمونیست ایران هم بدون هیچ حساسیت و مخالفتی این حق برایش به رسمیت شناخته شده بود که تحت نام کومه له به فعالیت ادامه دهد. اگر در اساسنامه و چارت سازمانی این

حزب، کومه له مانند سازمان کردستان حزب کمونیست ایران شناخته می شد و از موقعیت متناسب با وزن اجتماعی خود برخوردار بود، اما این امر هیچگاه مانع آن نشد که کومه له و ارگانهای مختلف آن چه در مناسبات درون تشکیلات و چه در سطح اجتماعی به نام کومه له معرفی و شناخته شوند، حتی رژیم جمهوری اسلامی دولتها و احزاب و نیروهای سیاسی منطقه کومه له را با همین نام می شناسند.

در مدت نزدیک به سه دهه گذشته اصطلاح و عنوان پیشمرگ کومه له، خانواده جانباختگان کومه له، کمیته مرکزی کومه له، نمایندگی کومه له، رادیوی کومه له، روز پیشمرگ کومه له، روز کومه له، هوادار کومه له، خانواده پیشمرگ کومه له، ... و این روزها تلویزیون کومه له برای همه مردم کردستان و منطقه نامی آشناست.

نام کومه له از این واقعیتهای اجتماعی سرچشمه می گیرد. پیوستن کومه له به پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران نه تنها خدشه ای به این واقعیت اجتماعی وارد نکرده است بلکه به آن نیرو و توان تازه ای بخشیده است. با توجه به این واقعیات و حضور همیشه در صحنه کومه له، این رفقا مطابق کدام منطق تشکیلاتی عنوان کومه له را برای فعالیت خود انتخاب کرده اند.

اگر اعضای تشکیلات مخفی در شهر و مناطق مختلف کردستان را که ستون فقرات تشکیلات کومه له هستند به حساب آوریم، جمع فعالیت تحت نام "کومه له" پنج درصد اعضای تشکیلات را نیز شامل نمیشوند، چگونه است که برخی از این رفقا به دنباله روی از سازمان زحمتکشان از ما بعنوان حکا و از خودشان به نام کومه له نام می برند. اگر تاکنون عدم مشروعیت سیاسی و تشکیلاتی "فراکسیون فعالیت تحت نام کومه له" را نشان داده ایم،

یقین داریم که مردم کردستان هم به هیچ فراکسیونی بنام کومه له مهر مشروعیت اجتماعی نخواهند زد.

این رفقا با استناد به بند ۵ از ماده دوم فصل دوم اساسنامه تحت عنوان اصول تشکیلاتی فراکسیون خود را اعلام کرده اند. این بند به محفوظ بودن حق اقلیت هر سازمان حزبی برای آنکه همه اعضای آن سازمان را از نظر و اختلافات خود با اکثریت مطلع نماید، تاکید می کند. این رفقا تا کنون نه تنها کل تشکیلات را از نقطه نظرات خود با خیر کرده اند بلکه دیدگاه و نظرات خود را در سطح علنی نیز منتشر کرده اند. بنابراین به هیچ وجه تشکیل فراکسیون از این بند استنتاج نمی شود.

در مورد اعلام فراکسیون جهت گیری عمومی کنگره سیزدهم کومه له به درست این بود که این فراکسیون با این عنوان برسمیت شناخته نشود و با هر عنوان دیگری هم کاملاً بستگی دارد به اینکه دیدگاهها، اهداف و سیاستهای آن در چهارچوب برنامه و استراتژی و سیاستهای حزب بعنوان یک دیدگاه انتقادی بگنجد. وجود فراکسیون در درون یک حزب سیاسی در صورتی منطقی است که دارای دیدگاههای انتقادی نسبت به جنبه هایی از خط رسمی حزب باشد، و نه اینکه سرتاپای موجودیت حزب از قواره تشکیلاتی گرفته تا برنامه و استراتژی آنرا زیر سؤال ببرد.

البته کنگره بنا به دلیل اساسنامه ای تصمیم گیری قطعی در این رابطه را به کمیته مرکزی حزب واگذار کرد. هر کس با اندکی تعمق بیانیه اعلام فراکسیون فعالیت بنام کومه له را مطالعه کرده باشد به وضوح متوجه این امر خواهد شد که این رفقا نه تنها با فلسفه وجودی حزب کمونیست ایران بلکه با برنامه، مبانی استراتژی سیاسی حزب کمونیست ایران و کومه له، دیدگاه های این تشکیلات و بخش عمده سیاستهای آن مخالف هستند. این سطح از

اختلافات نه تنها مشروعیت سیاسی و تشکیلاتی این فراکسیون را به زیر سوال می برد، بلکه این تناقض را نیز پیش می آورد که این رفقا در حالی که می دانند قبول برنامه حزب کمونیست ایران یکی از پیش شرطهای عضویت در این تشکیلات است، این تناقض را با علام فراکسیونی با این درجه از تقابل با خط رسمی حزب، چگونه توضیح میدهند؟

### جمع بندی

در این نوشته تلاش شد تا نشان داده شود که نویسندگان بیانیه "فراکسیون" فاقد یک استراتژی سوسیالیستی هستند. این رفقا با فلسفه وجودی کومه له و حزب کمونیست ایران یعنی مبارزه برای سازماندهی انقلاب کارگری و تصرف قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر سر سازگاری ندارند. این رفقا تلاش طبقه کارگر برای انقلاب کارگری و تصرف قدرت سیاسی را، از آنجا که جامعه فاقد زیر بنای قوی اقتصادی و صنعتی است را محکوم به شکست می دانند و این تلاشها را برابر با سوق دادن طبقه کارگر به لبه پرتگاه سوسیالیسم فقر ارزیابی می کنند.

این رفقا فقط آنگاه که مارکسیسم را تا حد یک لیبرالیسم بی آزار و متعارف تنزل دادند در مقابل آن سجده می روند. مارکس در نامه ای به "ویدمیر" از متفکرین معاصر خود در مارس ۱۸۵۲ در مورد خودش گفته است، نه کشف وجود طبقات در جامعه کنونی و نه کشف مبارزه میان آنها؛ هیچ کدام از خدمات او نبوده است. مارکس گفته است، مدتها قبل از من، مورخین بورژوازی تکامل تاریخ مبارزه طبقات و اقتصاد دانان بورژوازی تشریح اقتصادی طبقات را بیان داشته اند. کاری که من کرده ام اثبات این نکات بوده است که وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است، و این که مبارزه طبقاتی

ناچار کار را به حکومت کارگری منجر می سازد و این حکومت فقط گذاری است به سوی نابودی هرگونه طبقات و ... .

دو درس عمده ای که از این آموزش مارکس می توان گرفت این است که، اولاً این رشد مبارزه طبقاتی است نه رشد نیروهای مولده که به انقلاب کارگری و حکومت کارگری منجر می شود، دوم اینکه کسی که فقط مبارزه طبقات را قبول داشته باشد هنوز مارکسیست نیست، مارکسیست فقط آن کسی است که قبول نظریه مبارزه طبقات را تا قبول نظریه انقلاب کارگری و حکومت کارگری بسط دهد. این رفقای ما مانند بسیاری از لیبرالهای عالی مقام، مارکس را فقط بعنوان یک اقتصاد دان و فیلسوف قبول دارند و نه بعنوان یک انقلابی.

زمانی که این رفقا استراتژی صنعتی کردن جامعه به رهبری بورژوازی را در پیش می گیرند و از انقلاب کارگری و استراتژی سوسیالیستی روگردان می شوند، اینبار در همه عرصه های مبارزه طبقاتی، سیاست و تاکتیکهای متناظر با همین استراتژی را اتخاذ می کنند. در برخورد به جنبشهای اجتماعی به سوسیالیستها و به کل چپ ایران موعظه می کنند که برویم و از لیبرالها پشتیبانی کنیم و هرگونه مقابله با لیبرالیسم بورژوایی را عامل مغشوش شدن اذهان مردم معرفی می کنند.

از آنجا که جنبش کارگری آن جایگاه و موقعیتی را که در یک استراتژی سوسیالیستی دارد، در استراتژی این رفقا ندارد، با ارزیابی سطحی نگرانه از این جنبش، پیشرویهای که در اعماق این جنبش و بر بستر همین مبارزات دفاعی جریان دارد را نمی بینند. پا به میدان گذاشتن نسلی از فعالین سوسیالیست جنبش کارگری، به عقب راندن جناح راست که می خواست جنبش کارگری را به زائده لیبرالیسم ایران تبدیل کند، تلاشهای گسترده ای که برای تشکیل یابی کارگران در جریان است، نقشی که حضور این جنبش بر رشد گرایش



سوسیالیستی در دیگر جنبشهای اجتماعی ایفا کرده، نادیده گرفته می شود تا ناکارائی استراتژی سوسیالیستی که طبقه کارگر را نیروی محرکه انقلاب می داند از آن نتیجه بگیرند.

این رفقا در برخورد به مسئله ملی در کردستان، تحت این عنوان که کومه له رهبری جنبش ملی را به احزاب ناسیونالیست واگذار کرده است، با بکار بردن ترمینولوژی جنبش ملی دمکراتیک، روند بولاریزاسیون و تعمیق مبارزه طبقاتی در کردستان طی ۳ دهه گذشته که موجبات رشد جنبش سوسیالیستی در کردستان را فراهم آورده، نادیده گرفته و با تنزل دادن جریان کمونیستی کومه له تا حد یک جریان چپ کردستانی، آن را بعنوان جناح چپ جنبش ملی دمکراتیک کردستان به دنباله رو بی چون و چرای احزاب بورژوا ناسیونالیست تبدیل می کنند. یعنی این رفقا در ابتدای راهی قرار دارند که عبدالله مهتدی با اعتماد بنفس و کاردانی بیشتری آن را پیموده است.

این رفقا برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان را از آنجا که بر یک ساختار شورایی متکی است و از همین رو با مزاج احزاب بورژوا ناسیونالیست کرد و لیبرالهای ایران خوانایی ندارد، را ذهنی، غیر عملی و غیر قابل اجرا می دانند.

این رفقا از آنجا که خود را در چهارچوب جنبش کمونیستی جهان ارزیابی نمی کنند و موانع سر راه توده ای شدن حزب کمونیست ایران و جریان کمونیستی بطور عام را معضل خود نمی دانند و در شرایطی که ارزیابی نفی گرایانه از حزب ارزش سیاسی دیگری برای آنها پیدا کرده، سیاست انحلال آن را در پیش گرفته اند.

اکنون باید بر همه روشن شده باشد که اختلاف نظر جمع فعالیت به نام "کومه له" با برنامه و همه سیاستها و تاکتیکهای کومه له و حزب کمونیست ایران، پایه های استراتژیک دارد.

استراتژی سیاسی این رفقا که ملقمه ای است از ناسیونالیسم و سوسیال دموکراسی، کلیه مواضع و مخالفت‌های آنها با برنامه، سیاستها و تاکتیک‌های کومه له و حزب کمونیست و تصویر سیاهی که نامستولانه و به ناحق از مناسبات درونی این تشکیلات ارائه می دهند را به مانند حلقه های یک زنجیر به هم وصل می کند.

این رفقا با این مبانی فکری و در حالی که پافشاری ما بر حفظ و موجودیت حزب کمونیست ایران را، عاملی برای نگاه داشتن مجموعه ای از انسانها در قیود توهمات و خودفریبی و سرانجام بازیچه شدن در دست کسانی که از این وضعیت منافی حقیر و کوتاه بینانه را تعقیب می کنند، (بیانیه اعلام فراکسیون ... قلمداد می کنند، دارند تحت لوای فریادهای "وحدت طلبانه" و "تلاشهای صمیمانه" عملا و در پراتیک روزانه سیاست انحلال این تشکیلات را پیش می برند. معلوم نیست انحلال حزب کمونیست ایران، آنهم در شرایطی که در زیر یوغ یکی از هارترین دیکتاتوری های سرمایه داری معاصر فعالیت خود را پیش می برد، و ثبت آن در تاریخ فعالیت سیاسی این رفقا چه افتخاری در بر دارد.

مرداد ۱۳۸۷

اوت ۲۰۰۸

----- زیرنویس -----

(۱) - بیانیه اعلام فراکسیون فعالیت بنام "کومه له" در تیر ماه ۱۳۸۷ انتشار یافته و متن آن در همین شماره بسوی سوسیالیسم بچاپ رسیده و در سایت های حزب کمونیست ایران و کومه له موجود است.

## ۲- قطعنامه کنگره دهم درباره استراتژی، سیاست و تاکتیکهای ما در قبال مسئله ملی در کردستان ایران

### مقدمه:

ستم ملی یک واقعیت انکار ناپذیر در کردستان است. مردم کردستان در سیاستهای عملی و رسمی و در قوانین رژیم اسلامی حاکم نیز عملاً شهروندان درجه دوم به حساب آمده اند. مناطق کردنشین غرب ایران بر طبق یک سیاست تبعیض آمیز شوینیستی از لحاظ اقتصادی عقب نگاه داشته شده است. خواندن و نوشتن و آموزش به زبان مادری در مدارس ممنوع است. کلیه مسئولین اداری محلی در سطوح مختلف با دخالت بوروکراتیک دولت مرکزی و از میان افراد غیر کرد و یا کردی که مجری سیاستهای تبعیض آمیز هستند، تعیین می شوند. سیاستهای تبعیض آمیز در همه زمینه های مختلف پزشکی و درمانی، آموزشی و فرهنگی و خدماتی دیگر، مداوما اعمال می شود که بازتاب آن در بالا بودن میزان مرگ و میر اطفال، پائین بودن سن متوسط، زندگی دشوار پیران و از کار افتادگان، محرومیت از خدمات شهری، بقاء بیسوادی و غیره بوضوح می توان دید. اگرچه موارد فوق درد و رنج مشترک همه کارگران و اقشار تهیدست جامعه ایران است اما با وجود این کردستان ایران در همه موارد فوق در پایین ترین رده ها در مقایسه با بقیه نقاط ایران قرار دارد.

حکومت‌های مرکزی پادشاهی و اسلامی، دهها سال است بنام حفظ تمامیت ارضی ایران هر حرکت حق طلبانه ای را که بر علیه این تبعیض و نابرابری صورت گرفته است، به وحشیانه ترین شیوه سرکوب نموده اند. رفع ستم ملی از نظر ما یعنی پایان دادن به همه این بی حقوقیها و تبعیضات.

فروپاشی اتحاد شوروی و تاثیرات آن بر آرایش جهان سرمایه داری، پایان جنگ سرد و آغاز دوره یکه تازی و قدرقدرتی آمریکا در صحنه جهان، سرعت پیدا کردن روند جهانگیری سرمایه، ظهور جریان اصلاح طلبی در صفوف رژیم اسلامی، رویدادهای سیاسی در بخشهای دیگر کردستان و .... همه و همه شرایط متفاوتی را برای کار ما در کردستان ایران بوجود آورده اند. این شرایط، اهمیت و حساسیت بیشتری به سیاست و تاکتیک کمونیستها در قبال مسئله ملی در کردستان ایران بخشیده اند. در چنین شرایطی تاکید بر سیاستها و مواضعی که در گذشته نیز در مورد آنها سخن گفته ایم، یکبار دیگر ضروری شده است. کومه له بعنوان جریان رادیکال و کمونیست که همواره پیگیرانه برای رفع ستم ملی از مردم کردستان نیز مبارزه کرده است، لازم است تا یکبار دیگر بر خطوط اساسی استراتژی و سیاست خود در رابطه با مساله ملی در کردستان تاکید نماید.

### ۱- مساله کرد در کردستان ایران و پروژه اصلاحات بورژوایی

جریان اصلاح طلب که امروز دست اندرکار تبدیل کردن رژیم جمهوری اسلامی به یک رژیم متعارف بورژوایی است، در صدد است که با دست اندازی به عرصه جنبش انقلابی کردستان این جنبش را کنترل کند، آنرا از محتوای دمکراتیک، رهایی بخش و رادیکال خود خالی نماید و در خدمت نقشه های عمومی اش برای آینده ایران بکار گیرد. این جریان می خواهد با انجام پاره ای اصلاحات تدریجی و گام به گام اداری و دادن امتیازاتی در زمینه های فرهنگ ملی، مبارزات مردم کردستان را فرو بنشانند. در این پروژه "حق شهروند" در یک "جامعه مدنی اسلامی"، زیر سلطه یک دولت مذهبی، قرار است مردم کردستان را از قید ستم ملی رها سازد.

چنین طرحهایی هرگز به رهایی مردم کردستان از قید ستم ملی منجر نخواهند شد و در صورت تحقق، در بهترین حالت، این بورژوازی کرد خواهد بود که مورد ستم قرار نمی گیرد، راه مشارکت وی در قدرت محلی و سراسری هموار می شود و سهم خود را از استثمار مردم کارگر و زحمتکش می گیرد. ستم ملی، سیاستی مبنی بر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مسلط در این جامعه است. بورژوازی با تبلیغ و برجسته کردن جنبه های فرهنگی آن دست اندرکار لاپوشانی کردن آن است و در واقع برای تشدید استثمار کارگران و زحمتکشان کردستان در زیر لوای وحدت زبانی و فرهنگی برنامه ریزی می کنند.

اگر روزگاری خواست خودمختاری برای رشد بورژوازی کرد می توانست مسیر واقع بینانه ای باشد، امروز این مطالبه، گذشته وی را نمایندگی می کند. اکنون سرمایه دار کرد همراه با بورژوازی سراسر ایران تحقق آرزوهای خود را در تعقیب اصلاحات سیاسی تدریجی در حکومت موجود می بیند، به آن دل بسته است و برای آن برنامه می ریزد تشکیل فراکسیون نمایندگان کرد در مجلس اسلامی، براه افتادن انستیتوی فرهنگی، انتشار روزنامه به زبان کردی، باز شدن مجرا برای بعضی فعالیتهای فرهنگی کنترل شده، سپردن پاره ای از پستهای محلی به افراد بومی، اینها همگی روزه های هستند که در این مرحله در راستای این پروژه عمومی باز شده اند.

روند فوق در واقع بخشی از نقشه عمومی بورژوازی ایران برای حل بحران کنونی از طریق پیشبرد پروژه اصلاحات است. جنبش انقلابی کردستان یکی از موانع موجود بر سر راه طرح های جریان اصلاح طلب در ایران است. اما اجرای این نقشه ها در کردستان با دشواری و پیچیدگی های بیشتری روبرو است. سنت مبارزه و مقاومت انقلابی در کردستان، نفوذ اجتماعی کومه له، توازن قوای مساعدتر مبارزاتی اجازه نمی دهند که پروژه های جدید

بورژوازی و رژیم اسلامی اش در کردستان به پیش بروند. افشای این نقشه ها و آشکار کردن اهداف واقعی که در پشت آنها نهفته است، یک وظیفه تعطیل ناپذیر کومه له است.

## ۲\_ درباره شعار فدرالیسم در شرایط کنونی

یکی دیگر از طرح هایی که در رابطه با رفع ستم ملی مطرح می شود، شعار فدرالیسم است. مبلغان این شعار، آنرا راه حل واقع بینانه و عملی تری برای رفع ستم ملی معرفی می کنند. در سطح کلی فدرالیسم طرحی است مربوط به آرایش و حدود اختیارات دولت مرکزی. در چنین آرایشی، بنا به تعریف، همه ابزارهای ستمگری و سرکوب (ارتش و نیروهای امنیتی، سیاست خارجی، پول و برنامه اقتصادی دراز مدت) کماکان در دست دولت مرکزی باقی خواهد ماند. واضح است که این بسته به ماهیت دولت مرکزی است که چگونه از این ابزارها استفاده می کند و شعار فدرالیسم توجهی به ماهیت رژیم حاکم ندارد.

مبلغان این شعار چنین وانمود می سازند که گویا وجود ستم ملی در کردستان ناشی از آرایش دولت مرکزی است و نه از ماهیت آن و بنا بر این گویا بدون مبارزه برای تغییر ماهیت این دولت و تنها در صورت فدرال شدن کردستان، مسئله ملی حل خواهد شد. از همین رو است که در استراتژی عملی این دیدگاه مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و یا هر رژیم بورژوازی دیگری جایگاهی ندارد. بدین ترتیب شعار فدرالیسم در شرایط کنونی استراتژی غیر انقلابی و سازشکارانه ذاتی خود را در رابطه با رژیم پنهان می کند. در واقع بر خلاف مسیری که اصلاح طلبان در این رابطه در پیش گرفته اند و پایه مادی سیاستشان مشارکت دادن بورژوازی کرد در قدرت سیاسی محلی و سراسری و سهم بری از استثمار کارگر کرد و غیر کرد است، \_ آنگونه که در آذربایجان عملی شده است\_ و یا برعکس مسیری که خودمختاری را به برقراری دموکراسی در ایران گره می زند، این باصلاح راه

حل مسئله کرد خیالی است، هیچگونه پایه مادی ندارد و امکان عملی تحقق آن موجود نیست و در عمل چیزی جز منزلی انتقالی برای همان طرح های اصلاح طلبان نخواهد بود.

مساله اصلی این است که از چه راهی قرار است کردستان فدرال متحقق شود؟ هیا هو پیرامون این شعار نمی تواند تفاوتها در پاسخ به این سوال را پنهان سازد. بدون برقراری یک دمکراسی سیاسی پیگیر در ایران رفع ستم ملی از مردم کرد یک توهم است.

### ۳\_ کومه له و راه حل مساله ملی در کردستان

الف) همانطوری که همیشه گفته ایم، ما خواهان حق تعیین سرنوشت بمعنی حق تشکیل دولت مستقل برای مردم کردستان هستیم. اما شرایطی که در آن مردم کردستان بتوانند بدون نگرانی از تهدیدات و اعمال فشارهای نظامی، پلیسی، سیاسی و اقتصادی و غیره آزادانه از این حق خود استفاده کنند، با مبارزه برای یک اعتلای انقلابی در ایران، تغییر ماهیت رژیم حاکم و برقراری آزادیهای بدون قید و شرط سیاسی، ایجاد می شود. بر این مبنی، تنها راه واقع بینانه رفع ستم ملی از خلق کرد، مشارکت مردم کردستان در یک جنبش انقلابی سراسری، به منظور سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری رژیم است که برخوردار عملی از همه حقوق دمکراتیک مردم را تامین کند. ما به همراه کارگران و زحمتکشانشان کرد برای تحقق این چشم انداز مبارزه می کنیم و همه مردم کردستان را به همراهی در این راه فرا می خوانیم.

بدیهی است که با ایجا چنین شرایط دمکراتیکی، این مردم کردستان هستند که تصمیم می گیرند چگونه از این حقشان استفاده کنند. اما با توجه به اوضاع جهان و مجموعه عوامل محلی و منطقه ای و شرایط بخشهای دیگر کردستان، ما باقی ماندن در چهار چوب ایران و

مشارکت مردم کردستان در یک حکومت مستقیم کارگران و زحمتکشان را توصیه می کنیم.

در طرح کارگران برای حل مسئله ملی در کردستان که از نخستین روز پیروزی همراه با برنامه حداقل برای همه ایران، رسماً اعلام و به مورد اجرا در خواهد آمد، کلیه نهادها و ارگانهای نظامی و امنیتی و غیره که بانی ستم و تبعیض هستند، برچیده می شوند. کلیه قوانین و موانع حقوقی که بر اساس تبعیض آمیز شکل گرفته اند ملغی می گردند. اداره امور کردستان به شوراهای منتخب مردم در سطوح مختلف و شورای نمایندگان سراسری کردستان سپرده می شود، شوراهایی که هم قانونگذار و هم مجری قانون خواهند بود. برنامه ای مشخص برای گسترش مراکز تولیدی و جبران عقب ماندگی های اقتصادی ناشی از تبعیض ملی به هزینه بودجه دولت مرکزی، به مورد اجرا گذاشته می شود. از طریق بالا بردن سطح سواد و آموزشهای فنی و حرفه ای، بالا بردن سطح خدمات عمومی و غیره، امکان واقعی برخورداری از حقوق برابر برای مردم کردستان فراهم می گردد. نمایندگان شوراهای سراسری کردستان بدون هیچگونه قید و شرط و تبعیضی در ارگانهای سراسری اداره امور ایران شرکت خواهند کرد.

با تحقق چنین شرایطی و با در پیش گرفتن سیاستهای آگاهانه آموزشی و فرهنگی هرگونه ناهماهنگی احتمالی میان ملیتهای مختلف زوال می یابد و هویت انسانی افراد متعلق به ملیتهای مختلف و راه درهم آمیختن آنها هموارتر می گردد. چنین جامعه ای با پدیده ستم ملی بیگانه خواهد شد، در این صورت کشیدن هرگونه حصار بدور کردستان به معنی واگذار کردن کردن اداره این جامعه به تناسب قوای سیاسی و طبقاتی موجود در آن، یعنی محروم کردن کارگران کردستان از دستاوردها و پشتیبانی هم طبقه ای های خود در سطح سراسری.



چشم داشتن به یک افق سراسری، همراه با کارگران و همه مبارزین انقلابی و سوسیالیست در ایران، سهل ترین و کم دردترین راه برای رفع ستم ملی و تحقق اهداف و مطالبات حق طلبانه مردم کردستان است.

ب) تا وقتی رژیم در ایران بر سر کار است که با آزادی و حقوق ابتدایی انسان، دشمنی می ورزد و ابزارهای اصلی سرکوب را در دست دارد، تحت هیچ طرح و پلانفرمی نمی توان از حل مسئله ملی در کردستان سخن گفت. اما در مبارزه برای رفع ستم ملی بر مردم کردستان، مانند هر مبارزه دمکراتیک و انقلابی دیگری علیه رژیم، هر درجه از محدود شدن اختیارات چنین رژیمی در کردستان در یک توازن قوای معین، بدون شک دستاوردی است که برای کسب آن باید مبارزه کرد. کما اینکه در سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ با خارج شدن کنترل بخشی از شهرهای کردستان از دست رژیم و آغاز روند مذاکره، فضای نسبتاً دمکراتیکی در کردستان بوجود آمد که پشتوانه سالها مقاومت بعدی در برابر سلطه رژیم اسلامی بر جامعه کردستان شد. در زمینه ستم ملی نیز امکان پیدا شدن گشایشها و کسب دستاوردهای معین وجود دارد. ما از تحکیم این دستاوردها دفاع می کنیم و در همه لحظات این حرکتها نیز حضور خواهیم داشت. در یک توازن قوای معین، حتی اشکالی از خودمختاری و حاکمیت محلی و غیره که سلطه رژیم سرکوبگر و دشمن آزادی و حقوق مردم را در جهت اهداف درازمدت این مبارزه محدود کند، قابل بررسی و اتخاذ است. ما همچنین از هر رفرم و تغییر در اقتصاد و فرهنگ جامعه - ایجاد صنایع، آموزشگاههای حرفه ای گسترش دانشگاهها و موسسات فرهنگی و غیره به نفع توده های مردم ستمدیده، منوط به اینکه تاثیرات منفی معنوی و سیاسی بر مردم و مبارزه شان نگذارد و به همبستگی مبارزاتی آنها با کارگران و زحمتکشان ایران لطمه نزنند، دفاع می کنیم و از آن به عنوان اهرمی برای پیشبرد مبارزه انقلابی که یگانه راه حل پیگیر مساله ملی است، بهره می گیریم.

در برابر آشفته‌گی بورژوازی کرد که راه حل گذشته اش به حکم تاریخ و تحولات اقتصادی سیاسی جهان و ایران، اعتبار خود را از دست داده است و طرح فعلی اش برای کردستان با سد آگاهی و رشد جنبش انقلابی روبرو است، در برابر طرح خیالی فدرالیسم که محتوای سیاسی واقعی آن دست شستن از استراتژی سوسیالیستی و کارگری است و نقش انتقال از جنبش انقلابی به نقشه های اصلاح رژیم را دارد، طرح کومه له از دیدگاه منافع طبقه کارگر در عین حال منطبق با حل عملی و واقع بینانه مساله ملی است.

ج) روشن است که استراتژی ما متوجه حل مساله ملی در کردستان ایران است. اما مساله کرد به عنوان یکی از مسائل گرهی سیاسی در خاورمیانه، ابعادی جهانی دارد. مسائل بخشهای مختلف کردستان بر یکدیگر تاثیر دارند و این مردم عملا در پیروزیها، شکستها، آوارگیها، جنگهای داخلی و غیره از همدیگر تاثیر می پذیرند. کومه له به عنوان یک جریان سوسیالیست و انترناسیونالیست که می کوشد جنبش انقلابی کردستان ایران را رهبری کرده و به پیروزی برساند، فعالیت در این عرصه را نیز یکی از اجزاء با اهمیت کار خود به حساب می آورد و در آن ایفای نقش خواهد کرد و در این رابطه برای خنثی کردن سیاستها و توطئه های مشترکی که توسط بورژوازی منطقه ای و جهانی برای به شکست کشاندن مبارزات عادلانه مردم کرد تدارک دیده می شود، خواهد کوشید، در مجامع بین المللی که بر سر مساله کرد برگزار می شود و در هماهنگی با حرکات آزادیخواهانه و مترقی که در خارج از کشور صورت می گیرد از مبارزات مردم بخشهای مختلف کردستان پشتیبانی خواهد کرد.

\*\*\*